

مُبوَط

شماره ۸ پاییز، ۱۳۷۵. ۱۹۹۶



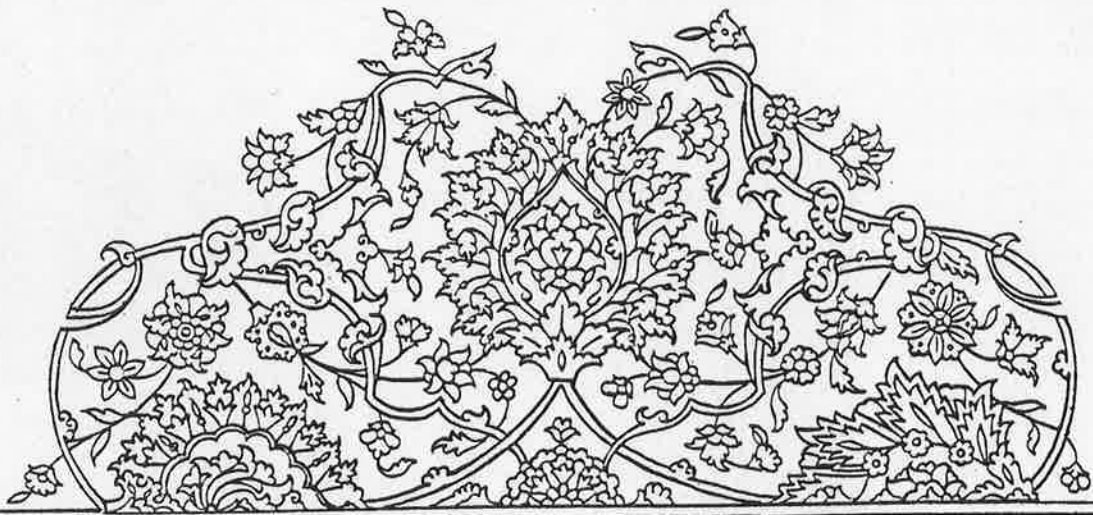
با آثاری از :

نعمت آزرَم ، مرضیه احمدی اسکویی ،

ناصر احمدی ، ناظم حکمت ، نادر صدر ،

محسن صفایی ، ی . علوی ، ف . فرزانه ، علی فیاض ،

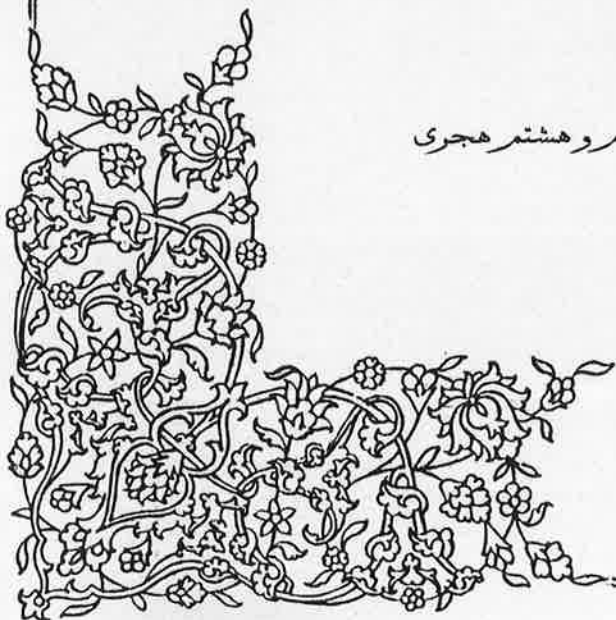
مهدی ممکن ، هرمز ممیزی ، م . هدایت و سارا یزدانی



وی تو از دین گشته بیزار و ز تو بیزار دین
ترك دنیا کن که نبود جبه و دستار. دین
ننگ دنیایی و از نامر تو دارد عار دین
کز بی دنیا درو نسر و ختی صد بار دین
يك درم از وی بدست آری به صد دینار دین
آه از آن دوزی که گوید حق من بگزار دین
وز تو آنجا فوت شد ای عالم مختار دین
تا ترا حاصل شود بی بحث و بی گفتار دین
پرده بیرون در نقشبست بر دیوار دین
گفت ناپاکست یا رب. اندر و مگذار دین
چون خرفس ترا بر سر نکرده افسار دین
در بدر اندر نوا آید چو موسیقار دین
نزد حق کردار نیکست ای نکو گفتار دین

ای ترا در کار دنیا بوده دست افزار دین
ای به دستار و به جبه گشته اندر دین امام
ای لقب گشته فلان الدین والدین ترا
نفس مکاره کجا بازار زرقی نیز کرد
قدر دنیا را تو می دانی که گر دستت دهد
حق دین ضایع کنی هر روز بهر حفظ نفس
بحث و تکرار از برای دین بود در مدرسه
آرزوی مسند تدریس بیرون کن ز دل
نزد تو کز مال دنیا خانه رنگین کرده ای
در دل دنیا پرست تو. قضا چون بنگر است
در چراگاه جهان. خوش خوش همی کن گاولیس
مجلس علمی طلب کز پرده های نقل او
گر چه گفتار نکو از دین برون نبود ولیک

سید فرغانی. شاعر ستم ستمیز قرن هفتم و هشتم هجری



فهرست مطالب

- ۲..... سخن روز: از ادعای نسبی گرایی تا افتادن در چاله های مطلق گرایی..... علی فیاض
- ۷..... آن " دوتا " با هم مهدی ممکن
- ۱۵..... از چهار گوشه ایران - اخبار و گزارش های خبری
- ۲۰..... از چهار گوشه جهان - اخبار و گزارش های خبری
- ۲۳..... طالبان : جنبش نوین افغانستان ! ناصر احمدی
- ۲۶..... در حسرت حاکمیت استبدادی شاه ف . فرزاد
- ۲۹..... به رزم موهای بوم (شعر) ناظم حکمت
- ۳۰..... افتخار (شعر) مرضیه احمدی اسکویی
- ۳۱..... عشق (شعر) هرمز ممیزی
- ۳۲..... خورشید سیما (شعر) علی فیاض
- ۳۳..... خورشید خونگرفته نه ارغوان (شعر) نعمت آرم
- ۳۴..... اقتصاد ایران : تمرکز و تراکم سرمایه تجاری ی . علوی
- ۳۸..... عقب نشینی سران رژیم و حقوق زنان سارا یزدانی
- ۴۰..... نمایی از محرومیت در حاشیه کویر نادر صدر
- ۴۲..... آخرین روزهای حکومت ساسانی محسن صفایی
- ۵۰..... رساله های آخوندی هم کامپیوتری شدند! - به بهانه یک خبر
- ۵۳..... طالبان : عسرت و ارتجاع قبیله ای در افغانستان م . هدایت

فصلنامه هبوط

نشریه سیاسی ، فرهنگی و اجتماعی

سردبیر و مدیر مسئول : علی فیاض

HOBOUT
BOX 8932
402 73 GÖTEBORG
SWEDEN

روی جلد : افغانستان ؛ طالبان و زنان
 طرح و خط روی جلد : ح . کسرائیان

- از نوع استالینی آن - عمل می کند ، به همان اندازه فرهنگ دستوری و اطاعت از فرمان مافوق اهمیت می یابد که در یک محیط به اصطلاح "روشنفکرانه" ، فرهنگ سنتی - آخوندی فتوایی بر زبان روشنفکر ، سیاستمدار ، نویسنده ، محقق ، هنرمند و ... جاری می شود .

از ویژگی های مشخص جامعه استبداد زده ، در عرصه فکری و فرهنگی ، حاکمیت مرئی و نامرئی و فرهنگ دستوری و فتوایی می باشد .

از ادعای "نسبی گرایی" تا افتادن در چاه های "مطلق گرایی" !

و از تحسین آزاداندیشی و تساهل ، تا غوطه خوردن در گرداب فرهنگ "دستوری" و "فتوایی" !

علی فیاض

گروه های مدعی ترقی خواهی ، نو اندیشی ، آزادی خواهی و معتقد به دموکراسی ، که همواره یکی از مشخصات اصلی نیروهای ارتجاعی و عقب مانده را ، دگم اندیشی و مطلق گرایی می دانستند و خود را در مقابل ، نسبی گرا ، آزاد اندیش و اصولی می نامیدند، همراه با تحولات و شرایط جدیدی که بر ایران به نام مذهب حاکم شد و خانمان ملتی را به باد داد ، و می دهد ، این ادعاها را نیز همچون ماهیت خود در بوته آزمایش قرار دادند . و نشان دادند که پای بندی به این مفاهیم و ارزش ها و پای فشاری بر این اصول تا چه اندازه در گفتار ، رفتار و کردارشان نفوذ و رسوخ کرده است . هرچند که اثبات این موضوع که مدعیان نسبی گرایی و مخالفان مطلق گرایی پیش از این نیز در حیطه عمل اجتماعی ناتوانی خود را در پیشبرد این مفاهیم نشان داده بودند و نیز نشان داده بودند که به چیزی که می گویند باور ندارند ، یا حداقل در عرصه عمل بدان پای بند نیستند ، چندان مشکل نیست . چه ، پیش از انقلاب کم نبودند عناصری که مدعی ترقی خواهی و آزاد اندیشی و دموکراسی بودند ، اما در عرصه عمل اجتماعی و نقد و تحلیل فکری - سیاسی ، با عقب مانده ترین عناصر ارتجاعی شانه به شانه و گام به گام پیش می رفتند . بخشی از «چپ» غیر مذهبی (۱) - که شاید بهتر باشد آن را بخشی از چپ مارکسیستی - آنطور که خود مدعی بوده و هست - نامید ، مصداق بارز و برجسته این مدعا بود که در حرف خود را بسیار دموکرات ، آزادی خواه و نسبی گرا می نامید، اما در حرکت اجتماعی و ارزیابی نیروها و جریانات اجتماعی اسیر تعصب و جمود فکری بود و در نتیجه راه خطا را به تبعیت از فرمول های - لاید به اثبات رسیده دقیق علمی و آزمایشگاهی ! - ماتریالیستی از نوع استالینی آن ، به طور ناشیانه بی می پیمود . نمونه روشن و مجسم چنین گرایشی حزب توده بود که علیرغم شعارها و بیانیه های ضد امپریالیستی و ضدآمریکایی خود ، با برخوردهای سیاسی مذبذبه و ارتجاعی خود با دکتر مصدق ، همسوی و همراه با عوامل سیا و ساواک و انتلیجنت سرویس - یعنی کارگزاران امپریالیسم - در جهت سرنگونی تنها دولت ملی و مردمی دوران سلطه پهلوی ها وارد عمل شد . برخورد زشت و غیر اصولی همین جریان با عناصر ملی و مستقلی چون خلیل ملکی ها و همانندان وی و زدن برچسب انگلیسی به آنها برای مخدوش نمودن حرکت منطقی انشعاب آنها از همین حزب نمونه برجسته دیگری از این نوع رفتارهای «متمدنانه» و پیشروانه! می باشد .

حرکت هایی در جهت مخدوش نمودن سمت و سوی مبارزه ضدارتجاعی و ضد استبدادی کنونی درحال شکل گیری و گسترش می باشد . خصوصیات ویژه این نوع حرکت - که دارای مختصات عام اما مربوط به خود می باشد ، نه خلق الساعه است و نه بی ریشه . با ساختار و چارچوب پدیده بی که از آن به عنوان «استبداد شرقی» یاد می شود هماهنگ و همسان است . از مشخصات اصلی این نوع نگرش و رفتار، «مطلق نگری» ، «تعصب» ، «دگم اندیشی» و صدور «فتوا» در مقابله با عناصر دگراندیش و «همکاسه ارزیابی کردن» گرایشات فکری - فرهنگی و سیاسی گوناگون ، تنها و تنها بر اساس هم نام بودن و یا وابستگی ظاهری آنها به یک فرهنگ ، ایدئولوژی و مرام است که در اصل به جز در نام ، هیچگونه اشتراک ساختاری و محتوایی با یکدیگر ندارند. عناصری که هیچگاه در خود نیازی به تحقیق ، بررسی و نقد علمی نمی بینند ، بیش از همه ، از اینگونه تشابهات ظاهری در نام و گاهی نیز در فرم ، سوء استفاده کرده و سکه قلب را به آسانی در بازار مکاره بی که گرداننده آن شیخ و شاه و سرمایه سالار و دیگر اشکال دیکتاتوری و تاریک اندیشی است ، به جای سکه واقعی و رایج جا می اندازند. اینان به جای افشای سکه قلب ، به نفی و انکار سکه رایج همت می گمارند . امری که اگر نگوئیم کاملاً بی فایده است ، لااقل می توان گفت که بی نتیجه است و داستان عرض خود بردن و زحمت دیگران داشتن ! این نوع نگرش و شیوه حرکت، بدون شک خود محصول استبداد سیاسی و فرهنگ استبدادی فراگیری است که سال ها ، بل قرن ها بر جامعه ما حاکم بوده و تمامی ساختار جامعه را تحت الشعاع خود قرار داده است .

از ویژگی های مشخص جامعه استبداد زده ، در عرصه فکری و فرهنگی ، حاکمیت مرئی و نامرئی فرهنگ دستوری و فتوایی می باشد . این فرهنگ متناسب با شرایط اجتماعی و سیاسی در اشکال مختلفی بروز می کند . در یک سازمان سیاسی که رهبری آن بر اساس نوعی سائترالیسم دموکراتیک

در عرصه فکری - ایدئولوژیک و فرهنگی نیز ، نمونه های بسیاری از این مدعیان را می توان به عنوان شاهد مثال مطرح کرد . بسیاری از این عناصر که به درست و یا غلط ، به نام محقق و مؤلف و ... هم معروف و شناخته شده بودند ، در برخورد و مقابله فکری با دیگران نه تنها اصول علمی و متدیک نقد و جدل را رعایت نمی کردند ، بلکه درست برعکس آن ، ناتوانی فکری خود را با عناصر دگراندیشی که مورد تأییدشان نبود با حملات هیستریک ، زبانی پرخاشجو و عقب مانده به نمایش می گذاشتند . زبانی که هیچگاه از سوی عناصر روشنفکر و مترقی ملی و مذهبی و یا روشنفکران مستقل و آزادی خواه مارکسیستی مورد استفاده قرار نگرفت . در همین رابطه اشاره کوتاهی به نامه حمید مؤمنی به باقرمؤمنی دربرخورد با جلال آل احمد می تواند به روشن شدن این موضوع کمک کند . حمید مؤمنی در این نامه ضمن نشان دادن نفرت هیستریک و غیرمنطقی خود نسبت به آل احمد ، از باقر مؤمنی می خواهد تا بدون توجه به شکل آکادمیک تحقیق و نقد ، حساب آل احمد را هرچه زودتر برسد ! این روشنفکر مترقی نسبی گرا چنان از دست آل احمد و آثارش می نالد که انگار آل احمد هرچه گفته و نوشته چرت و پرت بوده است و فاقد هر نوع حقیقتی در آثارش ! : « آن خدایارمز خوب فحش می داد ، حرف های گنده می زد ، لفاظی و حرافتی خوب بلد بود ، جار و جنجال راه می انداخت و خلاصه خودش را حسابی جا می کرد . نثرش هم ، یعنی زبانش هم خوب بالاخره چرب و نرم بود . بهرحال از برکت این همه زیرکی بروبرویی هم پیدا کرد . در میان این قحط الرجال ادبی و غیره ، خوب ، وقتی کسی فحش می دهد ، ازون فحش ها هم می دهد ، طبعاً عده ای را و عده ی زیادی را هم می تواند دور و بر خودش جمع کند . کسی هم نیست که این نورسیده ها را راهنمایی کند و به شان بگوید که بابا وضع فلاتی از کجا خراب است ... خلاصه مگر کسی ذهن خیلی فعالی داشته باشد تا بتواند از چنگ این مزخرفات فرار کند ، یا اینکه اتفاقی با آدمی برخورد کند که چیزی سرش بشود ، ورنه باید همانطور غوطه بخورد توی مردابی که توش افتاده ... او با هرچیزی که برخورد می کرد ، موضعش موضع ارتجاعی بود : با خط و تغییر خط ، با روستا ، با علم ، با فرهنگ ، با تکنولوژی و با هر چیزی دیگر ... نخواهند توانست پته ی طرف را روی آب بریزند . القصه من شما را حلال بالقوه ی این مشکل می دانم ، دست ما به دامانتان این کار را بکنید ، حتما بکنید ، احتیاج هست . زودتر هم بکنید ، لازم نیست شکل آکادمیک داشته باشد » ! (۲) که البته نامبرده نیز به توصیه وی عمل کرد ! یعنی بدون رعایت اصول تحقیق آکادمیک پته ی آل احمد را روی آب ریخت ! و در نقد شریعتی و آل احمد به سبک علمای اعلام برای مریدان چشم و گوش بسته فتوا صادر فرمودند که بله « این دو ، سخن گویان جامعه ماقبل سرمایه داری بودند . » و در جواب به پرسش فردی که می گوید شریعتی درباره سوسیالیسم و سرمایه داری حرف های جالب و تازه بی هم زده است ، توضیح می دهند که « روسیاهم که چیزی از دکترشریعتی نخواهد ام برای اینکه تصور نمی کردم مطالبی

را که او مطرح می کند با تاریخ و جامعه شناسی ارتباط داشته باشد . » ! (۳)

نمونه ی دیگر این نوع برخورد ، نقد مرحوم علی اکبر اکبری بر کتاب اسلام شناسی دکترشریعتی است که ناقد همه ی آن کتاب ۶۰۰ صفحه یی را با مطالعه ی تنها صد صفحه ی اول آن مزخرفات و چرت و پرت می نامد و از هیچگونه توهین و دشنامی دریغ نمی فرماید : «براستی فکر نمیکنم در ایران و حتی جهان کسی مثل آقای شریعتی پیدا شود که بدون آنکه درباره یک مکتب فلسفی سیاسی و اجتماعی کمترین اطلاعی داشته باشد و نتواند حر را از بر تشخیص دهد اینطور عالمانه درباره آن اظهار نظر نماید و تحریفات و ذهنیات خود را بحساب آن مکتب بگذارد و بعد هم ذهنیات و تحریفات خود را رد نماید و دست آخر هم برای توجیه حرفهای بی ربط خود از آن نتیجه گیری نماید.» یا « حرفهای آقای شریعتی را نمیشود بحساب نقطه نظرهای غیر علمی و اشتباه گذاشت باین علت مجبوریم اظهارنظرهای ایشان را که هیچگونه مبنا و اساسی ندارد و از بیسوادی و بی اطلاعی سرچشمه می گیرد با مفاهیمی مانند چرت و پرت و پرت و پلا گویی که تا حدودی مبین واقعیت است بازگو نماییم . » (۴) حال با چنین روشنفکران و منتقدانی ما می خواهیم جامعه مان به مدارج بالای علمی و اجتماعی و دموکراسی و آزادی هم برسد ! براستی آیا تفاوتی بین این گفته ها با مطالبی که شب و روز از سوی آخوندیسم حاکم علیه دگراندیشان به کار برده می شود ، وجود دارد؟

البته ناگفته نماند که ما ، روشنفکران برجسته و درخشان چپ و مارکسیست را نیز داشته ایم و هنوز هم داریم که با برخوردهای منطقی و اصولی خود بدون اینکه نیازی به حرمت شکنی و فحاشی و اتهام زدن به عناصر دگراندیش و یا دیگر مکاتب اجتماعی داشته باشند و یا بدون اینکه از شیوه های رایج سنتی - فتوایی استفاده به عمل آورند ، با مسائل اجتماعی و فرهنگی برخورد می کردند و ما در همه این گرایشات چهره های بسیار روشن و برجسته یی را به عنوان نمونه در اختیار داریم . (۵)

نمونه های برجسته یی از روشنفکران و عناصر مترقی مذهبی را در پیش رو داریم که چه پیش و چه بعد از انقلاب ، خود از منادیان و دعوت کنندگان به تساهل فکری ، آزاداندیشی و دموکراسی بوده اند .

گفتیم که «تعصب» نیز - به مفهوم دگم اندیشی و تفکر و اندیشه خود را محور عالم و آدم انگاشتن و حق را با خود دیدن و دیگران را همه گمراه و بی باطل دانستن - یکی دیگر از خصوصیات برجسته و مشخص فرهنگ واپسگرایانه و رشد یافته بر بستر استبداد است . و نیز گفتیم که روشنفکران مدعی آزادی خواهی و نو اندیشی همواره نیروها و عناصر «مذهبی» را به داشتن چنین دیدگاهی متهم می کردند ؛ که البته تا حدودی درست نیز بود . نیروها و عناصر واقعا موجود و سنتی «مذهبی» چه در پروسه عمل و چه در گفتار نشان داده بودند . و می دهند - که نه به

آخوندها را به قانون ستیزی، حرمت شکنی و بی احترامی به قانون، به درستی متهم می کند، خود نیز در عرصه عمل تفاوت عمده بی با او ندارد. بنا به همین دلایل هم به هیچوجه دور از انتظار نیست اگر به سادگی آب خوردن، یک فرد در محیط های روشنفکری مورد اتهام قرار بگیرد و با آبرو و حیثیتش بازی شود، بدون اینکه متهم کننده خود را نیازمند اسناد و مدارکی بیابد. درست به همانگونه که آخوند به سادگی آب خوردن مخالف خود را به وابستگی به استکبار جهانی و فراماسونری متهم می کند، بدون ارائه هرگونه مدرکی، «روشنفکر» پر مدعای مخالف با استبداد و قانون شکنی، که علیه زیر پا نهادن حقوق بشر از سوی آخوندیسم جامه از تن می درد، خود درست با همان شیوه بدون اندکی کم و کاست، عنصر دگراندیش را مورد بی حرمتی و توهین قرار می دهد. بدون اینکه خود را نیازمند به تحقیق و ارائه اسناد بداند. (۸)

روشنفکر مدعی مخالفت با استبداد و آزادی خواه، از آنجا که خود نیز از محیطی برخاسته که تنها و تنها استبداد بر آن حکم می رانده و فتوا صادر می کرده است و قانون تنها برایش تابلویی برای موجه جلوه دادن موجودیت خویش و نیز بستن دست و دهان دیگران بوده است، به طور آگاه و ناخودآگاه از همان شیوه هایی پیروی می کند که نظام حاکم و مسلط بر فرهنگ و جامعه اش اعمال می کرده است.

مواردی که در بالا یادآوری شد از جمله مسائلی است که جامعه روشنفکری ما بدان دچار است و در نتیجه او را از اثرگذاری مثبت در مسیر تحول و تکامل اجتماعی جامعه از مرحله تاریک اندیشی و استبدادگرایی به دموکراسی و پذیرش پلورالیسم و تساهل فکری بازداشته و می دارد؛ که همین امر به نوبه خود باعث می شود تا توده مردم خود را رو در روی روشنفکر و نه درکنار او ببیند. چرا که روشنفکر وابسته به جامعه ما به ویژه در شرایط کنونی، بدون اینکه به عوامل اصلی و عینی فجایعی که بر مردم ما رفته و می رود بپردازد، و نیز به جای اینکه به تفکیک دقیق علمی و منصفانه حقایق، آنچنان که دکارت معتقد بود، ببیند، تنها به برخوردی احساسی و عکس العملی دل خوش کرده است و رسالت خود را هم چیزی بیشتر از آن نمی بیند. نتیجه چنین نگرشی هم جز این نمی شود که او، همه ابعاد حقیقت را نمی تواند و یا نمی خواهد ببیند، بلکه فقط آن بخش ها و ابعاد را که خود آگرایان میسازند می کند و حقیقت می انگارد، می بیند. و نتیجه بعدی آن نیز این است که از "علت اساسی" روی دادها و حوادث اجتماعی غافل می ماند و آنگاه ناچار می شود دوباره از صفر شروع کند.

تلاشی که برخی از روشنفکران ایرانی در نفی و نابودی مذهب به کار می برند، چیزی جز تکرار تجارب و تلاش های ناکام غیر علمی و غیر اصولی نیست. ترکیه و الجزایر دو نمونه بسیار بارز و برجسته این مدعا هستند. کمال آتاتورک برای اینکه ریشه مذهب را بزند، حتی زبان

تساهل فکری اعتقادی دارند و نه تنوع آراء و دیدگاه ها را در عرصه فکری - فرهنگی و سیاسی می پذیرند. نمونه های آن نیز کم نیستند. از رفتار و کردار طالبان افغانستان گرفته تا آخوندیسم حاکم بر ایران و تا «بنیادگرایان» الجزایری و مصری، همه همین موضوع را به اثبات می رسانند. اما این یک روی سکه است. روی دیگر سکه این است که در همین ایران خودمان، نمونه های برجسته بی از روشنفکران و عناصر مترقی مذهبی را در پیش رو داریم که چه پیش و چه بعد از انقلاب، خود از منادیان و دعوت کنندگان به تساهل فکری، آزاداندیشی و دموکراسی بوده اند. اینان نه تنها در حرف و شعار، بلکه در عمل اجتماعی نیز نشان دادند و ثابت کردند که می توان «مذهبی» بود و آزادی خواه و عدالت طلب. این عناصر به راستی نشان دادند که در عشق به آزادی و برابری و نداشتن تعصب از همه مدعیان آزاد اندیش و معتقد به تساهل فکری، حداقل یک گام جلوتر هستند. (۶)

واقعیت این است که روشنفکر مذهبی بیشتر می تواند تضادهای ناشی از حاکمیت "مذهب سنتی" را درک کند. و درست به همین دلیل که خود به نوعی به مذهب وابسته است، به طور جدی و اصولی به تلاش برمی خیزد تا هم در فرم و هم در محتوی، هم در گفتار و هم در رفتار، خصلت های ارتجاعی و آخوندی را که به نام مذهب بر جامعه و در نتیجه بر من انسانی خود او حاکم شده است، بزداید تا بتواند با شایستگی هرچه تمام تر از ارزش های اصیل و راستین مذهبی دفاع کند. و این کار بدون تغییرات عمیق، جدی و ساختاری در افکار و رفتار اجتماعی او شذنی نیست. و این در حالی است که برای بسیاری از روشنفکران غیر مذهبی - یعنی در واقع روشنفکری که از مذهب بریده است و خود را به مکتب و یا ایسم دیگری وصل کرده - چنین دغدغه بی وجود ندارد. برای برخی از آنها همین کافی است که خود را معتقد به ارزش های جدید بدانند و ارزش های ارتجاعی و کهن را نفی نمایند، بدون اینکه نیازی به تغییر جدی در رفتار و گفتار خود احساس کنند و یا ارزش های نوینی را در عمل اجتماعی خویش نیز پیاده کنند. (۷)

آری در جامعه بی که حجاب زن را به زور از سرش بردارند، نتیجه اش این خواهد شد که دیگری همان حجاب را با زور بر سرش باززند.

از دیگر خصوصیات رفتاری روشنفکر وابسته به جامعه استبدادزده، بی احترامی به «قانون» و زیر پا گذاشتن حقوق دیگران است. روشنفکر مدعی مخالفت با استبداد و آزادی خواه، از آنجا که خود نیز از محیطی برخاسته که تنها استبداد بر آن حکم می رانده و فتوا صادر می کرده است و قانون تنها برایش تابلویی برای موجه جلوه دادن موجودیت خویش و نیز بستن دست و دهان دیگران بوده است، به طور آگاه و ناخودآگاه از همان شیوه هایی پیروی می کند که نظام حاکم و مسلط بر فرهنگ و جامعه اش اعمال می کرده است. یعنی در واقع روشنفکری که رژیم

نوشتاری و الفبای ترکیه را عوض کرد تا ارتباط نسل های بعدی ترکیه را با گذشته تاریخی و فرهنگی خود قطع نماید. اما اینک پس از حدود هفتاد سال ثابت شد که وی آب در هاون می کوبیده است! یا در کشور الجزایر با سابق مثبتی در امر دموکراسی و مدرنیزاسیون، دیدیم که در انتخاباتی که به طور کاملاً آزاد و دموکراتیک برگزار شد، جریانات "اسلامی" بیشترین آراء را به خود اختصاص دادند. از افغانستان و جریانات ارتجاعی حاکم بر آن که خود واکنش "طبیعی" حکومت نظامی و وابسته به شوروی در آن کشور بود، در می گذریم که بحث دیگری می طلبد.

بدین ترتیب می بینیم که هر نوع مبارزه هیستریک و واکنشی با یکی از قوی ترین نهادهای حاکم بر جوامع بشری نتیجه اش سر از "ترکستان" درآوردن به جای رسیدن به "کعبه" بوده است! آری در جامعه یی که حجاب زن را به زور از سرش بردارند، نتیجه اش این خواهد شد که دیگری همان حجاب را با زور بر سرش باز نهد. در همین راستاست که "روشنفکر" ما نیز همچون سیاستمدار ما عمل می کند؛ عملی مکانیکی و رونمایی که زیر بنای فرهنگی جامعه را دست نخورده باقی می گذارد تا در مرحله یی دیگر، ضربه یی دیگر بر حرکت تکاملی و پیشروانه جامعه وارد کند.

اخیراً یکی از روشنفکران، آقای محسن یلفانی، نسخه پیچیده اند که باید شمشیرها را علیه اسلام از رو بست! "با انقلاب اسلامی و حکومت برآمده از آن و مدعیان اسلام مذهب را وسیله اصلی سیاست و ابزار عمده نموده اند... باید شمشیر را از رو بست و با نشان دادن محتوای پوک و زبان آور و خطرناک مذهب به عنوان شیوه و یا برنامه سیاسی برای پایان هزاره دوم در سرنگونی و ریشه کن کردن آن کوشید." (۹)

تلاشی که برخی از روشنفکران ایرانی در نفی و نابودی مذهب به کار می برند، چیزی جز تکرار تجارب و تلاش های ناکام غیر علمی و غیر اصولی نیست.

چرا که نه؟ بفرمایید، این گوی و این میدان، بشتابید که پس از پیروزی حتمی که حتماً هم از آن شما خواهد بود، ایران بهشت برین می شود و همه مشکلات و موانعی که بر سر راه دموکراسی و آزادی است، از میان برداشته خواهد شد و مسلماً کشور ایران نیز به پای کشورهای غیر اسلامی لایذ بسیار پیشرفته آمریکای لاتین و ویتنام و پرو و آنگولا و ایتوبی و دیگر کشورهای غیر اسلامی خواهد رسید و همه مشکلاتش هم حل خواهد شد! و مگر شورهای مثل رومانی و مستقل تر از همه آلبانی - که در مقام مقایسه حتی در میان کشورهای عقب افتاده آسیایی نیز نمونه اش یافت نمی شود! - از نظام های ایده آل شما نبودند؟ حال بفرمایید و به ریشه کن کردن مذهب بپردازید تا ببینید همان توده های ناآگاه که سنگشان را هم به سینه می زنید، ریشه چه چیزی و چه کسی را برخواهند کرد؟ به علاوه، آقایان روشنفکران خیلی مدرن خیلی مرفقی نسبی گرا، مگر شما هنوز این مسئله بسیار ساده و ابتدایی را درک نکرده اید که

در این جهان چند میلیارد نفری، صدها و بلکه هزاران مذهب و دین وجود دارد که هرکدام خود نیز به فرقه های گوناگونی تقسیم شده اند با برداشت های کاملاً متفاوت، متضاد و بعضاً با محتوایی دگرگون و حتی با جهت گیری های متخاصم؟ خود اسلام آیا برآستی پدیده یی مطلق، مجرد و در همه جا و برای همه کس یکسان و مشابه است که شما بدون در نظر گرفتن عناصر مترقی و روشنفکری که خود به نام اسلام و مذهب، علیه رژیم ارتجاعی حاکم به نبرد برخاسته اند و هزاران قربانی به جنبش آزادی خواهی و عادلانه مردم ایران در مرحله کنونی ارزانی داشته اند، می خواهید ریشه آن را بکنید و از بس عجله دارید، ادعای آزادی خواهی خود را هم به سادگی فراموش می کنید و به سبک مستبدین حتی می خواهید نیروهای سیاسی مذهب گرا را هم تحت عنوان "شیوه و یا برنامه سیاسی" داشتن، نفی و ریشه کن کنید؟

آیا برآستی دوستان و روشنفکران غیر مذهبی اصولی و منطقی ما هنوز به این موضوع نیندیشیده اند که اگر امروز به یک مباحثه و دیالوگ جدی و دوستانه در جهت نزدیکی هرچه با بیشتر با نیروهای روشنفکر و مترقی مذهبی نپردازند، فردا بر اساس چه نوع نگرشی و با چه زبانی با توده های جامعه خود که بخش اعظمشان همچنان مذهبی هستند و خواهند ماند، ارتباط برقرار خواهند کرد؟

آری دوستان راه رهایی جامعه ما از بن بست کنونی خویش، نفی مذهب و مبارزه آنتاگونیستی با آن نیست؛ راه حل اصیل، درست و علمی که می تواند جامعه ما را از بن بست کنونی خارج سازد، ایجاد پروتستانتیسیم و رنسانس اسلامی است و تفکیک بین "اسلام" حاکم با "اسلام" محکوم، تفکیک میان اسلام علی و ابودر با اسلام معاویه و عثمان، اسلام علی شریعتی و محمد حنیف نژاد با اسلام روح الله خمینی و مرتضی مطهری برای نیروهای مسلمان، و خانه تکانی جدی، عمیق و ساختاری فکری و رفتاری برای نیروهای روشنفکر غیر مسلمان. و ایجاد رابطه یی منطقی، انسانی و دموکراتیک بین همین روشنفکران. غیر از این باشد نه تنها ره به جایی نخواهیم برد، بلکه قافیه همه شعارهایمان را هم به آخوند خواهیم باخت! همانگونه که تا کنون اختلافات و لجاجت های کودکانه و خودمحوربینی های سیاسی و فرهنگی از دوران مشروطه تا کنون فقط و فقط هیزم کشی برای آتش تنور نیروهای ارتجاعی و استبدادی بوده است.

چشم ها را باید شست
جور دیگر باید دید!

منابع و توضیحات:

۱) لازم به توضیح نیست که از نظر ما «چپ» به معنای درست و اصلی خود فقط به دوستان مارکسیست اطلاق نمی شود. بلکه هر جریان مردم گرا و رادیکالی که دفاع از حقوق زحمتکشان و استثمارشدگان را در دستور کار خود قرار بدهد، می تواند چپ نامیده شود. کما اینکه ما اصطلاحاتی چون چپ غیر مذهبی و چپ مذهبی را مورد استفاده قرار داده و می دهیم.

۱۲) یادنامه جلال آل احمد ، بکوشش علی دهباشی ، انتشارات پاسارگاد ۱۳۶۴ ، جلد اول ، صفحات ۶۳۳ تا ۶۳۵

۱۳) کتاب درد اهل قلم ، ص ۶۵

۱۴) اکبری ، علی اکبر ، بررسی چند مسئله اجتماعی ، مرکز نشر سپهر ، چاپ سوم تابستان ۲۵۳۶ ، صفحات ۴۶ و ۱۱۰

۱۵) برای نمونه می توان به برخوردهای بزرگانی چون صمد بهرنگی ، دکتر حسین فاطمی ، خلیل ملکی ، غلامحسین ساعدی ، مصطفی شمعیان ، جلال آل احمد ، شکرالله پاک نژاد ، خسرو گلسرخی و... اشاره نمود . روشنفکران واقعا چپ و مستقل و آزادی خواهی که بدون اینکه در آن دور باطل اسیر گردند ، به طور نسبی گرایانه و منصفانه بی به مسائل پیرامون خود و نیروهای گوناگون اجتماعی می نگریستند . این روشنفکران کسانی بودند که علیرغم جو موجود و ساختار استبدادی و توتالیتر جامعه به خانه تکانی عمیق و جدی فکری و فرهنگی برخاسته بودند و در نتیجه توانسته بودند خود را از تار و پودهایی که بر دست و پای تک تک ما تنیده شده بود ، برهانند .

۱۶) کما اینکه دکتر شریعتی همواره از روشنفکران دگراندیش و دستاوردهای آنان تجلیل به عمل می آورد و تا آنجا که امکان داشت در سخنرانی ها و نوشته های خود به مطرح کردن آثار آنان برای شنوندگان و خوانندگان خود می پرداخت . نیما ، اخوان ثالث ، اسماعیل خوبی ، غلامحسین ساعدی ، و حتی احمد شاملو . با اینکه می دانست آنها جور دیگری می اندیشند . کسانی بودند که همواره با احترام از آنان یاد می کرد . وی حتی بعضی از آثار داستانی نویسندگان دگراندیش معاصر را نیز مورد تجلیل قرار می داد؛ از جمله کتاب شوهر آهو خانم از محمدعلی افغانی و شازده احتجاب از هوشنگ گلشیری که البته این آخری در گفتگویی با نشریه بی در خارج از کشور وقتی از وی می پرسند نقش شریعتی در ادبیات چیست ، در پاسخ می فرمایند : مخرب ! تو گویی شریعتی در ادبیات معاصر ایران به طرح و تبلیغ آثار ادبی ارتجاعی از قبیل شیخ عباس قمی و علامه مجلسی پرداخته است !

نمونه دیگر این مدعا روابطی است که سید جمال الدین اسدآبادی با دگراندیشانی چون آقاخان کرمانی ، شیخ احمد روحی و ... داشت .

در نشریات پس از انقلاب نیز ، به آسانی می توان نمونه هایی را از این تساهل و آزاداندیشی ارائه داد : در نشریه محراب که توسط عده بی از چهره های شناخته شده روشنفکر مذهبی انتشار می یافت ، همواره روشنفکران دگراندیش و رادیکال مورد تجلیل و یادآوری قرار می گرفتند . بنگرید به محراب شماره ۲ و ۳ - که به دلیل خصلت ترقی خواهی و ضد ارتجاعی آن بیش از سه شماره دوام نیاورد - که در آن از چهره هایی چون گلسرخی ، صمد بهرنگی ، مصطفی شمعیان و ... تجلیل به عمل آمده است و یا بیشتر نشریات طرفداران اندیشه شریعتی ، و یا نشریات مجاهد و همینطور نشریه هبوط و مجله درپچه گفتگو در سال های اخیر ، که درپچه گفتگو در داخل با طرح و یاد کسانی که خوشایند حاکمیت نبود ، از جمله صمد بهرنگی و گلسرخی مقدمات توقیف و ممنوعیت خود را فراهم ساخت . بدون

شک این یادآوری ها و تجلیل های شایسته از این عناصر ، نه معلول «مرعوب» جو شدن بوده است و نه تحت تأثیر هیجان های ناشی از محبوبیت رادیکالیسم و چپ گرایی آن روز ، که اگر چنین می بود ، لاقلا پس از سال های فروپاشی «اردوگاه سوسیالیسم» و کشورهای بلوک شرق و حاکمیت افسارگسیخته آخوندیسم بر میهنمان ، نمی بایست از این چهره ها یاد می شد . و این در حالی است که در هیچ کدام از نشریات وابسته به چپ غیرمذهبی یادی از روشنفکران پیشرو و مترقی مذهبی به عمل نمی آید . بنا به همین دلایل هم هست که می توان مدعی شد که تعصب ، انحصارطلبی و عدم ارزش گذاری منصفانه بر تلاش های دیگران - البته با هزاران افسوس - در دوستان غیر مذهبی بیشتر دیده می شود تا روشنفکران و نیروهای مترقی مذهبی . چرا که در بینش مطلق گرایانه آنان همه چیز یا سفید است و یا سیاه . و صد البته در این بینش مطلقا علمی ، مذهب و مذهبی ها - حال هر دیدگاهی که می خواهند داشته باشند - همه از دم مطلقا سیاه هستند !

۱۷) کم نبوده و نیستند مردانی که در همین اروپا ، به مذهب دشنام می دهند که حقوق زنان را پایمال کرده است و ... ، و مدعی هستند که خود همه آن حقوق را اعاده کرده و برای برابری زنان با مردان به هر فداکاری دست می زنند ، اما در عمل روزمره خود از هر عنصر ارتجاعی حقوق عینی زنان را بیشتر نادیده می انگارند . برای نمونه بسیاری از اینان خود هرگاه که هوس می فرمایند به استخرهای گوناگون موجود در شهرها و کشورهای اروپایی تشریف می برند ، اما همینان تا همسرانشان می خواهند به همان استخرها بروند ، به رگ غیرتشان برمی خورد ! (البته این مورد بسیار حقیر و پیش پا افتاده بی از تناقض رفتاری این به اصطلاح روشنفکران می باشد .)

۱۸) نمونه های شاخص هر دو جریان نیز کم نیستند . اگر آخوند فاکر در ایران دکتورشریعتی را وابسته به آمریکا معرفی می کند تا در جهت جا انداختن اسلام منهای روحانیت در جامعه تلاش کند ، (روزنامه سلام ۱۵ اردیبهشت ۷۱) و اگر آخوند سید حمید روحانی او را در خدمت ماسون ها و استکبار جهانی معرفی می کند (در کتاب نهضت خمینی) ، عناصری که به اصطلاح در «اپوزیسیون» همین رژیم قراردارند و از چهره های «برجسته» روشنفکری و به اصطلاح «چپ» و محقق شناخته شده اند ، نیز همین نغمه ها - درست با همین شیوه های آخوندی و فتوایی - بازتاب می یابد . آقای باقر مؤمنی که خود را از مدعیان بسیار برجسته مبارزه با فرهنگ «ارتجاعی» و قانون ستیزانه می داند ، در نشریه آرش چاپ فرانسه ، شماره ۱۳ ، صفحه ۱۴ و ۱۵ می نویسد : «علی شریعتی ها به کمک نیروها و محافل مشکوک بین المللی و ماسون هایی مانند هائری کرین بعنوان نمایندگان مذهب غیر دولتی علم شدند ...» (برای توضیحات بیشتر رجوع شود به مقاله «کی بینم مرا چنان که منم - پاسخی به باقر مؤمنی» اثر نگارنده در نشریه هبوط ، شماره ۳ و ۴ زمستان ۱۳۷۰ ، بهار ۱۳۷۱)

۱۹) نشریه چشم انداز ، شماره ۱۶ بهار ۷۵ ، ص ۹۲ ، مقاله دربرابر یک «آزمون تاریخی»

آن "دوتا" با هم

و شیطان گفت: آیا شما "دوتا" می دانید ، چرا پروردگار شما "دوتا" ، شما "دوتا" را از این درخت باز داشت ؟ بدانجهت که شما "دوتا" "دو" فرشته و از جاودانان نباشید (۳) . پس شیطان آن "دوتا" را از آن بلغزانید و از آنچه آن "دوتا" در آن بودند ایشان را بدر آورد (۴) و چون آن "دو" از آن درخت چشیدند ، بدی های آن "دوتا" آشکار شد و آن "دو" تلاش کردند بدی ها را بپوشانند (۵).

خدا گفت : مگر شما "دوتا" را از این درخت نهی نکردم؟ و برای شما "دوتا" نگفتم که شیطان ، شما "دوتا" را دشمن است؟ (۶) . آن "دو" گفتند ، پروردگارا ، ما بر خود ظلم کردیم و اگر تو بر ما نپوشانی و نبخشی ، ما از زبان کارانیم (۷).

ضمیر شخصی دو نفره مفهوم خود را در این حکایت بارز می کند . فرمانی واحد ، همانندی واکنش آن دو ، عقاب مشابه برای هر دو و یکسانی انتقاد از خود آن دو، که باز گوی پذیرفتن مسئولیت مشترک آنهاست ، همه مصادیق کاربرد ضمیر شخصی دو نفره و در عین حال بیان وحدت و پیوند آن دو در یکسانی شرایط و سرنوشت می باشد . اما ناگهان ، در ادامه حکایت ، ضمیر شخصی دو نفره به ضمیر شخصی جمع تبدیل می گردد . و آن در گذرگاهی است که پس از نافرمانی و لغزش ، کار آن "دو" به هبوط می انجامد.

پس پروردگار گفت : همگی هبوط کنید و بعضی از شما دشمن بعضی دیگر. و با این ظرافت ادبی و جانشینی ضمیر جمع بجای ضمیر دو نفره ، ذهن را تلنگر می زند که این حکایت ، حدیث اختصاصی آدم و همسرش نیست، بلکه همگان مورد خطابند . شما که این سطور را می خوانید ، آنکه این سطور را می نویسید و همگان دیگر نیز. همه و همه بازیگران صحنه این سناریو بوده ایم و هستیم و خواهیم بود . این حدیث نوع آدم است که حضرت آدم در میان آنها به عنوان اولین پیامبر انتخاب می شود.

و بدین ترتیب است که کلام خدا ، بر افسانه ای که همسر آدم را متهم می کند و او را وسیله فریب میان آدم و شیطان قرار می دهد ، خط بطلان می کشد ، و افسانه های دیگر را هم . و این خط بطلان بر انبوهی از آموزه های موهوم که ذهن را بنام دین افسون کرده است ، تعمیم می یابد.

در افسانه آمده است که خدا ، ابتدا آدم را آفرید و سپس از دنده او همسرش را . ولی قرآن می گوید : ای انسان ها ، از پروردگاری پروا گیرید که شما را ، از گوهر واحدی خلق کرد که همسرش را نیز از همان (۹) . و در هیچ جا اشاره ای ندارد که یکی را بر دیگری امتیاز داده است . ولی اشاره دارد که از یک گوهر واحد آفریده شدند تا در هم آرامش گیرند (۱۰) ، و مودت و دوستی بین آن

ضمیر شخصی دو نفره (تثنیه) در زبان عرب ، هیچگاه برایم جا نیفتاده است و از همان زمان که در کلاس درس عربی در دبیرستان از آن سخن به میان آمده است تا امروز که قریب نیم قرن از آن می گذرد ، با خود کلنجار رفته ام که ضمیر مذکور جز ایجاد مشکل برای یادگیری زبان ، چه نقشی در انتقال مفاهیم داشته و اصولاً ریشه گیری آن از کجاست ؟ پنهان نمی کنم ، کوشش نکرده ام پرسش را با یک متخصص ادبیات عرب در بین گزارم ولی هر از گاه که با آقای دبیر کلاس عربی و دیگرانی که ادعایی داشته اند در میان گذاشته ام پرسش را با کلیات و جوابهای مبهم سمبل کرده اند. و کسانی نیز از آنجهت که قرآن به زبان عربی نازل شده است نتیجه گرفته اند ، کامل ترین زبان ها عربی است ، پس فضولی موقوف.....

معهدا دل مشغولی به ضمیر شخصی دو نفره ، خالی از لطف نبوده و در بررسی بعضی متون عربی و به ویژه قرآن کریم که بنای آفرینش و سازماندهی هر چیز را بر نر و مادگی می گذارد (۱۱) ، این ضمیر ، جایگاه خاص کاربردش را به رمز می نمایاند و گویی بیانی است از چفت و بند دو موجود دارای مرزهای بی کم و کاست مشخص و مستقل از یکدیگر و در عین حال وحدت در راه و سرنوشت ، و این بیان نه در چارچوب قواعد زبان ، بلکه در آهنگ انتقال لطافت احساس بارز می گردد . زیباترین جلوه آن در حدیث انسان شناسانه ای که قرآن باز می گوید، در آنجا که نوع ما ، در روند کمال یابی خود به آگاهی گذر نموده به آدم می رسد، به چشم می خورد . و مهم نیست که این حدیث مبتنی بر واقعیت خارجی شکل گرفته باشد یا حکایتی نمادین باشد . بلکه مهم آن است که بنی آدم را به کنجکاوی در معرفت از خود به کوشش وامی دارد .

* * *

آدم ، تو و همسرت ، شما "دوتا" در این باغ سکونت گیرید و شما "دوتا"، از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید ، اما شما "دوتا" به این درخت نزدیک نشوید که "دوتا" بی شما ، از ستمکاران خواهید بود (۲).

دو برقرار باشد و برای یکدیگر لباس باشند (۱۱).

در افسانه آمده است، خداوند برای آفرینش آدم فرشتگانی را مامور کرد تا از زمین خاک به بهشت بیاورند و زمین از دادن خاک امتناع می ورزید و سرانجام موفقیت نصیب عزرائیل گردید. افسانه ای که متاسفانه جای پا، در بعضی تفاسیر معروف قرآن هم دارد و مبتنی بر تصویری شکل گرفته اند که جای بهشت را در آسمان و خالی از خاک فرض کرده اند. بنابراین خاک که مصالح ساختمانی برای گل آدم است باید از زمین وارد گردد، چون که افسانه می گوید آدم ابتدا باید در بهشت ساخته شود و سپس به زمین سقوط کند.

ولی قرآن می گوید: او (خداوند) کسی است که شما را از زمین پدید آورد و در آن استقرارتان داد (۱۲).

افسانه، حضرت آدم را ابوالبشر می نامد و آفرینش او را خلق الساعه نقل می کند. در قرآن اسمی به نام ابوالبشر

و ناگهان حادثه غیر متعارف و غیر معمول جوامع به شدت مردسالار رخ می نماید و آن اینکه مسیح خدا، هویت خود را از مادر (از یک زن) می گیرد: عیسی پسر مریم

برای حضرت آدم وجود ندارد و او را پیامبری معرفی می کند که از میان انسان ها به رسالت برگزیده شده است. بدانگونه که نوح و ابراهیم و آل عمران (۱۳). قرآن پیدایش و شکل گیری نوع انسان را مانند آفرینش کل جهان در یک روند طولانی مدت و مرحله به مرحله و تکامل یابنده بیان می کند (۱۴)، و به مراحل که انسان هنوز شکل و هیأت خود را نداشته و سپس ساخته و پرداخته شده است اشاره می کند و در ادامه این راه است که به رشد و آگاهی می رسد و شایسته برای سجده فرشتگان (۱۵). قرآن تصریح می کند که انسان بصورت امت واحده از زمان های بسیار پیش از بعثت انبیا زندگی اجتماعی داشته است ولی پس از تحول و دریافت آگاهی و تمیز مفاهیمی مثل درست و نادرست و شناخت حق از ستم و تجاوز است که استعداد پذیرش انبیا را پیدا کرده است (۱۶)، که اولین نبی، حضرت آدم است و از همان جامعه ای که بدان تعلق داشته است همسر اختیار می کند و در همان جامعه بار رسالت را بر دوش می کشد.

بدین ترتیب با آنچه که از حدیث انسان گفته شد، قرآن اساس باورهایی را که پایه تبعیض جنسی بین زن و مرد شده است فرو می پاشد. و فقط دست آوردهای هر کس را چه زن باشد و چه مرد، مایه اعتبار و ارزش او می شناسد (۱۷). از همسر فرعون یاد می کند که از دستگاه برتری طلب و اشرافی فرعون، راه مستقل خود را در پیش می گیرد و تسلیم تبلیغات و فضای موجود نمی گردد و نیز از همسران لوط و نوح مثال می آورد که با استقلال، مسیری جدای از آنچه شوهرانشان بدان دعوت می کردند، در پیش گرفتند، و با نتیجه آنچه خود برگزیده بودند

روبرو شدند و همسری لوط و نوح نتوانست بار آنها را سبک گرداند. گرچه نوح و لوط هر دو پیامبر و رسول خدا بودند (۱۸).

قرآن مریم را نمونه قرار می دهد که برگزیدگی و رشد او به تقوای شخصی او و اجتناب از آلودگی برمی گردد و به میزانی از شایستگی می رسد که پروردگار، ذکر تاریخ و زندگی او را به رسول اکرم توصیه می کند، همانگونه که ذکر تاریخ ابراهیم، موسی، اسمعیل، و سایر انبیا، را (۱۹) سفارش به پرداختن و ذکر تاریخ مریم، عبرت و آموزشی است که بی اعتباری روابط حاکم بر جوامع مردسالار را بر ملا ساخته و پیامی است که تبعیض جنسی را نفی می نماید. و خلاصه آن ذکر اینک:

همسر عمران (مادر مریم) در راز و نیاز با پروردگارش، آنچه را بدان حمله است، نذر آزادگی می نماید که مورد قبول قرار می گیرد. همسر عمران با بینش خود، که ساخته زندگی قبیله ای و مردسالار محیط اوست، چنین تصور دارد که مولودی که برای آزادگی نذر و مورد قبول پروردگار قرار گرفته است، پسر خواهد بود. و در این تصور است که مریم متولد می شود. مادر مریم، با شگفتی آنچه را در ذهن دارد بیرون می ریزد و می گوید، پسر و دختر که یکسان نیستند! (۲۰)، و عملاً جواب خود را از واقعیتی که با آن روبرو شده است، دریافت می دارد. واقعیتی انکار ناپذیر که بعدها از زبان محمد هم بر مردم حجاز فرو می ریزد، (مردمی که از شرم تولد دختر، او را زنده به گور می کنند)، چرا، دختر و پسر او از یک گوهرند. ذکریای نبی کفالت مریم را به عهده می گیرد. مریم رشد می کند و هر روز به رحمتی از پروردگار دست می یابد (۲۱). مریم برای ذکریا، الگوی حسن است و ذکریا داشتن چنین فرزندی را آرزو می کند، که پروردگار یحیی را به او عنایت می نماید. یحیی همانند مریم پاک و صادق است ولی دختر نیست و پسر است و این خود حامل پیامی است از قرآن که وارستگی و پاکي، دختر و پسر نمی شناسد، و امتیازات با ارزش ها اندازه گیری می شوند و نه با جنسیت ها.

ادامه ذکر مریم و تاریخ او چنین است که خداوند او را بر می گزیند (۲۲) و او فرزندش را برای جهانیان نشانه قرار می دهد (۲۳) و ناگهان حادثه غیر متعارف و غیر معمول جوامع به شدت مردسالار رخ می نماید و آن اینکه مسیح خدا، هویت خود را از مادر (از یک زن) می گیرد. عیسی پسر مریم (۲۴).

باری مریم پاداش گرفته است. پاداشی که منطبق بر سنت هر کس مرهون دستاوردهای خود است (۱۷)، و نیز هماهنگ قول پروردگار که گفت: عمل نیکوی هیچکس را ضایع نمی کند. چه زن باشد و چه مرد (۲۵)، و متناسب آن پاداش می دهد.

نگاه قرآن به زن و مرد همان است که آن دو را برآمده از یک سرشت دانسته و نسل آنها را نیز برآمده از همان

سرشت . و از همین منظر منشور خود را در مورد زن و مرد و بنی نوع بشر اعلام می دارد:

ای مردم ما شما را از نر و ماده ای آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید . در حقیقت گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست . بی تردید خداوند دانای آگاه است (۲۶).

با آنچه گفته شد طبعاً جای سؤال باقی است که سخن از تعدد زوجات ، کتک زدن زنان ، عدم یکسانی ارث و ... در قرآن چگونه تحلیل می گردد ؟ آیا راه به تناقض نمی برد؟

برای داشتن درک روشن از این مطلب ، باید به بحث تمایز (و نه تفاوت) دین و شریعت پرداخت . بحث پیچیده ای که در گذشته دنبال می شده است ولی بهای لازم بدان داده نشده است و در محدوده مباحث نظری تخصصی و کتاب های مربوطه ، زندانی و ساتسور گردیده و از ورود به حوزه عمل و نتیجه گیری های مشخص در این مورد جلوگیری به عمل آمده است.

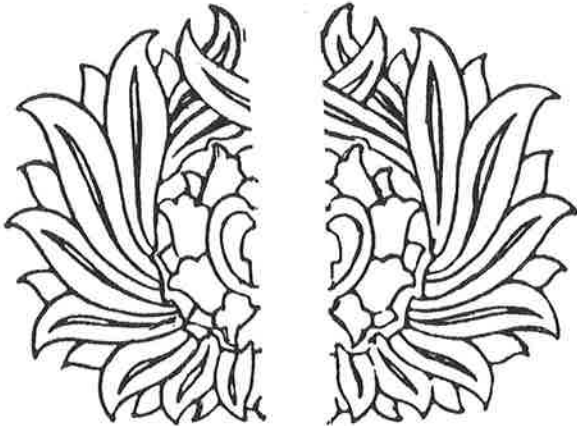
دین ، امری است که بعثت انبیاء برای تبیین آن صورت گرفته و محور اصلی آن دعوت به توحید و مبارزه با شرک و مظاهر آن است . و در اساس این دعوت ، بین انبیاء ، تفاوت نیست.

در قرآن خطاب به رسول اکرم آمده است : از پیروان سایر ادیان بخواه تا بر کلمه مشترکی که بین شما و آنها هست اتفاق کنند و اینکه جز خدای واحد ، چیزی را نپرستند و کسی خود را بر دیگری برتر و ارباب نگیرد (۲۷). و بگو ما مسلمانان به آنچه بر ما و سایر انبیاء از ابراهیم گرفته تا موسی و عیسی ایمان آوردیم و فرقی بین ما نمی باشد (۲۸) . و در همین راستا، قرآن هدایت و رستگاری را ، به شرط پذیرفتن آنچه از طرف خدا بر ادیان گذشته و خود مسلمانان نازل شده، منوط کرده (۲۹) و ملاک را در بین پیروان همه ادیان عمل صالح قرار داده است (۳۰).

دین خدا، واحد ، و دعوتی است به رهایی : از مرگ ، از بندگی و اطاعت غیر خدا و از اسارت به آزادی ، از ظلم به عدل ، از ظلمت به روشنایی ، از بودن به شدن ، از جدایی به اتصال ، از تنهایی به اتحاد ، از وابستگی به استقلال و از هیچ بودن به همه چیز شدن ، و از رکود و فعل پذیری به حرکت و آفرینندگی و خلاقیت (۳۱). اینها مفاهیمی است زاینده ارزشها و کنشهای والایی که منوط و محصور به زمان و مکان نمی شود و ضامن رشد پیوسته تمام انسانهاست .

اما شریعت، طبیعت سیال دارد. دگرگونی پذیر و دگرگون ساز است. شیوه و راه ویژه ای است که هر پیامبر برمی گزیند تا جامعه خود را از دین شرک الود موجود بر دین فطری توحیدی منتقل سازد. و جامعه را از آنچه که هست بطرف آنچه که باید باشد سوق دهد. و انبیاء با

وجود اشتراک هدف ، از آنچه که خواستگاه حرکتشان به جوامع مختلف و زمان و مکان مختلف برمی گردد ، شریعتشان متفاوت و نحوه دگرگونسازی آنها نیز متفاوت خواهد بود . و حتی پس از ختم نبوت که استمرار رسالت بر عهده بشر است ، شریعت ، طبیعت متغیر خود را حفظ می کند . موضوع شریعت مدیریت جامعه ، نهادها ، ساختارها و بخصوص ، قوانین (احکام) است که تنظیم کننده روابط بین مردم بوده و روشن است که نمی تواند ساکن و جامد باشد.



قرآن شریعت را بخشی از دین توصیف میکند و میگوید : برای شما شریعت (ی) از دین قرار دادیم ، که آن دین به نوح سفارش شده بود ، همان دینی که بر تو هم نازل شد و ابراهیم و موسی و عیسی هم بر آن سفارش شده بودند تا بر پا دارندش و در آن اختلاف نکنند (۳۲). و باز می گوید: ما به فرزندان اسرائیل کتاب و حکم و پیامبری ، دادیم و دلائل روشنی از امر (دین) را. سپس ترا (محمدص) در شریعت (ی) از دین نهادیم و (۳۳) . و نیز در مجموعه آیات ۴۳ تا ۴۸ سوره مائده تصریح دارد بر اینکه ، تورات را که وسیله نور و هدایت است برای قوم بنی اسرائیل فرستادیم تا بدان ، بین آن قوم حکم شود و ... ، سپس بدنبال آن انجیل را برای داوری بین اهل انجیل فرستادیم که وسیله نور و هدایت است و در عین حال تصدیق کننده تورات . و بر تو (محمد ص) کتاب را فرستادیم که تصدیق کننده و بیان کننده تورات و انجیل است و تو بین مردم بر مبنای آن داوری کن و تسلیم هوی و امیال آنها (منظور یهودیان و نصاری حجاز است که اصرار می ورزند تا محمد ص) روابط اجتماعی حجاز را بر مبنای شریعت آنها برقرار سازد (نباش ، که در این صورت از حقی که بسوی تو آمده است دور شوی ، و می افزاید : ما برای هر امت شریعت و راه روشنی قرار دادیم. نکته قابل توجه در بین آیات مذکور ، مثالی است که آیه ۴۵ از حکم قصاصی که برای قوم یهود برقرار شده بود ، می زند ، که به موجب آن ، جان در برابر جان ، چشم در برابر چشم ... دندان در مقابل دندان ... قصاص می گردد ، و با حکم قصاصی که برای جامعه نومسلمان حجاز

آمد متفاوت است، بدین معنی که در جامعه جاهلی قبل از اسلام هرگاه قتلی اتفاق می افتاد، قبیله مقتول به خونخواهی کینه توزانه و خودسرانه تا آنجا که می توانستند از قبیله بی که قاتل به آن متعلق بود، از زن و مرد و بنده می کشتند که طبیعتاً واکنش قبیله مربوط به قاتل را به طور مشابه به همراه داشت و کشمکش دائمی و خونریزی دنباله دار ادامه می یافت. در ابتدای ظهور اسلام این وضعیت ادامه داشت، و با رسیدن آیات هشدار دهنده و بشارت دهنده زشتی عادات و رسوم ناشایست معمول، زیر سؤال می رفت. سرانجام وحی دخالت کرد و آیه ۱۷۸ سوره بقره نازل شد که جلو تجاوزات را گرفت و قصاص کشتن یک مرد را به یک مرد، یک زن را به یک زن و یک بنده را به یک بنده محدود کرد. و پس از مدتی که منشور خود را در مورد یکسانی تمام انسانها اعلام داشت. در مورد قصاص نیز آیه ۳۳ سوره اسراء نازل شد که قصاص کشتن یک نفر را در برابر یک نفر، بدون در نظر گرفتن مرد یا زن بودن یا بنده بودن، پذیرفت. قابل ذکر است که در تمام این موارد صاحبان خون را دعوت به گذشت می کند و در عین حال هشدار می دهد که حدود و احکام رعایت شود و تجاوز را مستوجب عذاب می داند. این آیات شواهد روشن و مشخصی است که دگرگونی و تفاوت شریعت را در بین اقوام و جوامعی که در زمان و مکان متفاوت شیوه و روش زندگی متفاوت دارند بیان می نماید در حالیکه دین آنان بر محور مشترک توحید استوار است.

و اکنون سؤال اینکه: آیا ویژگی تحول یابنده و دگرگون ساز یک شریعت در محدوده مدتی که یک پیامبر در بین قوم حضور دارد، استمرار می یابد؟ پاسخ قرآن به این سؤال مثبت است و بحث نسخ آیات را طرح می کند و از نسخ آیه بی در مقابل آیه بی بهتر یا مشابه، سخن می گوید (۲۴). و در جای دیگر، جانشینی حکمی به جای حکم دیگر را به میان می آورد (۳۵). اما تحول و دگرگونی شریعت آهنگ و قوانین ویژه خود را دارد و از اقتضای زمینه مناسب برای پذیرش تحول پیروی می کند.

قبل از اینکه به کیفیت این تغییر و تحول پرداخته شود، مناسب است به آزمایشی که جهان در قرن بیستم میلادی در رابطه با سوسیالیسم تجربه کرد اشاره بی گردد.

مارکس معتقد بود، تحول جوامع از فرمول و قواعد ویژه ای تبعیت می کند و تا زمینه لازم برای پذیرش تحول پیش نیاید، نباید آمرانه و قیم مآبانه تغییر را به جامعه دیکته نمود، و اصحاب مدرسه مارکسیسم را نیز اعتقاد بر این بود تا در جامعه بی، سرمایه داری مراحل رشد خود را به طور کامل نپیماید، تولد و استقرار سوسیالیسم در آن جامعه، امری محال خواهد بود. اینها توصیه ها و تأکیداتی بود که از طرف طیف کثیری از متولیان سوسیالیسم، نادیده گرفته شد. و چیزی را به نام سوسیالیسم به طور فرمایشی منطبق با نظرات لنین و شیوه اعمال زور استالین

تحویل کردند و نوزاد ناقص الخلقه بی را با زور فرسپس در کشور شوروی و اقمار آن به اسم سوسیالیسم، بدین آوردند که مرگ زودرس آن بر ناصیه اش هویدا بود و سرعت جریان فروپاشی کشورهای مذکور مؤید آنست و نباید ساده اندیشانه این فروپاشی را انحصاراً به تحمیل جهانی سرمایه داری و تبلیغات آن نسبت داد، بلکه ریشه اصلی را باید در فقدان زمینه مناسب در جوامع مذکور که در دوران قبل از سرمایه داری بسر می بردند جستجو نمود. و این تجربه بی بود که در بعضی کشورهای آسیای جنوب شرقی و افریقا نیز تکرار شد.

در همین زمینه، تجربه دست یابی به دموکراسی در ایران و کوششی که سه نوبت در همین قرن بیستم انجام گرفته، و به شکست انجامیده است، قابل تأمل است. پنهان نمی کنم که استبداد و دیکتاتوری و دخالت عامل خارجی نقش عمده را در این ناکامی ها داشته است، ولی کمبود زمینه پذیرش دموکراسی، در جامعه ای که هنوز مراحل پیشرفته جامعه مدنی و رعایت حقوق شهروندی در آن چاه نیفتاده است را نباید نادیده گرفت.

ادموند بورک در کتاب معروف خود نکاتی پیرامون انقلاب فرانسه می گوید: در جامعه تنها آن تغییر و تحولاتی اصولی و کارساز و پایدار خواهند بود که به طور تدریجی و آرام در چارچوب سیستم و مناسبات موجود یک جامعه صورت پذیرند، و شیرازه اجتماعی را به یکباره از هم نپاشند و همو می گوید، تغییرات ناگهانی، در وضعیت و شرایط و عادات موجود در یک جامعه، می تواند تیره روزی و شکست را برای مردم در پی داشته باشد و می افزاید، تنها از طریق پیشرفت های آرام که بر پایه های درست و حساب شده ای استوار هستند و در آنها پیامدهای هر گامی پیشاپیش بررسی شده است و نقد هر گام موفق و یا غیر موفق، ما را در انتخاب گام و یا گام های بعدی یاری می رساند، قادر خواهیم بود، دور کاملی از پیشرفت را با اطمینان طی کنیم. در چنین شیوه حرکتی است که می توان از تضاد قرار گرفتن اجزاء یک سیستم با هم جلوگیری کرد و گیروپیچ های پنهانی را که در جریان حرکت، خود را بارز می سازند، با فرصت و حوصله کافی از سر راه برداشت (۳۶).

گرین برنتون فیلسوف و مورخ صاحب کرسی و رئیس هاروارد (۳۷)، در بررسی علل شکست و ناپایداری انقلاب ها و جنبش ها نتیجه می گیرد، که قوام و دوام نهضت انبیاء بدانجهت که از پختگی لازم برخوردار بوده اند تا از شیوه های افراطی و چپ روانه به دور باشند، استمرار یافته است و انبیاء گام در جایی نهاده اند که زمینه مناسب برای پذیرش دعوت، وجود نداشته باشد. و در اصلاح جامعه مدعی نبوده اند که در کوتاه مدت، منشور خود را حاکم سازند. شکل گیری شریعت هر یک از آنها، با پذیرفتن چارچوب قوانین و روابط و ساختارهای موجود در جامعه آغاز شده و سپس با آهنگی موزون و رشد یابنده،

به گونه ای که جامعه را به واکنش منفی وا ندارد ، محتوای آنها را در جهت توحید اصلاح کرده اند (۳۸). قرآن در هر کجا که دگرگونی احکام و روابط مناسب بوده است منتظر می ماند تا جامعه آمادگی قبلی را اعلام دارد؛ بدین ترتیب که در مورد یک حکم خاص سؤال طرح می شود و تکرار می گردد و مردم بدان حساس شده ، به بحث می پردازند و چاره و راه حل می جویند ، آنگاه وحی دخالت می کند و خطاب به پیامبر می گوید : از تو در این مورد چنین سؤال می کنند ، پس بدینگونه پاسخگو باش . یعنی در غالب موارد جامعه است که زمینه ساز یک تغییر یا انشاء یک حکم است و بدو علامت می دهد تا شریعت واکنش مناسب نشان دهد ، و در راستای همین کنش جامعه و واکنش شریعت است که شأن نزول (اسباب نزول آیات) آیات پیدا شده است و از ارکان فهم و تغییر و تحلیل آیات می باشد . بطور مثال قرآن در مورد شرب خمر تا سال هشتم هجری یعنی سال هجدهم بعثت ، ساکت است و در مورد این عادت جامعه اظهار نظر نمی کند ، تا با پیش آمدن حادثه ای که جامعه نسبت به آن حساس شده و پرس و جو می کند ، منتظر می ماند . اولین اظهار نظر قرآن مبنی بر اینکه تا زمانیکه مست هستید و نمی دانید چه بر زبان می رانید ، به نماز نزدیک نشوید (۳۹) ، اعلام می گردد و سپس دو سال وقت لازم است که زمینه برای ممنوعیت شرب خمر و نظر نهایی ، صادر گردد (۴۰).

در مورد تعداد زوجات که بحث مسئله آخرین دوران ما است ، باید گفت ، واقعیتی که در شریعت اسلام نهفته است ، خبر از تحدید زوجات می دهد و نه تعدد زوجات .

مثال دیگر در مورد پی ریزی برنامه ای برای آزادی بردگان است ، که از آغاز بعثت با آیات سوره بلد علامت می دهد و موضوع به بحث گزارده می شود . در آیات سوره بلد ، شرط سلامت گذشتن از راه پیچیده و پر مسئولیت را ، به آزاد کردن بنده و اطعام یتیمان در تنگناهای اجتماعی منوط می کند (۴۱) و سپس آزاد کردن بندگان را به عنوان جریمه گناه اعلام داشته و آنرا با توصیه های متعدد ، متداول می سازد . ولی توجه دارد که جامعه قبیله ای حجاز ، آمادگی لازم را برای صدور رای نهایی پیدا نکرده و رسیدن به آن را ، به زمان مناسب واگذار می نماید. در مورد وضعیت زنان که موضوع بحث این نوشتار است ، برخورد شریعت از آنچه گفته شد ، متفاوت نیست و منتظر بروز نیاز و تب و تابهای جامعه می ماند و سرانجام نظر مقتضی و نهایی را اعلام می دارد . به منظور داشتن تصویر روشنی از وضعیت زنان در موقع تولد اسلام در حجاز ، قرآن تابلو گویایی ، ارائه داده ، می گوید : هر گاه یکی از آنان را به تولد دختر مژده آورند ، چهره اش سیاه می گردد و در حالیکه خشم خود را فرو می خورد ، از بدی

آنچه بدو بشارت داده شده است ، در می ماند که آیا از قبیله روی بپوشاند و نوزاد دختر را با خواری نگهدارد و یا در خاک پنهانش کند؟ و چه بد داوری می کنند (۴۲) در جامعه ای که از نوزاد دختر ، که قرآن ولادتش را بشارت تلقی می کند ، اینگونه سیاه و ناخواسته استقبال می گردد ، میزان ارج و قرب زنان مشخص است . جامعه ای قبیله ای و بشدب مردسالار که در رابطه زنان ، زور بازو حرف آخر را می زند ، جامعه ای که چشم تقلید به دو کشور نیرومند همسایه و به اصطلاح متمدن آنروز ، حبشه و ایران دوخته است ، که مرتبت افتخار اشرافیت آن به تعداد زنانی که در حرمسرا زندانی کرده است ، تعیین می گردد . و حال شریعت محمد (ص) باید این فضا را بشکند و جامعه را در جهت هدف دینی هدایت کند که منشور آن هرگونه امتیاز بین آحاد بشر را ملغی اعلام کرده فقط تقوی را ملاک نزدیکی به خدا می شناسد. روشن است که مسئولیت سنگین و راه دشوار است و باید شیوه هدایت با مهارت انتخاب شود که با واکنش نامناسب و منفی روبرو نشود (۴۳).

در مورد تعداد زوجات که بحث مسئله آفرین دوران ما است ، باید گفت ، واقعیتی که در شریعت اسلام نهفته است ، خبر از تحدید زوجات می دهد و نه تعدد زوجات. چرا که در آغاز کار، تعدد زنان نامحدود را به چهار نفر تقلیل می دهد و سپس مسیر به طرف یک همسری میل می کند (۴۴) . بدین شرح که سوره نساء با تاکید بر یکتایی گوهر زن و مرد آغاز می گردد و آن را به تمام ابناء بشر تعمیم می دهد و در همین رابطه ، حرمت ارحام را که بیان پیوستگی تمام انسانهاست ، برجسته می سازد و هشدار می دهد که مبدا این پیوند بریده شود . در حفظ همین پیوند ، در آیه دوم مشکل اجتماعی حقوق یتیمان را طرح نموده و مسئولیت پاسداری و امانت داری از آن را بعهده رجال مسئولیت پذیر ، در اجتماعی که هیچ نهاد و سازمان یاری رسانی در آن شکل نگرفته است ، می گذارد. و در چارچوب این حمایت و قبول مسئولیت ، اجازه می دهد (۴۵) با زنان پاک سیرتی که کمر همت به خدمت یتیمان بسته اند ازدواج کنند و آنرا به چهار نفر محدود می کند و این اجازه را به شرط دیگری که رعایت عدالت بین آنهاست ، موکول می نماید.

این آیات مربوط است به سال هشتم هجری و نشان می دهد که اسلام به مدت هجده سال یعنی از بعثت رسول اکرم نسبت به محدود کردن همسران متعدد ساکت مانده است و در واقع شرایط مقتضی آماده نبوده است.

پس از گذشت دو سال ، واکنش نقاد جامعه ، ثمره تجربه دو ساله را نمایان می سازد. یعنی آشکار می سازد که اگر شرط تجویز داشتن دو ، سه و چهار همسر به رعایت عدالت بین آنها منوط است ، چنین عدالتی نمی تواند عملاً واقعیت خارجی پیدا کند . نتیجه آنکه در سال دهم هجری آیه ۱۲۹ سوره نساء نازل و تجویز چند زنی را به محاق می

فرستد و آن را به شکلی تعلیق بر محال کرده و می گوید: شما هرگز قادر نیستید میان زنان عدالت کنید هر چند بر استقرار عدالت بین آنان حریص باشید. پس بیک طرف تمایل نوزید که آن دیگری را سرگشته رها کنید. و در آیه بعدی، سهل گیرانه مسئله جدایی را در چنین شرایطی به میان می آورد (۴۶). این صراحت آنجا قابل تامل است که قرآن در جای دیگر چنین می گوید: خداوند در جوف هیچ مردی دو قلب قرار نداده است (۴۷).

مورد دیگری که باید به آن پرداخت، سوء تعبیری است که از آیه (۳۴) سوره نساء به عمل می آید و از آن به تجویز کتک زدن بانوان توسط همسران، تفسیر می کنند. اگر با نگاه موشکافانه و منصفانه آیه مذکور بررسی شود، آشکار می گردد که آهنگ و مفهوم آیه سلبی است و نه ایجابی. سلبی از آن جهت که روی سخن با مردمی دارد که منطق کتک زدن حرف اول و آخر آنها و استدلال تعیین کننده جماعتی از مردان است که در رابطه با زنان به ضخامت گردن می نازند. پیام آیه دعوت به آرامش و شکیبایی و ایجاد فرصت کافی برای فرونشاندن آتش خشم است. در آنجا که می گوید: زنان نافرمان را ابتدا پند دهید، سپس در خوابگاه از ایشان دوری کنید و در مرحله نهایی چنانچه موثر نیفتاد بزنید. در واقع این شیوه توصیه ی مرحله ای و نوعی واکسیناسیون است در مقابل اعمال دست به نقد خشونت (۴۸). اینک اگر به مفهوم آیه (۳۵) نیز توجه شود، روشن می شود که خوراندن چنین داروی نامطبوعی به منظور جلوگیری از جدایی، و جلوگیری از انعکاس درگیری های خانوادگی به خارج از حریم خانواده است. انعکاسی که در این دوران، اهمیت زشتی آن کاسته شده، حریم خانواده را سست بنیان و جدایی را دست به نقد قرار داده است.

بررسی آیات قرآن در سایر موارد مربوط به مشکل بانوان در اجتماع، چه در امر نکاح و طلاق و چه حقوق مادری و چه سهم ارث و ... همین شیوه دگرگونسازی تدریجی و گام به گام شریعت به چشم می خورد. و این جدای از حق و حقوقی است که با تولد اسلام تاسیس گردیده است و پیش از آن وجود نداشته است. مناسب است در اینجا به یک مورد حاشیه ای نیز اشاره شود و آن افسانه منع حق قضاوت برای بانوان و انتساب آن به اسلام است که علی رغم جنجال آفرینی آن یک اتهام بیش نیست و نه در قرآن و نه سایر منابع اساسی اسلامی جای پایی ندارد (۴۹).

با آنچه در مورد شریعت و مکانیسم تحول پذیری آن در زمان حیات پیامبر گفته شد. سؤال دیگری پیش می آید که پس از پیامبر آیا این تحول استمرار می یابد؟ و جواب تاریخ به این پرسش مثبت است. تاریخ می گوید: در صدر اسلام پس از پیامبر، ابوبکر و عمر غیر از کتاب خدا و سنت رسول خدا شیوه و روش خود را نیز برای مدیریت جامعه اعمال می کردند. در موقع انتخاب خلیفه

سوم، شورایی که بدین منظور تشکیل شد، موافقت خود را با علی موعول بر این کرد که علی، در مدیریت خود علاوه بر کتاب خدا و سنت رسول خدا شیوه ابوبکر و عمر را هم مرعی دارد و پاسخ علی منفی بود که می گفت او به استناد کتاب خدا و سنت رسول خدا، و شیوه و روش خودش، جامعه را هدایت خواهد کرد. در اینجا بحث بر سر حق و ناحق شیوه و روش این یا آن نیست، بلکه بحث بر سر آن است که غیر از کتاب خدا و سنت رسول خدا، روش و شیوه جانشینان پیامبر هم برای اداره اجتماع، رکنی سوم محسوب گردیده که گره گشای مسائل نو و جدید باشد و تجویزی است برای ادامه تحول در شریعت و آغازی بر اجتهاد آیندگان در برابر مسائل آیندگان. ولی متأسفانه کم بودند در میان آیندگان که از جسارت لازم برای پویا نگاهداشتن شریعت برخوردار باشند. ولی زیاد بودند واپسگرایان مدعی فقاہت که شریعت را منجمد ساختند و در رساله عملیه زندانی اش کردند.

و اینک این "دوتا" با هم

۱- متولی مرتجع سنتی، که جهان بینی اش از رساله عملیه فراتر نمی رود، درک او از هستی، راکد، ساکن و ثابت است، اطلاعات او از دین و مذهب به حوزه تکرار و باز تکرار احادیث، روایات و اخبار مشکوک محدود است، به قرآن مراجعه می کند ولی قادر به ایجاد رابطه با آن نیست. همچنانکه از درک رابطه بین آیات عاجز است و هر آیه را واحدی بسته، محصور و جدای از آیات دیگر تصور می کند. بنابراین، از پویایی و دینامیسم قرآن به دور است. ادعا دارد که اجرای احکام کتاب خدا و سنت رسول خدا، ضامن سعادت جامعه است ولی از درک اینکه احکام خدا و سنت رسول خدا دارای سنت پویایی و تحول است، برکنار است (۵۰). به همین جهت منشور او برای سعادت مردم، منجمد و ایستاست. بنابراین جامعه قرن بیستم باید به قرن ششم میلادی پرتاب شود تا خوشبختی را بفهمد! از روح فقه درک صحیح ندارد، ولی چون بر مسند آن سوار است، خود را در موضع شبان و مردم را گوسفند تلقی می کند و به منظور راهنمایی و حمایت گوسفندان، چماق همراه دارد و چماق تکفیر هم. بنابراین با چنین بینشی از این که زن را ضعیفه می نسامد باید از او

بررسی آیات قرآن در سایر موارد مربوط به مشکل بانوان در اجتماع، چه در امر نکاح و طلاق و چه حقوق مادری و چه سهم ارث و ... همین شیوه دگرگونسازی تدریجی و گام به گام شریعت به چشم می خورد.

سپاسگزارم بود.

۲- تجدد زده از خود بیگانه، طیفی که بین هموطنان

خارج از کشور به وفور یافت می شود ، دارای رفتار واکنشی ، احساسی و سطحی است. اساس آموزش او را داده های برنامه های سطحی رسانه ها و نشریات بازاری تشکیل می دهد . از تاثیر پذیری زمینه های فرهنگی مثبت و مفید جامعه میزبان خود به دور است و به فکر بازنندیشی در شیوه برخورد متکی بر ایجاد رابطه منطقی منصفانه و علمی بر نمی آید ، اما به علامت روشنفکری کتاب زیاد دارد . از همه رقم ، در قفسه های آنچنانی ، ولی فقط دکور است . گرچه دوست دارد راجع به آنها اظهار نظر کند ولی نظرهای کلی و مبهم به نشان اینکه اطلاعات همه جانبه و گسترده دارد . قرآن هم در آنجا حاضر است تا بتواند نسبت به اسلام اظهار نظر کند و آنرا تفکری قرون وسطایی و برخاسته از دل اعصار و قرون معرفی نماید، و تنها برهانی که به منظور تایید گفته هایش ارائه می دهد ، تصویری است از تعدد زوجات و کتک زدن زنان که به زعم او قرآن چنین اجازه داده است . اما برای چنین قضاوت قاطعی ، او شخصا به قرآن مراجعه نداشته ، بلکه بر شنیده های پراکنده تکیه می کند و همانها را به دلخواه بازسازی می نماید . اگر با حوصله به نظریات و استدلالش نسبت به مذهب توجه شود ، انکشف که او انتظار داشته است ، رسول خدا جامعه خود را دفعتا به قرن بیستم میلادی ، آن هم در اروپا پرتاب می کرده است . زیرا زندگی قبیله ای و فئودالی و روابط حاکم بر آنها ، با مزاج امروزی او سازگار نیست . طرفدار آزادی و دموکراسی است ولی مطابق نسخه ای که دستگاه تحمیق سرمایه داری جهانی (۵۱) برای او تجویز کرده است. در همین راستا ، سنگ آزادی زنان را بر سینه می زند که باید از او سپاسگزار بود ، ولی الگویی که از زن مترقی و آزاد ارائه می دهد با مدلهای تبلیغات تجاری تلویزیونی همخوانی دارد. چرا که او از جسارت همخوانی با خویش عقیم مانده است.

باری این "دوتا" علی رغم اینکه دو سنخ متفاوت دارند ، ولی مصداق ضمیر شخصی دو نفره بود و در جایی به وحدت می رسند . همانجا که معلم کبیر و فرزانه دکتر شریعتی گفت : وحدت در تعصب . تعصب در چیزی که هر دو از آن کم اطلاع دارند.

پی نوشتها :

- ۱-آیه ۴۹ سوره زاریات و ۳۶ سوره یس
- ۲-آیات ۳۵ سوره بقره ، و ۱۹ سوره اعراف
- ۳-آیه ۲۰ سوره اعراف
- ۴-آیه ۳۶ سوره بقره
- ۵-آیات ۲۲ سوره اعراف و ۱۲۰ سوره طه
- ۶-آیه ۲۳ سوره اعراف
- ۷-آیه ۲۳ سوره اعراف

۸-آیات ۳۶ سوره بقره و ۲۴ سوره اعراف ، هبوط در قرآن به معنی نزول از حالتی به حالتی دیگر است و معنی سقوط فیزیکی ندارد. نگاه کنید به نشریه هبوط شماره ۶ و ۷ "شرحی در شناخت انسان"

- ۹-آیه ۱ سوره نساء
 - ۱۰-آیه ۱۸۹ سوره اعراف
 - ۱۱-آیه ۲۱ سوره روم و ۱۸۷ سوره بقره
 - ۱۲-آیات ۶۱ سوره هود و ۳۲ سوره نجم . در واقع ترجمه صحیح تر درآیه ۶۱ سوره هود این است که شما را از زمین پدید آوردیم و شما را به آبادانی آن گماشتیم .
 - ۱۳-آیه ۳۳ سوره آل عمران
 - ۱۴-آیات ۱۱ سوره اعراف ، ۱۴ سوره نوح و آیات ۷ ، ۸ ، و ۹ سوره سجه
 - ۱۵-آیات ۱ و ۲ سوره انسان ، به منظور درک بهتر این آیات مراجعه شود به دعای عرفه امام حسین (ع) . بعضی صاحب نظران و دانشمندان مسلمان با تکیه به آیات مشخصی از قرآن نظریه تبدل انواع Transformisme را تأیید می کنند. رجوع کنید به جزوه "تطور" نوشته آیت الله مشکینی و کتاب خلقت انسان ، آقای دکتر سبحانی .
 - ۱۶-آیات ۲۱۳ سوره بقره و ۱۹ سوره یونس
 - ۱۷-آیه ۳۸ سوره مدثر
 - ۱۸-آیات ۱۱، ۱۰، ۱۲ سوره تحریم
 - ۱۹-آیات ۵۱، ۴۱، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۷ سوره مریم و آیات ۱۷-۴۱، ۴۵-۴۸ سوره ص
 - ۲۰-آیات ۳۵ و ۳۶ سوره آل عمران
 - ۲۱-آیه ۳۷ سوره آل عمران
 - ۲۲-آیه ۴۲ سوره آل عمران
 - ۲۳-آیه ۵۰ سوره مومنون
 - ۲۴-هنوز در بسیاری از کشورهای مسیحی جهان زنان با هویت همسرشان شناسایی می شوند
 - ۲۵-آیه ۱۹۵ سوره آل عمران
 - ۲۶-آیه ۱۳ سوره حجرات
 - ۲۷-آیه ۶۴ سوره آل عمران
 - ۲۸-آیات ۸۴ آل عمران - ۲۸۵ بقره
 - ۲۹-آیه ۴ سوره بقره
 - ۳۰-آیه ۶۲ سوره بقره
 - ۳۱-گفتگو با دکتر پیمان در مورد بحث قبض و بسط شریعت و آیات ۲۵ سوره حدید و ۱۵۷ سوره اعراف
 - ۳۲-آیات ۱۶، ۱۷، ۱۸ سوره جائیه
 - ۳۳-آیه ۱۰۶ سوره بقره
 - ۳۴-آیه ۱۰۱ سوره نحل
- ۳۶- EDMUND BURK-REFLECTION ON THE REVOLUTION IN FRANCE . 1962
- به نقل از مقاله ((رفرمیسم در اندیشه سوسیال دموکراسی)) علی سپهر پوش شماره ۲۶
- ۳۷- گرین برینتون رئیس اسبق دانشگاه هاروارد ، عضو

آکادمی علوم امریکا ، عضو انجمن فلسفه امریکا ... در کتاب کالبد شکافی چهار انقلاب ترجمه محسن ثلاثی .

۳۸- بعنوان مثال تغییر مراسم حج از بت پرستی به خداپرستی.

۳۹- حادثه بدینقرار است که جماعتی در خانه عبدالرحمن ابن عوف مهمان هستند و به نماز جماعت می پردازند، شخصی که امامت نماز را به عهده داشته در خواندن سوره کافرون مرتکب اشتباه می شود که ناشی از مستی او بوده است.

۴۰- آیات ۴۳ سوره نساء - ۲۱۹ بقره و ۹۰ مائده

۴۱- آیات ۱۲-۱۳-۱۴ سوره بلد

۴۲- آیات ۵۸-۵۹ سوره نحل

۴۳- مسئولیت چنان سنگین است که خداوند خطاب به رسول اکرم در سوره مزمل می گوید : بزودی بر تو قولی ثقیل را القاء می کنیم و برای آماده سازی پیامبر می خواهد که شبها را بیدار بماند و از خواب راحت حتی الامکان صرف نظر کند.

۴۴- غالباً چنین تبلیغ میشود که گویا اسلام بنیان گذار تعدد زوجات است در صورتیکه این رسمی قبائلی است که تا دوران ما در نقاط بسیاری از جهان هنوز ادامه دارد. نلسون ماندلا در کتاب (راه دراز آزادی) می گوید پدرش زنان متعدد داشت و هر دوهفته یکبار نوبت به همسری می رسیده است که ماندلا از او تولد یافته است.

۴۵- بنابراین اجازه تعدد تا چهار زن عمومیت نداشته و شرط آن قبول مسئولیت سرپرستی یتیمان بوده است.

۴۶- آیه ۱۳۰ سوره نساء

۴۷- آیه ۴ سوره احزاب

۴۸- در روزگار ما یعنی در آستانه قرن ۲۱ - کتک خوردن بانوان از مردان متاسفانه در غالب کشورهای دنیا هنوز جریان دارد از آن جمله در کشورهای پیشرو تمدن اروپائی و امریکائی، و از مسائلی بود که در کنفرانس زنان در پکن مورد بحث قرارگرفت و سوغاتی نبوده است که ریشه اش در کشورهای اسلامی باشد.

۴۹- اخیراً دستگاه قضاوت جمهوری اسلامی در صدد برآمده است به علت بی پایگی این ممنوعیت مشکل را از میان بردارد.

۵۰- معهدنا آنجا که منافعش اقتضا کند هرنوع دگرگونی و تحول را می پذیرد تا آنجا که برای حفظ نظام ، حاضر است توحید را تعطیل کند.

۵۱- ادوارد سعید ، روشنفکر ، محقق و نویسنده بسیار مطرح فلسطینی در روزنامه "داگنز نی هتر" ۱۳ آوریل ۱۹۹۶ می گوید: حمله و هجوم به فرهنگ و آداب و رسوم اسلامی ، چیزی است که امروزه چه در سطح آکادمیک و چه بطور کلی مردم عادی جامعه از آن تغذیه می شوند . این هجوم ، همزمان با این مسئله مهم همراه است که با خواسته ها و آمال مسلمانان بویژه اعراب با ناپاوری و کج فهمی در غرب برخورد می شود . در طول دهه هفتاد این

سخن نامفهوم در سیاست خارجی اسرائیل داخل شد که فلسطینی ها با تروریسم شناخته می شوند . امروزه با روشی عاری از نزاکت و حسابگرانه ، اسرائیل و امریکا به اسلام اینچنین می نگرند که گویا اسلام بطور ماهوی در مبارزه با روند صلح و به عبارتی در مبارزه بر علیه علایق کشورهای غربی یعنی دموکراسی و مدنیت است .

مسئله منظور من این نیست که همه اینها حاصل توطئه و دسیسه است . ولی من معتقدم که بین اسرائیل و امریکا اشتراک و حسن تفاهم فعالی در این زمینه وجود دارد. در ارتباط با طرح ها و نقشه هایشان ، توصیف واقعیت ها ، و همچنین در جریان شرم الشیخ استراتژی همانند و فراگیری بین این دو موجود است . هردوی اینها خواستار آنند که دنیای اسلام دیکته وار و با تحمیل به صورت یک مجموعه امریکایی - اسرائیلی ، به آنها پیوندند. این تحمیل باید گردن نهاده شود . ولی در مقابل ، مسلمانان و اعراب نمی توانند طرف دیالوگ و گفتگو قرار گیرند . به این دلیل که بر این استراتژی فراگیر فرض است که آنها در اساس قابل اعتماد نیستند . تنها اگر مسلمانان در کلیتشان در زیر چتر یک رهبری با زبان اسرائیل و امریکا صحبت کنند و اقدامات مورد نظر آنها را پی گیری نمایند ، می توان به آنها افرادی معمولی اطلاق کرد . اما در این مرحله نیز مسلمان آنها اعراب و مسلمانان واقعی به حساب نمی آیند بلکه آنان تنها صلح کنندگانند . قابل تعمق است که ایده و نظرگاهی چنین اصیل تبدیل شود به آرایشی برای اینکه قدرتی ، چهره مصالحه و سازش را با آن بپوشانند .

شواهدی زنده برای این استراتژی فراگیر وجود دارد . در سال ۱۹۹۱ خبری در واشنگتن پست درز کرد مبنی بر اینکه در سیاست تشکیلات امنیت امریکا تحقیقی در مورد وجود دشمنی جدید ، در شرف انجام است . و بخش اعظمی از نشریات ، روزنامه ها و نهادهای سیاست خارجی امریکا مأمور تشکیل سمپوزیوم ها ، انتشار مقالات و تحقیقاتی در زمینه شناسایی اسلام همچون یک تهدید گردیده اند. بوق این تهدید در گزارش های تلویزیونی و نیز در فیلم های تخیلی به صدا درآمد ، در رأس روزنامه نگاران شخصی بنام جودیت میلر این حرکت را هدایت می کند. برنارد لوئیز و شاگردانش و همچنین تعداد دیگری اسرائیلی به سهم خود فشار در این زمینه را در محافل آکادمیک و دانشگاهها اعمال می کنند. مقاله مشهور ساموئل هانتینگتون در مورد جنگ تمدنها که به عنوان رساله دکترای بحث مجدد عرضه نمود نشان می دهد که تمدن های موجود در تاریخ بشر خصوصاً تمدن اسلام با دنیای غرب ناسازگارند. نتیجه این امر به طور مثال پروژه بنیادگرایی است که در مرکز دانشگاهی علوم و هنرهای امریکا در آن دانشجویان، اسلام را همچون روح پلید و دیو در برابر دیگران برجسته می کنند. در مقابل ، در این رابطه گویا چیزی بنام بنیادگرایی یهود و یا مسیحی و یسا هندوئیسم وجود ندارد.

از چهارگوشه ایران - اخبار و گزارش های خبری

سرانجام دادگاه میگونوس و رسوایی سران آخوندیس

سرانجام دادگاه میگونوس با قاطعیت رهبران رژیم آخوندی را به شرکت در قتل شرافکندی و چند تن دیگر متهم ساخت. در پی این تصمیم، روابط آلمان و ایران به شدت متشنج شد. با این حال هلموت کهل صدر اعظم آلمان در نامه یی که به اکبر رفسنجانی رئیس رژیم آخوندی نوشت، بر ادامه روابط حسنه با ایران تأکید کرد. دادستان دادگاه با استفاده از شهادت ابوالحسن بنی صدر و شاهد محرمانه (ناشناسی) که او به دادگاه معرفی کرده بود، و نیز با استناد به اسناد و مدارکی که از سوی جریانات وابسته به اپوزیسیون در اختیار وی قرار گذاشته شده بود، علی خامنه ای، اکبر رفسنجانی و علی فلاحیان وزیر اطلاعات و امنیت رژیم را به شرکت و دخالت مستقیم در صدور قتل این افراد متهم کرد. و برای نخستین بار در یک دادگاه جنجالی و قانونی، سران رژیم به طور رسمی به دخالت در یک نمونه از ترورهای بسیاری که در خارج از کشور مرتکب شده اند، و می شوند، شدند.

حال باید منتظر واکنش امام خامنه ای! رهبر مستضعفان جهان! شد که به عنوان تروریست تحت تعقیب پلیس بین المللی قرار خواهد گرفت! البته لازم به یادآوری می باشد که وی اخیراً با یک رقیب بسیار نیرومند! به نام ملا محمد عمر رهبر گروه طالبان که او نیز خود را رهبر همه مسلمانان جهان می داند و از سوی طرفدارانش به عنوان امیرالمؤمنین شناخته می شود، مواجه شده است! (رجوع کنید به مقاله طالبان جنبش نوین افغانستان در همین شماره).

آیا منافع اقتصادی دولت آلمان و روابط همه جانبه اش با رژیم حاکم بر ایران، ادامه کار این دادگاه را همچنان تحمل خواهد کرد؟ روند بعدی تحولات مربوطه به آن پاسخ خواهد گفت.

درگیری ها و تظاهرات خونین در شهرهای روانسر و جوانرود

بنابه اخبار و گزارشاتی که توسط خبرنگارگری ها در سطح وسیعی انعکاس یافت، شهر روانسر به صحنه درگیری های خونین بین پاسداران و مأموران سرکوبگر رژیم تبدیل گردید که در این میان تعدادی از مردم به شهادت رسیدند. گفته می شود مرگ مشکوک یک روحانی اهل تسنن به نام محمد رباعی باعث درگیری های شهر روانسر شده است. در همین رابطه جمعی از اهالی شهر جوانرود نیز با مأموران رژیم وارد درگیری شدند، که این درگیری ها نیز به زخمی شدن تعدادی و قتل چند نفر از جمله جوان ۱۹ ساله یی به نام کوروش محمدی منجر گردید.

در شهر پاوه نیز تظاهراتی توسط تعدادی از جوانان انجام گرفت. این تظاهرات در حوالی هفته اول دسامبر امسال برگزار گردید. البته این نخستین باری نبود که مردم محروم و زجرکشیده میهنمان به بهانه های گوناگون نفرت و انزجار خود را نسبت به رژیم ناعادلانه و ضدردمی روحانیت به نمایش می گذاشتند. پیش از این نیز مردم با شرکت در تظاهرات و شورش های خیابانی شهرهای شیراز، قزوین، مشهد، اکبرآباد و ... خشم و نفرت خود را نشان داده بودند.

فرود اجباری هواپیمای ایران توسط طالبان

طبق اظهار نظر منابع افغانی طالبان و منابع وابسته به سازمان ملل، یک هواپیمای ایرانی در تاریخ ۷ دسامبر توسط طالبان افغانستان به فرود اجباری وادار شد. به گفته این منابع، این هواپیمای که از جمله حامل سید عبدالله نوری از رهبران تاجیک های افغانستان بود، عازم منطقه یی در شمال افغانستان بود که در اختیار نیروهای مخالف طالبان قرار دارد. این خبر از سوی رادیوی رژیم نیز تأیید شده است، اما به پی آمدهای آن هیچگونه اشاره یی نشده است.

انتخابات "ریاست جمهوری" و مواضع جریانات داخل کشور

جنبش مسلمانان مبارز:

جنبش مسلمانان مبارز طی اطلاعیه یی که در ماهنامه گزیده اخبار شماره ۳۷ (آبان ۱۳۷۵) به تاریخ ۷۵/۸/۲۵ انتشار گردیده است، مواضع خود پیرامون انتخابات ریاست جمهوری را تشریح کرد. در بخش هایی از این اطلاعیه خطاب به "هموطنان، مردم آگاه ایران" چنین آمده است:

در شرایطی که زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری نزدیک می شویم که فشار تورم، بیکاری و فقر، ناامنی سیاسی و تبعیض و بی عدالتی اجتماعی زندگی را در کام همگان تلخ و مجال تحرک سیاسی را به شدت کاهش داده است. اقلیت پر نفوذ و قدرت سرمایه داری تجاری، که لاقول مسئول مستقیم بخش مهمی از نابسامانیها و بحرانهای فزاینده کنونی است، خود را برای قبضه کامل قدرت از طریق پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری آماده می کند. از طرف دیگر ورای تبلیغات، دیگر طرف های درگیر راه حلی برای خارج شدن از وضعیت نابسامان موجود ارائه نداده اند. ساخت قدرت نیز فرصتی برای تجلی خواسته های واقعی مردم و طرح نظرات دگرانديشان و ظهور مؤثر سایر نیروهای اجتماعی سیاسی در عرصه حیات سیاسی کشور باقی نگذاشته است. با توجه به این وضعیت اسفبار و با وجود موانع ساختاری جهت برگزاری انتخابات آزاد، عده ای نه فقط حضور نیروهای سیاسی مستقل را در عرصه مبارزات انتخاباتی نفی می کنند بلکه این عمل را به منزله زدن مهر تأیید بر انتخابات فرمایشی و خیانت به ملت تلقی کرده و شرکت در آن را تحریم می کنند.

در مقابل گروهی دیگر با اذعان به فقدان شرایط لازم برای انجام انتخابات آزاد، تحریم را موضعی انفعالی و فاقد اثر اجتماعی و سیاسی قلمداد کرده و معتقدند شرکت محدود در انتخابات،

آزادخواه را به همکاری مستمر بر اساس خواسته‌های فوری و برحق زیر، دعوت می‌کنیم:

۱) تضمین حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی همه مردم و نیروها، تضمین آزادی مطبوعات، نشر کتاب و تشکیل احزاب سیاسی و مجامع صنفی.

۲) تأمین امنیت قضایی از طریق حاکمیت بخشیدن به قانون، اعطای استقلال حقیقی به قوه قضائیه و تضمین حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی و حمایت از افراد در برابر تجاوزات نهادهای دولتی و غیر دولتی.

۳) مبارزه با فقر، تورم و بیکاری از طریق حذف سلطه ویرانگر نظام دلالی و کنترل نقدینگی و سوق دادن سرمایه‌های سرگردان به بخش‌های مولد و مبارزه جدی با ریخت و پاش و حیف و میل و سوء استفاده از ثروت‌های ملی.

۴) تأمین عدالت اجتماعی با از بین بردن هر نوع تبعیض و نابرابری بر اساس جنس، مذهب و عضویت و وابستگی به گروه و حزب سیاسی.

نهضت آزادی:

به نقل از نشریه گزیده اخبار شماره ۳۷، نهضت آزادی ایران نیز طی صدور اطلاعیه‌ی موضوع خود پیرامون انتخابات را تشریح کرد. در بخش‌هایی از این اطلاعیه چنین آمده است:

ابعاد گسترده بحرانهای سرنوشت‌ساز به حدی است که تنها راه مقابله با آنها و جلوگیری از گسترش بیشترشان، سپردن کارهای مردم به دست خودشان است. جلب نظر و اعتماد و مشارکت مردم در امور سیاسی سرفصل همه تحولات و تغییرات در سایر زمینه‌هاست و چنین شرایطی را مردم خود باید از راههای قانونی به مسئولان کشور تحمیل کنند و نگذارند حقوق قانونی و حق حاکمیت آنان بر سرنوشتشان نادیده گرفته شود...

حاکمیتی که خود را مرادف و معادل نظام جمهوری اسلامی می‌داند و هر نوع انتقاد، ایراد و اعتراض به سیاست‌ها و عملکردهای حاکمیت را تضعیف نظام جمهوری اسلامی تلقی می‌کند و قابل مجازات می‌داند، باید از تاریخ پیام‌زود که نادیده گرفتن قانون اساسی و تخلف از اصول مصرح در آن نه تنها به ضرر حاکمیت است، بلکه در نهایت به زیان نظام جمهوری اسلامی تمام خواهد شد.

طرفداران جبهه ملی ایران:

... حالا بعد از ۱۵ سال چه وضعی پیش آمده که باز می‌خواهند بنام اسلامی کردن به سراغ دانشگاه‌ها بروند و بقیه خون همین مریض محض را بکشند؟... راه حل مسائل جوانان و دانشجویان، از راه حل مسائل ملت ایران جدا نیست و آن دست کشیدن از خودمحموری‌ها و تنگ‌نظری‌ها و حرکت به سوی دموکراسی و شناخت حق اظهار نظر برای همه و مشارکت همه افراد در امور جامعه و یافتن راه حل‌های مناسب برای مسائل آن است.

نشست هیأت مشورتی کانون نویسندگان ایران

در تاریخ ۷۵/۶/۱۸ جلسه هیأت مشورتی کانون نویسندگان ایران

فرصتی است برای افشای ماهیت غیر دموکراتیک و فرمایشی انتخابات. گروه سوم نیز استفاده از فرصت انتخابات و حضور مؤثر در صحنه را زمینه‌ساز اصلاح امور و گشایش وضع موجود و مشارکت در قدرت و قانونمند شدن قدرت سیاسی و تحمیل راه اصلاحات تدریجی و مسالمت‌آمیز می‌دانند.

جنبش مسلمانان مبارز ضمن تأیید برخی از این واقعیات و درک عینی و بی‌واسطه محدودیتهای موجود با ارزیابی شرایط کنونی حضور سیاسی و شرکت مؤثر در اموری که به سرنوشت سیاسی - اقتصادی و فرهنگی کشور مرتبط است را حق مسلم انسانی و قانونی هر شهروند ایرانی می‌شناسد و پایمال کردن یا نادیده گرفتن این حق را حتی اگر در مورد یک فرد صورت گیرد مطابق آموزه‌های وحی به مثابه محروم کردن همه آحاد جامعه از حق زیستن قلمداد می‌کند. از اینرو دفاع از این حق و تلاش برای تثبیت آن را همانند دفاع از حق زندگی ضروری و گریز ناپذیر می‌داند. بعلاوه درک این واقعیت که برای خروج مسالمت‌آمیز و بدون خشونت و ویرانگری از بحرانهای کنونی، راهی جز مشارکت آزاد و بدون مانع همه اقشار ملت و نیروهای سیاسی نیست، ما را بر آن می‌دارد که به رغم شرایط سخت موجود تا آنجا که می‌توانیم برای تحقق برگزاری انتخابات آزاد و فضای سالم جهت همدلی و همکاری فعال همه اقشار و گروههای مستقل ملی و دینی و تحقق اتحاد و اتفاق ملت تلاش کنیم.

بی‌شک تنزه طلبی و پرهیز از ادای این مسئولیت، بویژه در شرایط فعلی، فرصت ایده‌آلی در اختیار مرتجعین و دشمنان آزادی و عدالت قرارخواهد داد تا اندک باقی مانده دستاوردهای انقلاب خونین بهمن ۵۷ را از کف ملت بربایند. در این حضور فعال هدف ما بازگرداندن اهداف و ارزشهای پایمال شده انقلاب به شعور فعال و جمعی مردم است تا آنان متوجه حقایق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه امروز ایران شوند.

در این اطلاعیه همچنین به جناح‌های موجود اشاره شده و آنها را به سه جریان تقسیم کرده است:

جریان اول منافع سرمایه‌داری تجاری و دلال را نمایندگی کرده و ائتلافی از جامعه روحانیت مبارز و بازار را تشکیل می‌دهد. این گروه از امکانات گسترده مالی و تبلیغاتی برخوردار بوده و شبکه وسیعی از نهادهای رسمی و غیر رسمی از آن تبعیت می‌کنند. در صورت پیروزی این جریان در انتخابات آینده باید انتظار تشدید فشار و اختناق سیاسی، محدودیت بیشتر در نشر کتاب، شکاف طبقاتی و تبعیض و بی‌عدالتی را داشت.

جریان دوم معروف به نیروهای خط امام هستند که طی هشت سال جنگ دولت را در دست داشتند. با انصراف مهندس میرحسین موسوی از شرکت در انتخابات، این گروه نیز جدی‌ترین برگ برنده خود را از دست داد...

جریان سوم که گروهی از کارگزاران دولت را شامل می‌شود، در پی ادامه سیاستهای تعدیل اقتصادی و توسعه در چارچوب الگوها و توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هستند. این برنامه‌ها بی‌شک به افزایش تورم لجام گسیخته، بیکاری، مقروض شدن کشور و تعمیق شکاف طبقاتی منجر خواهد شد.

در پایان این اطلاعیه چنین آمده است: ما همه نیروهای

جهت تصویب متن نهایی پیش نویس منشور کانون در منزل یکی از اعضا، به نام منصور کوشان تشکیل گردیده بود. در ساعت ۲۳ و ۳۵ دقیقه مأموران وزارت اطلاعات مبادرت به بازداشت حاضرین در این جلسه فرهنگی نمودند و افراد زیر را بازداشت نمودند:

منصور کوشان، هوشنگ گلشیری، فرزانه طاهری، کاوه گوهرین، محمد محمدعلی، روشنگ داریوش، رضا براهنی، فرج سرکوهی، غفار حسینی، محمد بهارلو، کامران جهانی، حسن اصغری و محمد مختاری. پس از بازداشت، این افراد، آنها را با چشمان بسته به محل نامعلومی برده و سپس با اخذ تههد کتبی از هوشنگ گلشیری مبنی بر تعطیلی جلسات کانون در نزدیکی های صبح روز ۷۵/۶/۱۹ آنها را آزاد نمودند.

ناپدید شدن فرج سرکوهی سردبیر مجله آدینه

اواسط آبان ماه فرج سرکوهی سردبیر مجله آدینه هنگامی که قصد داشت به طور رسمی از فرودگاه مهرآباد عازم آلمان شود ناپدید شد. علیرغم مراجعات مکرر خانواده نامبرده، مقامات فرودگاه نخست اظهار بی اطلاعی نموده، اما چند روز بعد خبر بازداشت وی را به اطلاع خانواده اش رساندند.

با این حال چندی پیش اعلام شد که فرج سرکوهی از سفر مراجعت کرده و پیدا شده است. خود وی نیز در گفتگویی با رادیوی پژواک - بخش فارسی رادیوی سوئد - اعلام کرد که وی طی این مدت در کشور آلمان به سر می برده است. اما مسائل متناقض و غیرمعمولی را که مطرح کرد، بودن وی در بازداشت را بیشتر مورد تایید قرارداد.

اخبار بر گرفته از مطبوعات داخل کشور

این اخبار همانطور که در نشریات داخل کشور درج شده اند، بدون هیچگونه دخل و تصرف، و یا تفسیر و تحلیلی در نشریه هبوط انعکاس یافته اند. به نظر ما شنیدن (وخواندن) سرگذشت غم انگیز اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور از زبان سردمداران رژیم آخوندبسم، خود به اندازه کافی گویای شرایط اسفناک مردم و میهن درندمان می باشد؛ در نتیجه هرگونه تحلیل و تفسیر آنها را توهین به درک و فهم و شعور خواننده دردمند و آگاه، ارزیابی می کنیم.

* رسالت: ۷۵/۷/۱۹

ناطق نوری: موفقیت نظام جمهوری اسلامی با مدیریت دینی، مایه افتخار است. شخصا دنبال پست و مقام نیستم. بعضی رسانه ها سفر به استانها را تبلیغات ریاست جمهوری قلمداد می کنند ولی مقام معظم رهبری انجام این سفرها را برای پیوند بین مردم و مسئولین مؤثر می دانند.

* رسالت: ۷۵/۷/۲۶

گزارش از جلسه حزب الله در مجلس: محمد آستانه نماینده سرینند اراک نسبت به سفرهای رئیس مجلس اعتراض کرده و

آنها را کارهای تبلیغاتی مربوط به ریاست جمهوری خواند و خواستار جلوگیری از این سفرها شده اند.

* اخبار: ۷۵/۷/۱۸

گروه موسوم به کارگزاران: هفته گذشته با ارسال نامه ای به دفتر جامعه روحانیت مبارز خواهان ائتلاف با این جامعه برای معرفی کاندیدای مشترک در انتخابات ریاست جمهوری آینده شده اند.

* سلام: ۷۵/۷/۲۳

زادسر نماینده جیرفت: بعضی از فتنه انگیزان به بهانه انتخابات ریاست جمهوری می خواهند زخمهای کهنه خویش را التیام بخشند و با مطرح کردن افرادی خاص قصد دارند احتمالا نامزد واقعی خود را که در سایه نگهداری می کنند در نزدیکی انتخابات وارد صحنه کرده و ملت را غافلگیر کنند ولی غافل از هوش و استعداد سرشار ملت رشید ایران هستند و از انتخابات دوره پنجم و شکست طرح غیرخدایی گروه کارگزار عبرت نگرفته اند. و این گروه بدانند که ملت ایران به کسی رأی خواهد داد که در عمل اطاعت بی چون و چرای خویش را از مولایشان امام خامنه ای به اثبات رسانیده باشد.

* عصر ما: ۷۵/۷/۱۱

شورای بازنگری راه را برای هر نوع ترمیم و اصلاحی در قانون اساسی بازگذاشته است، اما این بدان معنی نیست که برای حل هر معضلی به سراغ اصلاح قانون اساسی برویم. این جریان بخاطر فقدان پایگاه قوی مردمی کاندیدای خود با طرح هر نامزد محبوبی مخالفت کرده و سعی می کند اجازه ورود و حضور به هیچ رقیب قدرتمندی به لحاظ پایگاه مردمی در صحنه انتخابات ریاست جمهوری آینده ندهد.

* همشهری: ۷۵/۷/۲۵

سیدرضا زواره ای (نماینده مجلس) در خصوص شایعه شرکت وی در انتخابات ریاست جمهوری گفت: امکان دارد شرکت کنم ولی هنوز مشخص نیست. وی در مورد برنامه های خود برای ریاست جمهوری گفت: مگر دیگران تا به حال چه برنامه ای داشته اند که من داشته باشم!

* رسالت: ۷۵/۸/۱۹

در حاشیه مجلس: شنیده ها حاکی است که مجمع روحانیون مبارز قصد دارند به روی کاندیداتوری حجت الاسلام والمسلمین خاتمی بحث و مذاکره کنند.

* ایران فردا: ۷۵/۷/۱۴

آیت الله جنتی در خطبه های نماز جمعه تهران گفت: دانشگاه باید برای بسیجی ها و حزب اللهی ها باز باشد تا نگذارند مرزها و حدود اسلام شکسته شود.

* رسالت: ۷۵/۸/۱۹

مهدوی کنی: با محیط مختلط و بدون گزینش، دانشگاه اسلامی نخواهد شد.

* ایران : ۷۵۷۸۲۳

رئیس جمهوری در پاسخ به پرسش های خبرنگار اشیکگل از جمله گفت: [دادگاه میکونوس] یک حرکت مغرضانه ای است . ایشان [علی فلاحیان] مجرم نیست . این دادگاه اصلا برای ما هیچ ارزشی ندارد . وی همچنین در پاسخ به پرسش این سؤال خبرنگار که : در مورد سلمان رشدی آیا اتفاق جدیدی افتاده است؟ ، گفت : سلمان رشدی از آن مسائلی است که سؤال و جوابش به نفع نیست ، اصلا ولش کنید ، بهتر است بگذارید متروک بماند .

وی همچنین در پاسخ به بدی وضع اقتصادی ایران گفت : اطلاعات شما درست نیست ، ما وضع اقتصادیمان کاملا مطلوب است .. ما الان در مجموع کل بدهیهیمان ۲۱ میلیارد دلار است.

* اخبار : ۷۵۷۸۱۰

دلایل استیضاح بشارتی (وزیر کشور) : عدم اجرای قانون تشکیل شوراها ، بخصوص در سطح روستاها ، واریزی مبالغی از اعتبارات دولتی به شماره حساب شخصی آقای وزیر و پرداختهای خارج از ضابطه به اشخاص مختلف از طریق این حساب ، عدم پایبندی به برنامه تقدیمی از سوی آقای وزیر به مجلس ، اظهارات ناصواب در سخنرانیها و مصاحبه ها ، عدم رعایت انضباط مالی و اقتصادی و دادن سکه های فراوان به افراد مختلف ، دخالت در امر آموزش و پرورش و ...

* سلام : ۷۵۷۸۱۱

ابراهیم بای سلامی نماینده خوفا نسبت به مذاکره دو تن از اعضای هیأت ایرانی شرکت کننده در اجلاس بین المجالس با رئیس پارلمان اسرائیل اعتراض کرد .

* رسالت : ۷۵۷۸۲۸

دکتر کریاسیان : تورم دولتی موجب شده که قدرت خرید هر اسکناس ۱۰۰۰ ریالی در سال ۶۱ به کمتر از ۷۰ ریال در سال گذشته کاهش یابد . یعنی دولت با چاپ اسکناس های جدید از هر ۱۰۰۰ ریال ۹۳۰ ریال را به خود اختصاص داده است .

* سلام : ۷۵۷۸۳۶

مدیر عامل صندوق حمایت از فرصتهای شغلی وزارت کار: بحران و نرخ بیکاری در کشور ، رشد فزاینده دارد . اعتبار ایجاد اشتغال برای ۶۶۰ هزار نفر تا کنون در اختیار وزارت کار قرار نگرفته است ... علت استقبال مردم از جنس خارجی ، پایین بودن سطح تولید کشور است ، مثلا در صنعت کفش کشورمان کارخانه های وین ، بلا و ملی با ۳۰٪ ظرفیت کار می کنند . در صنعت ابریشم بیش از دو کارخانه نداریم .

* ابرار : ۷۵۷۸۱۰

گزارشگر روزنامه سلام : قبل از نوشتن ، بعد از نوشتن ، قبل از چاپ ، بعد از چاپ و خلاصه همیشه و همیشه دلهره دارم .

* سلام : ۷۵۸۸۱۰

دبیر خبر سلام : وضع مطبوعات بسیار تأسف بار است .

* اخبار : ۷۵۸۸۱۰

مدیر فرهنگ و ارشاد اسلامی مازندران : برای هر ده نفر در استان مازندران ، تنها یک کتاب وجود دارد .

* رسالت : ۷۵۷۸۱۰

در پنج ماهه اول امسال ، آمار طلاق در استان بوشهر نسبت به مدت مشابه سال قبل ، ۳۵٪ افزایش یافته است .

* کیهان : ۷۵۷۸۲۵

جامعه ای که فرد برای امرار معاش خود و خانواده اش ناچار است دو یا سه نوبت کار کند ، بی آنکه فرصت احیای آنها را داشته باشد ، قدر مسلم فاقد بهداشت روانی است . بخصوص اینکه این افراد هیچگاه نمی توانند از فرصتها برای تفریح و کاهش فشارهای روانی بهره بگیرند .

رادیو صبا (صدای بیداری ایرانیان)

در تاریخ ۷ جولای ۱۹۹۶ صدایی آشنا، آسمان شهر زیبای استکهلم را فراگرفت و به جمع رادیوهای فارسی زبان پیوست.

رادیو صبا (صدای بیداری ایرانیان) ، رادیوی انجمن فرهنگی بامداد است، که از سوی گروهی از ایرانیان مقیم استکهلم در کشور سوئد تاسیس شده است، و بخشی از تولیدات فرهنگی این انجمن و سایر انجمنهای فرهنگی را بر روی آنتن میبرد.

این رادیو که با دو ساعت برنامه در هفته در روزهای یکشنبه ساعت ۶ الی ۹ بعدازظهر فعالیت های خود را آغاز نموده است، قرار است که به تدریج بر ساعات پخش برنامه های خود بیافزاید. محتوای برنامه های این رادیو مجموعه ها یی است از مطالب فرهنگی، هنری ، اجتماعی و سیاسی که به مسائل مربوط به ایرانیان می پردازد. خوانندگان علاقمند می توانند با فرستادن مطالب و نوشته های خود و نیز با ارسال کمک های مالی به این رادیو کمک نمایند.

موفقیت این دوستان و هموطنان مشول و دست اندرکار این رادیو در اجرای برنامه های ارزشمند آن را آرزومندیم .

آدرس این رادیو: BAMDAD, BOX 8043 ,

171 08 SOLNA

SWEDEN

شماره حساب پست جیرو

IKF, BAMDAD

921 17 56 -3

برگزاری نمایشگاه عکس های حسین مهینی

کشیده شده اند. در عکس های سیاه و سفید که بیشتر به کارگران معدن پرداخته شده است، نسل های مختلف سنی کارگران که از جوان ترین ها (مثلا ۱۵ ساله ها) شروع و به پیرمردان ۵۰ - ۶۰ ساله ختم می شود، دیده می شوند. همه عکس های این نمایشگاه زیبا و دیدنی هستند؛ اما تصویر کارگرانی که در حال غذا خوردن می باشند و نیز چند تصویر رنگی نمای عمومی زندگی در شهر، از زیبایی فوق العاده یی

از تاریخ ۱۶ نوامبر تا ۱۵ دسامبر ۱۹۹۶ نمایشگاهی از عکس های حسین مهینی فیلمساز و عکاس هنرمند ایرانی تحت عنوان "بولیوی" در "گالری خانه عکس" واقع در شهر گوتنبرگ سوئد برگزار گردید. این نمایشگاه که بنا بود طبق قرار قبلی تا ۱۵ دسامبر برگزار باشد، به دلیل استقبال عمومی تا تاریخ ۱۲ ژانویه ۱۹۹۷ مدت آن تمدید گردید.



برخوردار هستند. محیط اجتماعی بولیوی همچنان روح سه دهه پیش خود را حفظ کرده است: یعنی منتظر چه گوارای دیگری است؟

این نمایشگاه در برخی از رسانه های گروهی از جمله نشریه اسپانیولی زبان لیبراسیون که در مالموی سوئد انتشار می یابد و به طرح مسائل آمریکای لاتین می پردازد، انعکاس مثبتی یافته است.

این نمایشگاه که در واقع ره آورد حسین مهینی از سفر به بولیوی می باشد، مخلوطی از عکس های سیاه و سفید و رنگی او است که با نگاهی هنرمندانه و اجتماعی سندیت یافته اند. حسین مهینی در سفر به بولیوی نه تنها از زندگی و محیط های عمومی لحظه برداری کرده است، بلکه با حضور در معدن معروف "سیگلوی ۲۰" وضعیت کار و زندگی کارگران را نیز ثبت کرده است. در این عکس ها - در نماهای عمومی شهر - زندگی مردم و فقر عریان آنها به طور گویایی به تصویر

پناهنده ایرانی به عنوان اعتراض به اخراج از سوئد به دوزخ آخوندها، خودکشی کرد.

از جمله گروه هایی بودند که با پربایی تظاهرات و آکسیون های گوناگون نسبت به برخورد دولت سوئد با پرنده وی اعتراض کردند.

محمد شاکری با این عمل خویش که در واقع آخرین تلاش مایوسانه یک انسان در زندگی محسوب می شود، به همه مردم حاضر در این سرزمین پیام داد که مرگی اینچنین را بر زندگی بی آنچنان - در زیر زور و ظلم و اختناق و استبداد و بی قانونی - ترجیح می دهد.

محمد شاکری پناهنده بی که پناهندگی وی به دلیل افشاندن هویت واقعی خود لغو گردیده بود، پس از اینکه موفق به دریافت مجدد اجازه اقامت خود نگردید، مرگ را بر بازگشتن به دوزخ آخوندیسم ترجیح داد و بدرود حیات گفت. خودکشی این جوان پناهنده موج گسترده یی از اعتراض علیه سیاست های اخیر پناهنده پذیری دولت سوئد را دامن زد. ایرانیان مقیم سوئد

از چهار گوشه جهان - اخبار و گزارش های خبری

یاشار کمال ترکیه را ترک کرد!

یاشار کمال ، چند هفته پیش در یک گفتگوی تلویزیونی چهارساعته با بزرگترین کانال تلویزیونی ترکیه ، درباره وضعیت حاکم بر کشور صحبت کرد و شرق ترکیه را کلمه ممنوعه کردستان نامید و خواهان این شد که مسئله کردستان از طریق مسالمت آمیز حل و فصل شود .
برخی از رمان های معروف وی چون : بگذار خارستان بسوزد ، اینجه ممد و ... به زبان فارسی نیز ترجمه شده اند .



یاشار کمال نویسنده معروف و شناخته شده کرد - ترک ، به دلیل فشارهایی که از سوی دولت ترکیه بر وی وارد شد ، به اجبار در سن ۷۳ سالگی ترکیه را ترک کرد و در کشور سوئد اقامت گزید .

وی در سال گذشته مقاله بی را در مجله هفتگی اسپیکل منتشر کرد که در آن از حقوق کردهای ترکیه دفاع کرده بود . سپس نشریه دیگری نیز مطلبی از وی در همین زمینه ها به چاپ رساند که خوشایند مقامات دولت ترکیه نبود . هم اینک هر دو مطلب "ممنوع" وی در اینترنت ، به دور از دسترس سانسور دولتی ترکیه قابل استفاده برای خواندن می باشند .

یاشار کمال به جرم دفاع از حق کردها به هیجده ماه زندان تعلیقی محکوم شد . چند هفته پیش وی مجدداً به پنج سال زندان محکوم شد .

در دهه هفتاد میلادی یاشار کمال سه سال را در سوئد سپری کرد . او طی این مدت تعدادی از رمان های خواندنی خود را نیز خلق کرد .

وی در گفتگوی کوتاهی که روزنامه سوئدی "داگنزیهتر" در تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۹۶ با وی انجام داده است به آخرین رمان خود ، داستان هایی درباره یک "جزیره" اشاره کرد و در پاسخ به این سؤال که آیا وی کشور خود را به عنوان یک پناهنده ترک کرده است؟ ، گفت : " نه ، اشتباه است اگر مرا پناهنده بنامید . رفتن به تبعید ، قطع ارتباط با وطن خود را دربردارد : من به عنوان یک ترک زندگی و فعالیت می کنم و به میهن خود بازخواهم گشت . من در سوئد تقاضای پناهندگی نکرده ام . اما به زمان مشخصی که طی آن بتوانم به تمامی روی رمان جدیدم کار کنم ، احتیاج دارم ؛ و می دانم این زمان را در سوئد می توانم در اختیار داشته باشم ."

رژیم حاکم بر ترکیه بارها تلاش کرده است تا وی را از حرف زدن بازدارد ، اما او همچنان به نوشتن و گفتن ادامه می دهد .

قذافی : سرخپوست ها عرب بودند!

بنا به گفته قذافی سرخپوستان آمریکا در آغاز از یمن به آنجا مهاجرت کردند .

گروه مهاجر نخست به شمال آفریقا نقل مکان کردند ، اما وضع آب و هوایی سخت آنجا باعث شد که آنها نخست جزایر قناری و سپس آمریکا را اشغال کنند .

اینها سخنان معمر قذافی رهبر کشور لیبی است که در گفتگویی با کانال تلویزیونی MBC متعلق به عربستان اظهار داشت .

وی پیش از این نیز ایده های تازه بی را برای استفاده مورخین ابراز داشته بود . او از جمله اظهار داشته بود که شکسپیر درواقع عرب بوده و نام واقعی او در اصل شیخ اصبر بوده است و آمریکا نیز توسط عربی کشف شده است که امیر کا نام داشته است .

(منبع خبر : روزنامه سوئدی اکسپرسن ، تاریخ ۱۰ اکتبر ۱۹۹۶)

فعالیت گروه های "اسلامی" در الجزایر ممنوع اعلام شد.

به گفته مصطفی بن منصور وزیر کشور الجزایر ، اکثریت قاطعی از مردم این کشور (حدود ۸۵٪ از رأی دهندگان) به پیشنهاد تغییر قانون اساسی آن کشور رأی مثبت دادند . قانون جدید فعالیت احزابی را که بر اساس مذهب ، قومیت و زبان استوار است را ممنوع می سازد . با این همه اسلام همچنان به عنوان مذهب رسمی کشور شناخته خواهد شد و "شورای عالی اسلامی" که موضع آن مشورتی بوده است ، مجدداً ابقاء خواهد شد .

لیلا خالد در مجلس ملی فلسطین



لیلا خالد ، ۲۷ سال بعد ، ۵۲ ساله ، عضو مجلس ملی فلسطین



لیلا خالد ، ۲۵ ساله ، جوان ، زیبا و چریک

خواهند اسانامه ما را حذف کنند ، می خواهند که ما مبارزه آزادیبخش خود را تعطیل کنیم . تمامی خلق هایی که آزادی خود را کسب کرده اند ، توسط مبارزه مسلحانه به این مهم دست یافته اند ؛ در ویتنام ، آفریقای جنوبی ، آنگولا ... وی هنگامی این سخنان را بر زبان جاری کرد که اکثریت قاطعی از نمایندگان شورای ملی فلسطین - ۵۰۴ در برابر ۵۴ - رأی به حذف پاراگراف های بحث برانگیز دادند .

لیلا خالد که اینک پنجاه و دو سال دارد و عضو جریان رادیکال «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» است ، تأکید می کند که : من از اعمالی که برای انقلاب فلسطین انجام داده ام ، پشیمان نیستم . او به طور غیر مستقیم در ایجاد «سپتامبر سیاه» فلسطینی ها در سال ۱۹۷۰ نقش داشته است ؛ «جنگ لیلا» ، که هزار قربانی گرفت . جبهه خلق در آن زمان چهار هوایما را به طور همزمان ربود ؛ موضوعی که باعث شد تا شاه حسین شکیبایی خود را از دست بدهد و به جنگ با سازمان های فلسطینی مستقر در اردن بپردازد .

لیلا خالد ، روزگاری ، ملکه بدون تاج انقلاب فلسطین محسوب می شد . او هنگامی که ۲۵ ساله بود ، در اوت سال ۱۹۶۹ در سراسر جهان تحت عنوان ملکه هوایماربا ، دختر نارنجکی و عروس بمبی معروف شد . در آن زمان لیلا خالد یک هوایمای مسافری آمریکایی را که به سوی اسرائیل رهسپار بود ، با یک نارنجک که در دست داشت به گروگان گرفت . سال بعد از آن ، هنگامی که باز هم با نارنجکی در دست قصد ربودن یک هوایمای اسرائیلی را داشت ، دستگیر و زندانی شد . لیلا خالد اینک در اردن به شغل معلمی اشتغال دارد . او برای شرکت در نشست اخیر مجلس ملی فلسطین در اواخر آوریل امسال به میهن خویش بازگشت تا پاراگراف هایی که در اسانامه سازمان آزادیبخش فلسطین ، نابودی اسرائیل را مورد تأکید قرار می دهند ، از آن حذف کند و بدین وسیله رؤیای بازپس گیری تمامی فلسطین را مطلقاً به فراموشی سپارد . با این همه او بر این نکته تأکید می کند : آنهایی که می

مسابقه ملکه زیبایی در هندوستان با اعتراض زنان هندی روبرو شد !

خواهان لغو این مراسم شدند . آنها همچنین تهدید کرده بودند که چنانچه به خواسته خود دست نیابند ، چهار هزار زن معترض با خوردن سیانور و به آتش کشیدن خود مراسم را برهم خواهند زد . دانشجویان با حمل پلاکاردهایی که بر روی آنها شعارهایی علیه مسابقه ملکه زیبایی نوشته شده بود ، فریاد می

برگزاری مسابقه ملکه زیبایی جهان در هندوستان زنان مبارز و فمینیست های هندی را به اعتراض و تظاهرات کشاند . آنها تهدید کردند که به عنوان اعتراض دست به خودکشی خواهند زد . آنها همچنین هتل محل زندگی دختران شرکت کننده در مسابقه را که در شهر بنگالوره اجرا شد به محاصره درآورده و



در این درگیری ها بیش از هزار و دویست معترض دستگیر شدند و رئیس پلیس منطقه اظهار داشته بود که ما به هر قیمتی می بایست مانع از اجرای خودکشی ها بشویم . بهای بلیط های ورودی به این مراسم معادل هزار و دویست کرون سوئد بود، مبلغی که درآمد یک ساله اکثریت جمعیت هند می باشد .

در مرحله پایانی این مسابقات ، پنج دختری که به فینال راه یافتند ، همه سیمایی شرقی داشتند . و بجز نماینده یونان که موفق شد مقام اول را به خود اختصاص دهد ، هیچ "بلوند" اروپایی در مرحله پایانی شرکت نداشت . سایر فینالیست ها عبارت بودند از نمایندگان کشورهای "جهان سومی" هند ، برزیل، ونزوئلا و کلمبیا .

به گفته آگاهان در این زمینه ، این نخستین و آخرین مسابقه ملکه زیبایی بود که در کشور هند برگزار می شد !

فیدل کاسترو با پاپ رهبر کاتولیک های جهان دیدار کرد.

فیدل کاسترو رهبر کشور کوبا برای نخستین بار به واتیکان رفت و با پاپ ژان پل دوم دیدار کرد . خبرگزاری ها این دیدار را بسیار مثبت ارزیابی کردند . طی این دیدار ، پاپ دعوت کاسترو برای دیدار از کوبا را که برای اولین بار انجام می شود، برای سال آینده پذیرفت ، اما تاریخی برای این دیدار معین نگردید . کوبا تنها کشور کاتولیک قاره آمریکا به شمار می رود که پاپ هفتاد و شش ساله تا هنوز موفق به دیدار از آن نشده است . کاسترو ضمن "معجزه" خواندن این دیدار از پاپ تجلیل به عمل آورد و گفت از پاپ همچون یک پادشاه استقبال خواهد شد .

متعاقب این دیدار دولت کوبا به چهل روحانی و راهبه کاتولیک اجازه ورود به کشور کوبا را صادر کرد . این بزرگترین گروه مذهبی است که پس از سه دهه موفق به دیدار از کوبا می شوند .

کشیدند : « خود را به کالاهای تجارتنی تبدیل نکنید. » حدود بیست گروه که عقیده داشتند برپایی این مراسم توهین و تحقیری علیه زنان ، و نیز فرهنگ هندی به شمار می رود ، در این اعتراضات شرکت کرده و خواهان توقف آن بودند . این برای نخستین بار بود که متعصبین هندو همراه با جوانان «مسلمان» ، گروه های مختلف زنان ، جنبش دهقانان و بخش هایی از نیروهای چپ به عملی مشترک دست می زدند . با این همه برگزارکنندگان این مراسم بر اجرای آن پافشاری کرده و علیرغم این اعتراضات این مسابقه را به انجام رسانیدند ، در حالی که حدود دوازده هزار پلیس در آماده باش به مراقبت از محل برگزاری مسابقه حضور داشتند . حضور پلیس ها، چهره شهر پیشرفته و صنعتی بنگالوره را به یک شهر جنگ زده تبدیل ساخته بود و درگیری های خیابانی به شدت در جریان بود و پس از دوازده ساعت هرج و مرج و آشوب ، برگزارکنندگان تسلیم شدند . البته پس از به اتمام رساندن این مراسم ! طی این مراسم گاز اشک آور چشم های حدود پانزده هزار شرکت شیک پوش را آزار داد !

خشم و نفرت معترضین تنها متوجه این مسابقه نبود ، بلکه این اعتراضات معیارها و ارزش ها و تبلیغات کشورهای غربی را نیز که گفته می شد فرهنگ هندی و زنان این کشور را تحقیر می کند ، دربرمی گرفت .



طالبان: جنبش نوین افغانستان !

ترجمه و اقتباس : ناصر احمدی

تجربه منفی تحول سیاسی در کشور همسایه ما افغانستان دلیل دیگری است بر صحت این تئوری و ایده که در کشورهای موسوم به «جهان اسلام» به ویژه «کشورهای اسلامی» انقلاب سیاسی بدون اتکاء به یک جنبش فکری و فرهنگی ، محکوم به بن بست و ناکامی و شکست است . این مسأله که هم انقلاب ضدسلطنتی مردم ایران و هم قیام مردم افغانستان بر ضد استیلای خارجی و حکومت دست نشانده نجیب الله خان سرانجام به حاکمیت نیروهای تاریک اندیش و انحصارطلب دو کشور انجامیده و از این رهگذر نظامی استبدادی و قرون وسطایی را برای شهروندان ایران و افغانستان به ارمان آورده است ، به واقع از اینجا ناشی می شود که هردو جامعه فاقد یک جنبش فکری و فرهنگی گسترده و عمیق اجتماعی بوده اند .

در این باب زنده یاد علی شریعتی جامعه شناس و متفکر بزرگ معاصر حرف جالبی دارد که یادآوری آن خالی از فایده نخواهد بود ؛ او می گوید : « در راه حل های اجتماعی نباید به کوتاه ترین راه اندیشید ، بلکه باید به درست ترین راه فکر کرد ... من ترجیح می دهم دو نسل، سه نسل کار بکنیم ، بعد به نتیجه برسیم ، زیرا اگر در عرض ده سال به نتیجه برسیم باز برمی گردیم به صدسال عقب تر . همیشه یک تجربه عجیب در تمام آفریقا و آسیا شده ، کسانی که به سرعت به نتیجه رسیده اند ، بعد ، امتیازات قبل از انقلابشان را هم از دست داده اند ، من همه انقلابات زودرس را نفی می کنم. » (۱)

این نظر شریعتی دست کم در مورد تحول سیاسی ایران و افغانستان کاملاً صادق است ، چون تحول سیاسی در هردو کشور از آنجا که بسیار سریع و بی پشتوانه یک جنبش فکری و فرهنگی اصیل و مترقی صورت گرفته ، نه تنها راه به دهی نبرده ، باری چنانکه شاهدیم اندک امتیازات پیشین را هم پای مال کرده است .

اهمیت مقاله « طالبان جنبش نوین افغانستان » هم در این نکته نهفته است که خواننده از خلال مطالعه آن بیش از پیش به ضرورت اجتناب ناپذیر مبارزه فکری و فرهنگی در جوامع استبدادی و عقب مانده واقف خواهد شد ، چرا که محتوای مقاله مبین این حقیقت است که رشد و نفوذ و قدرت گیری گروه طالبان که ارتجاعی ترین جریان سیاسی افغانستان شناخته می شود ، قبل از هر چیز محصول اهمال و بی توجهی روشنفکران افغانی به امر خطیر و مهم مبارزه فکری و فرهنگی بوده است . حال این شما و این هم مقاله « جنبش نوین افغانستان » به نقل از فصلنامه « اخبار افغانستان » که به همت کمیته « افغانستان - سوئد » در

زمینه تشکیل جنبش طالبان

ماهیت جنبش طالبان و یا به عبارت بهتر « جنبش طلاب دینی » افغانستان هنوز آنطور که شاید و باید روشن نیست، با این همه یک نکته مبرهن است و آن اینکه جنبش نوین افغانستان که علاوه بر مناطق جنوبی این کشور اخیراً کابل را نیز تصرف کرده است ، کمک هایی را از آن سوی مرز دریافت می کند . شکی نیست که جنبش طالبان پیروزی شتابان خود را در جنگ با دولت ریائی و نیروهای شبه نظامی احمدشاه مسعود اساساً میبوی کمک های هنگفت نظامی و مالی سه کشور پاکستان ، عربستان سعودی و آمریکا است ، ولی با این وجود ، در این هم شکی نیست که جنبش نوظهور طالبان علیرغم بهره مندی از حمایت مادی کشورهای خارجی از یک ساختار اجتماعی معین که در جنوب افغانستان به وضوح نمایان است ، نشأت گرفته است : شبکه ای از مدارس روستایی که تصوف و تعالیم طریقت نقشبندیه محتوای آموزشی آنها را تشکیل می دهد ، همان ساختار اجتماعی چشمگیر و با نفوذ در مناطق جنوبی افغانستان است که جنبش طالبان از بطن آن سربلند کرده است (۳) .

این مدارس روستایی که در گذشته مهر قبیله ای بر پیشانی داشت به تدریج و خصوصاً طی سال های اخیر بافت خانوادگی پیدا کرده ، به طوری که اکنون هر مدرسه ای متعلق به یک خانواده است . روحانیانی که چنین مدرسی را اداره می کنند به طور سنتی تحصیلات مذهبی خود را در مدارس پاکستانی به پایان می رسانند و به همین جهت روابط میان روحانیان دو کشور افغانستان و پاکستان که قدمت آن به دوران پیش از شروع جنگ افغانستان برمی گردد ، بسیار دوستانه و صمیمی است .

اما تحول کیفی و کمی در این مدارس مذهبی روستایی هنگامی به وقوع پیوست که ارتش سرخ شوروی سابق به منظور ممانعت از سقوط حکومت کمونیستی نجیب الله خان ، در اوایل دهه هشتاد میلادی خاک افغانستان را اشغال کرد : در عکس العمل نسبت به واقعه اشغال خاک افغانستان از سوی ارتش شوروی ، مدارس قدیمی در مناطق روستایی جنوب افغانستان به میزان قابل ملاحظه ای توسعه می یابد و همچنین مدارس جدیدی به لطف حمایت های مادی و معنوی "عربستان سعودی" تأسیس می شود که وظیفه اشاعه و تبلیغ "وهابیسم" در بین مردم روستائین را برعهده می گیرد.

تداوم جنگ در افغانستان تعداد زیادی از روحانیان را ناگزیر از مهاجرت به پاکستان می نماید ، ولی وحشت از سلطه کمونیسم بر کشور و نگرانی از بابت تضعیف اعتقادات و باورهای دینی مردم ، روحانیان تبعیدی را بر آن می دارد که نه تنها روابط خود را با مدرسی که در آن تدریس می کردند ، تجدید کنند ، بل با تمام امکاناتشان به یاری جنبش و قیام بیگانه ستیزی مردم جنوب افغانستان برخیزند، جنبشی که طلاب دینی مدارس روستایی با انگیزه دفاع از "بیضه اسلام" و "نابودی کفار" در ایجاد و رشد و گسترش

آن نقش بسزایی داشته اند. آنچه که دربارہ کمک های روحانیان تبعیدی به جنبش بیگانه ستیزی مردم جنوب افغانستان باید دانسته شود، این است که بخش مهمی از تجهیزات و ساز و برگ نظامی مورد نیاز طلاب دینی از طریق کوشش های همین روحانیان تبعیدی فراهم می شد، و بی تردید این کمک های نظامی در تقویت روحیه طلاب دینی و تشویق آنان به مقاومت در برابر ارتش تا دندان مسلح شوروی بسیار مؤثر بود.

بدین ترتیب مناطق جنوبی افغانستان هم مانند مناطق دیگر کشور دستخوش دگرگونی اساسی گردید، یعنی اشرافیت قبیلہ ای که پیش از شروع جنگ از نفوذ فراوانی برخوردار بود، به حاشیه جامعه رانده شد و به جای آن روحانیان مسلح که مشروعیت و قدرت و اعتبار خویش را از تکیه به مذهب و فرهنگ بومی و سنت های ریشه دار جامعه کسب می کردند، زمام امور را به دست گرفتند. پس از این تحول روحانیان و طلاب دینی مدارس مناطق روستایی جنوب افغانستان درصدد برمی آیند که جنبش سیاسی خاص خود را با نام جنبش طالبان تأسیس نمایند، جنبشی که اکنون بر افغانستان حکومت می کند!

اندیشه اسلامی طالبان

در این موضوع جای تردیدی نیست که تحقق صلح در افغانستان فقط از طریق توسل به اسلام ممکن و قابل حصول است، به این دلیل که اکثریت جمعیت کشور که مسلمان هستند، حیات اجتماعی و فردی خود را با الهام از فرامین و قوانین شرع اسلام سامان می دهند. نیاز به گفتن ندارد که در جامعه امروز افغانستان عجلالتا هیچ ایدئولوژی زمینی و یا مذهب آسمانی دیگری را نمی توان یافت که قدرت رویارویی با اسلام را داشته باشد و یا بدیل و رقیب آن به شمار آید؛ به خصوص که تهاجم نظامی نیروهای شوروی به خاک افغانستان که در افکار عمومی تهدیدی جدی علیه اسلام و ملیت افغانی تلقی می شد، اعتقاد و تعصب مردم به اسلام را دو چندان کرده است. روشن است که همه این حرفها به معنای آن نیست که اسلام یک ایدئولوژی است، چه تفسیر و تحلیل جامعه شناسانه اسلام از بیرون حاکی از آن است که تمایزات زیادی میان اسلام و ایدئولوژی وجود دارد، هرچند که بخش بزرگی از تعالیم و آموزه های اسلام به نحوی از انحاء واجد مضمونی اجتماعی و سیاسی است. اما تحلیل و برداشت ما از اسلام هرچه که باشد، چیزی از اهمیت و اعتبار این مسأله کم نمی کند که مردم افغانستان به برکت ایمان و باور عمیق به اسلام و خدای واحد بود که بیش از یک دهه در برابر ارتش قدرتمند شوروی مقاومت کردند و از این بیشتر همین ایمان و نیروی ایمان و باور مذهبی است که تحمل دشواری های گوناگون و طاقت فرسای اقتصادی و اجتماعی ناشی از دو جنگ خارجی و داخلی را برای مردم افغانستان آسان کرده است و بالاخره در بستر چنین فرهنگ مذهبی است که گروه سنی مذهب طالبان به رهبری ملا محمد عمر، در مدت کوتاهی می تواند نیروی عظیمی را بسیج و سازماندهی کند و سپس به یکی از بزرگترین جریانات

سیاسی افغانستان تبدیل شود، زیرا قدر مسلم این است که در افغانستان موفقیت در جلب آرای عمومی و دستیابی به قدرت سیاسی فقط با برافراشتن پرچم اسلام و داعیه اسلام خواهی امکان پذیر است.

با این همه، ساده اندیشی و اشتباه محض است، اگر تصور شود که اندیشه اسلامی جنبش طالبان قادر است، گره از مشکلات پیچیده جامعه امروز افغانستان بگشاید و راه را برای مردم سالاری و عدالت اجتماعی که از نیازهای بنیادی و حیاتی جوامعی مثل افغانستان است، هموار نماید. برعکس، اسلام طالبان که تلفیقی است از تصوف نقشبندیه و "وهابیسم" عربستان سعودی، اسلامی است دگماتیستی و سنتی که اساساً رو به گذشته دارد، تا آنجا که همه ارزش های تمدن جدید را یکسره نفی و طرد می کند. البته همینجا تصریح باید کرد که شناخت دقیق اندیشه اسلامی جنبش طالبان به سبب کمبود اطلاعات کار چندان ساده ای نیست، ولی برخی شواهد و قرائن در خور اعتناء که ذیلاً به آنها توجه داده خواهد شد، مؤید این نظر است که اندیشه اسلامی گروه طالبان کم و بیش مشابه اندیشه مسیحی کشیش های کاتولیک دوران قرون وسطا است:

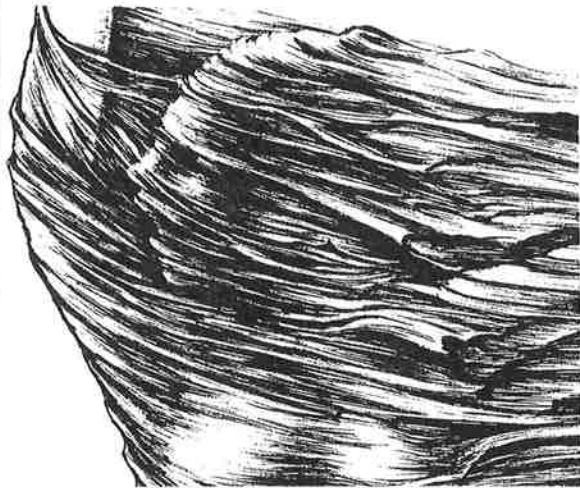
۱) در جوامع شرقی موضوعی که بیش از هرچیز برجستگی خاصی دارد و به همین جهت بی درنگ توجه آدم را به خود جلب می کند، کیش شخصیت و یا گرایش شدید به رهبری فردی است. دلیل این امر را برخی صاحب نظران اجتماعی اینگونه توضیح می دهند که در جوامع شرقی هم فرهنگ مذهبی و هم فرهنگ ملی هر دو مدافع و مروج شخصیت پرستی و نخبه گرایی هستند! این نظریه از آن رو قابل قبول و منطقی می نماید که صرف نظر از عوام الناس، تمایل به شخصیت پرستی در میان غالب نیروهای سیاسی این جوامع هم امری متداول است! یکی از این نیروهای سیاسی که همه چیز آن از بالا و توسط رهبری فردی تعیین می شود، گروه طالبان است. این گروه درست مانند کشیش های قرون وسطا که اطاعت بی چون و چرا از پاپ را جزو فرایض مذهبی خود می دانستند، بر اطاعت تمام عیار و کورکورانه از رهبر دینی و سیاسی خود تأکید می کنند. به اعتقاد گروه طالبان این اطاعت فقط شامل مسلمانان افغانستان نمی شود، بلکه همه مسلمانان جهان را در بر می گیرد و هر مسلمانی هم که از اوامر ملامحمد عمر که در بین هوادارانش به صفت "امیرالمؤمنین" مشهور است، سرپیچی کند، دشمن اسلام و جنبش طالبان معرفی می شود.

۲) موضوع دیگری که شایان تأمل و تعمق است، ابرام و تأکید فراوان جنبش طالبان بر اجرای تام و تمام شریعت اسلام در جامعه امروز افغانستان است، این جزم اندیشی و گذشته گرایی جنبش طالبان، آنهم در دهه پایانی قرن بیستم و آنهم در شرایطی که بسیاری از متفکران نو اندیش مسلمان از لزوم تغییر شریعت محمدی و جایگزینی آن با شریعت نوینی که پاسخگوی نیازهای زمان باشد، سخن می گویند، به خوبی نمایانگر سرشت عقب مانده و ارتجاعی جنبش طالبان است.

بدیهی است که این جزم اندیشی و شریعت گرایی به سبب



ناسازگاری و تعارض با الزامات زندگی و تمدن امروزی دیر و یا زود رنگ خواهد باخت ، لیکن تا آن زمان مردم افغانستان می بایست مصائب و ضایعات سنگینی را متحمل گردند . یک نمونه از این مصائب و ضایعات ناشی از اجرای شریعت [مورد نظر طالبان] و سنتهای پوسیده قرون و اعصار گذشته ، محروم کردن زنان از حضور در حیات اجتماعی و سیاسی است . بر اساس آن نوع از قوانین شریعت که جنبش طالبان به آن اعتقاد دارد ، اشتغال ، تحصیل و فعالیت های فرهنگی و هنری به کلی برای زنان



سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

اینک نزدیک به ۸ سال از قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ که به فاصله کمی پس از پذیرش آتش بس میان رژیم های ایران و عراق در شهریور ماه صورت گرفت ، می گذرد. اعدام وحشیانه زندانیان سیاسی که بسیاری از آنان مدت حبس خود را در زیر شکنجه های وحشیانه رژیم به پایان رسانده بودند ، بواقع یک بار دیگر به روشنی نشان داد (و می دهد) که رژیم حتی به قوانین ساخته و پرداخته خود نیز پای بند نیست .

در این هشت سالی که از آن زمان می گذرد ، نقض آزادی های فردی و اجتماعی همچنان ادامه یافته است ، و اعدام زندانیان سیاسی هر بار بنا به بهانه یی از سر گرفته شده است . و مطمئناً این اعدام ها به بهانه های مختلف کماکان ادامه خواهد یافت .

رژیم وحشی و افسارگسیخته آخوندیسم به کرات نشان داده است که از رژیم پیشین - که خود نقش جاده صاف کن آن را به عهده داشت - نه تنها در شقاوت و ددمنشی چیزی کم ندارد ، بلکه روی آن درخیمان را نیز سفید کرده است و می کند .

با درود به همه آنهایی که در راه آزمان های مردمی خود جان باختند .

منوع است ، چرا که از نظر طالبان سلامت جامعه و مصون ماندن آن از آلودگی ها و مفساد اجتماعی و اخلاقی در گرو خانه نشینی زنان و جلوگیری از معاشرت آنان با مردان است و لابد به همین دلیل است که در مناطق تحت کنترل جنبش طالبان غیبت زنان از صحنه فعالیت های اجتماعی کاملاً محسوس و چشمگیر است . پس آیا همین عقاید به اندازه کافی گویا نیست که سرشت ضدانسانی و ضددموکراتیک و قرون وسطایی جنبش طالبان را به نمایش بگذارد و نیز آیا همین رفتارهای شرم آور با زنان گواهی بر درستی این اعتقاد نیست که جنبش طالبان به رغم همه حمایت های خارجی که از آن می شود ، جنبشی میرا و بی آینده است؟

توضیحات :

(۱) مجموعه آثار شماره ۲۰ ، صفحات ۴۹۸ و ۵۰۰ . (تأکید از من است .)

(۲) مقاله "طالبان جنبش نوین افغانستان!" به وسیله روزنامه نگار و نویسنده فرانسوی Oliver Roy نوشته شده است . مترجم سوئدی این مقاله که در شماره ۳ فصلنامه "اخبار افغانستان" چاپ شده ، Jan Stolpe نام دارد .

(۳) مؤسس طریقت نقشبندیه "شیخ بهاءالدین محمد نقشبند" است . نقشبند در لغت به معنی کسی است که در فلزکنده کاری می کند . نقشبند که اهل بخارا بود ، فردی زاهد و دشمن سرسخت مال اندوزی و تجمل گرایی بود . بعدها پیروانش با نفی عقاید نقشبند به مدح ثروت اندوزی پرداختند .

ف . فرزاد



تاریخ به روایت علی میر فطروس :

درحسرت حاکمیت استبدادی شاه

علی میر فطروس اخیراً گفتگوی نسبتاً مفصلي با مجله کاوه چاپ آلمان انجام داده و طی آن یکبار دیگر روایت ویژه خود را از جمله در باره "فرهنگ"، "سیاست" و "تاریخ" باز گفته است.

در این گفتگو که در شماره ۸۲ مجله مذکور بچاپ رسیده و "نیمروز" نیز آن را تجدید چاپ کرده، میر فطروس بسا مدعاها در پیش نهاده و بسی نارواها علیه صدیق ترین انقلابیون و شایسته ترین روشنفکران میهن مان روا داشته و دیکتاتوری سلطنتی را فراوان تا فراوان مورد حمایت قرار داده است.

میر فطروس در ارزیابی "نقش روشنفکران" از بعد از مشروطیت به این سو، آنها را به سه دسته تقسیم می کند. البته اگر وی زحمت این تقسیم بندی تاریخی را نیز بر خود هموار نمی داشت بازهم تفاوت چندانی در اصل قضیه یعنی نتیجه گیری های ضد روشنفکری او نمی کرد؛ زیرا که در هر حال وی تمام روشنفکران و هرکدام را به گونه یی به دلیل ایستادگی در برابر دیکتاتوری رضا شاهی و رژیم سرکوبگر محمدرضا شاه تخطئه می کند و نه تنها تلاش ها و رنج و شکنج خونبار آنان را نادیده می انگارد، بلکه آنان را از جمله "بد"، "بیسواد"، "تف سربالا" و دارای "افکار و عقایدی با ماهیت ارتجاعی" دانسته که کلام شان "خطر ناک تر از آلودگی هوا"، و از این رو سزاوار "سرشکستگی" و "شرمساری" اند. در همین ارتباط است که حیدر عمو اغلی، احسان الله خان و سلطان زاده، افرادی ناآگاه معرفی شده اند. گناه اینان از نظر جناب میرفطروس این است که به "مخالفت با رضا شاه" و "ضدیت با ناسیونالیسم" رضا شاهی پرداختند. حزب توده نیز که جای خود دارد، "محفلی" بوده از فتودال زاده های تحصیل کرده اروپا و "در خدمت مصالح و منافع دولت شوروی"، در ایران "افکار عمومی" می ساخته و تبلیغات "آن باعث شد تا جریان اصیل و ملی روشنفکری ایران"، "خاموش و فراموش" گردد.

محور بعد اختصاص دارد به تصفیه حساب با پاکبازترین فرزندان انقلابی مردم ایران که در برابر رژیم سرکوبگر شاه به مبارزه مسلحانه دست یازیدند. میر فطروس در اینجا از موضع دادستان دادگاه تاریخ، ادعا نامه ای علیه بالاترین فراز

مبارزاتی مردم ایران صادر کرده می گوید : با واقعه "سیاهکل" (اسفند ۱۳۴۹) دوران جدیدی در تاریخ روشنفکری ایران به وجود آمد که نه غنای فرهنگی روشنفکران عصر مشروطیت را داشت و نه مجهز به آگاهی های مارکسیستی-کمونیستی حزب توده بود. "مبارزه مسلحانه: هم استراتژی، هم تاکتیک" در واقع تیر خلاصی بود بر پیکر نیمه جان اندیشه و تعقل سیاسی در ایران. انهدام گرایي، شهادت طلبی، قعر پرستی، تحقیر کتاب و فرهنگ و هنر، مطلق کردن استبداد سیاسی رژیم و نفی امکان هر گونه مبارزه صنفی و دموکراتیک، بن بست سیاسی ایران را عمیقتر می ساخت ... دیگر، همه به جای اندیشیدن، "نقل قول" می کردند. سلاح فرهنگ به چاه ویل فرهنگ سلاح سقوط کرد و فولکلور مذهبی "خون و شهادت" دلیل بر حقانیت مبارزه و جایگزین خرد سیاسی گردید و «شهید قلب تاریخ شد»... در این زمان، حتی گروه مارکسیستی معروفی مانند گروه "جزئی-ضیاء ظریفی" که تأملی در تاریخ و فرهنگ ایران داشتند بوسیله متادیان افراطی مبارزه مسلحانه تکفیر و تحریم شدند. به این اعتبار، در این دوران، ما به اندازه بی سوادهایمان "روشنفکر داشتیم"...

نه اشتباه نمی کنید. این ها اظهارات مقام امنیتی رژیم در تحقیر مبارزه مسلحانه در "شو" تلویزیونی نیست. این روایت بازگونه فصل مهمی از تاریخ معاصر ما، از زبان آقای علی میرفطروس است.



نیازی به توضیح ندارد که دیکتاتوری سلطنتی و تمام خواهی های ضد ملی شاه، طی قریب ۳۰ سال، چیزی بنام "اندیشه و تعقل سیاسی" در وطن ما باقی نگذاشته بود. نه عقلانیت سیاسی در کار بود و نه هیچ مخالف و مخالفتی حتی در راست ترین و کم تضادترین شکل آن از سوی شاه پذیرفتنی. دستگیری و محکومیت رهبران نهضت آزادی از جمله گواه این حقیقت است. همه می دانند که "بازرگان" نه تنها اهل "سلاح"، "مبارزه مسلحانه"، "انهدام گرایي"، "شهادت طلبی" و "تحقیر کتاب" نبود بلکه

بعکس دارای تحصیلات عالی دانشگاهی بود و مهندس. " نهضت" او بورژوازی ملی ایران را نمایندگی می کرد، قانون اساسی رژیم را قبول داشت و فعالیت های سیاسی اش عمدتاً به خاطر اجرای آن بود. اما دیکتاتوری سلطنت حتی او و یارانش را بر نمی تافت، آنان را در محکمه نظامی محکوم ساخت و سال ها در زندان نگاه داشت.

گفتنی است که مهندس بازرگان در دفاعیات خود بر این حقیقت که تشدید استبداد و اختناق ملوکانه، بناگزیر راهی جز توسل به مبارزه مسلحانه باقی نخواهد گذاشت تأکید کرد و گفت: شما که ما را تحمل نمی کنید، در آینده با جوانانی روبرو خواهید شد که با خود سلاح و نارنجک حمل می کنند.

همچنین نه تاریخ و نه حافظه تاریخی مردم ما هرگز بدمستی و عریده جویی های شاه را از یاد نخواهد برد؛ آنجا که پس از افزایش قیمت نفت و تاسیس باصطلاح حزب رستاخیز، عضویت در این حزب فرمایشی را اجباری اعلام کرد و تهدید نمود هر کس عضویت در این حزب را خوش نداشته باشد بایستی از ایران خارج شود! حال آنکه خود شاه هم گمان نمی کرد ۲۰ سال پس از رفتنش به زیاله دان تاریخ، پژوهشگری پیدا شود و همه جرائم او را به گردن مخالفین او بیاندازد!

بدین ترتیب بود که با بستن کلیه راههای فعالیت سیاسی و قانونی توسط شاه و دارودسته، میهن ما به " شهر بی تپشی" بدل گردید که " در مزار آباد" آن حتی " وای جغدی" هم به گوش نمی رسید و همگان در انتظار " نادری" یا که " سکندری" بسر می بردند. از این رو اتخاذ مشی مسلحانه به عنوان یک شیوه مسلط مبارزاتی علیه شاه یک ضرورت و یک واجب سیاسی بود که سایر شیوه های مبارزاتی در ارتباط با آن می توانست معنا و مفهوم پیدا کند. آری، انتخاب و اتخاذ روش مبارزه سیاسی - اجتماعی، امری دلبخواه و آتارشیک نیست؛ شاخص و معیار در این زمینه دقیقاً در ارتباط است با میزان ترقی خواهی و ماهیت مردمی رژیم ها و بویژه عملکرد آنها با مخالفین شان. در واقع هر رژیمی خود به مخالفین تحت حاکمیت خود می گوید که با چه شیوه ای با آن مبارزه کنند.

در مورد شهید جزئی اما به نظر می رسد که راوی سخت دچار بی اطلاعی است. جزئی و یارانش در جنبش مسلحانه ایران علیه دیکتاتوری شاه جایگاه ویژه ای داشت و خود از " منادیان" مبارزه مسلحانه به شمار می رفت. به همین خاطر شاه و سردمداران پلید ساواک او را تحمل نکردند و در حالی که دوران محکومیت خود را در زندان های رژیم می گذراند، مزدوران شاه بر خلاف همه قوانین و عرف سیاسی و قضایی او را همراه با ۸ تن دیگر از مبارزین و مجاهدین، بی خبر از همه جا و با چشم های بسته به تپه های اوین منتقل کرده و در نهایت شقاوت به رگبار گلوله بستند.

میر فطروس در ادامه، دیگر رهبران و بزرگانی چون امیر کبیر، دکتر مصدق، آل احمد، دکتر شریعتی، آیت الله طالقانی، حاج سید جوادی و... را نیز بی نصیب نگذاشته

و یکایک آنها را و بعضاً بی مناسبت، از دم تیغ گذرانده و در این راه از رفرنس سازی و نقل قول حتی از بی اهمیت ترین آدم ها فرو گزار نکرده است.

وی در ارتباط با میرزا تقی خان امیر کبیر، همه خدمات او را تحت عنوان " عمده نکردن" " این یا آن رویداد سیاسی" نادیده گرفته و تنها " قتل عام" بایبه را مطرح می سازد! مصدق فقید را " زاخارف" می نامد و او را شخصیتی وانموده که گویا " به حرف احدی گوش نمی داده"، " کودتای امریکایی ۲۸ مرداد علیه دولت ملی دکتر مصدق نیز " ارزاترین و آسانترین کودتای جهان" ارزیابی شده که به هنگام وقوع آن " نه جبهه ملی، آن جبهه ملی بوده و نه مصدق، آن مصدق".

جلال آل احمد نیز از نظر میرفطروس روشنفکری است با "فرهنگ دهاتی"! چرا که دارای ذهنیتی مذهبی بود؛ و بر همین سیاق است داوری خصمانه میرفطروس در مورد دکتر شریعتی: " شریعتی تأثیرات مخربی بر شعور نسل جوان باقی گذاشت"!

از این داوری تعجب نکنید، جرم شریعتی از نگاه میرفطروس روشن است: " احمد خمینی در باره نقش دکتر شریعتی در پیدایی انقلاب (بخوان سرنگونی شاه) تأکید می کرد" پدرم برای مردم و انقلاب اسلامی چیزی نداشته و کاری نکرده، همه از آن دکتر شریعتی است."

همچنین علی اصغر حاج سید جوادی، به عنوان " روشنفکر لائیک": " از آنجا که " جوهر تحولات اجتماعی و صنعتی" زمان شاه را درک نمی کرده، " انقلاب حضرت محمد را، بزرگترین انقلاب تاریخ بشر و پیام محمد را، پیام یک انقلابی کامل عیارزمینی می دانسته و " بازگشت به سرچشمه و برابری و مساوات اسلامی" را توصیه می کرده. خصومت ورزی، بدگویی و لغز خوانی های میرفطروس علیه روشنفکران میهن مان به جایی می رسد که جیغ مصاحبه کننده در می آید و می گوید: " نظر شما در باره روشنفکران ایران، کمی بدبینانه، مایوس کننده و حتی متهم کننده و کفرآمیز است."

در ادامه این بازخوانی روایت " تازه" و " غیر انحصاری" تاریخ، میرفطروس با " دیدی منصفانه"، یک روشنفکر افتخاری به تاریخ معرفی می کند و آن رضا خان میرپنج است! جالب اینکه در همان روزهایی که میرفطروس در گفتگوی تاریخی خود رضاشاه را در عداد " روشنفکران و ملی گرایان" جا می زند کیهان سلطنت طلب در شماره ۱۴ مرداد ۷۵ " به نقل از میر پنج تیمور خان که رضا شاه برای خواستگاری دخترش به او مراجعه کرده بود نوشت: من این قزاق را می شناسم، قداره کش است و زن نگهدار نیست."

حمایت های بی دریغ میرفطروس از دیکتاتوری رضاشاهی و رژیم سرکوبگر شاه، روی دیگر سکه دشمنی با همه کسانی است که در مقابل آنان ایستادگی کرده و به مقابله پرداختند. وی بخش قابل توجهی از حرفهایش را به تعریف و تمجید از رضاشاه و پسرش اختصاص داده، حتی طرح

ناگزیر زشتکاری‌ها و جنایات رضاخان‌ها نیز با نوعی دلسوزی و سمپاتی چاشنی شده: " باید بدانیم رضا شاه در جامعه‌ای پرورش یافته بود که نه آزادی و دموکراسی و نه تجدد و پیشرفت اجتماعی هیچیک شناخته شده نبود. کودکی و جوانی او همه در سختی و خشونت گذشته بود و بعد تربیت نظامی در شخصیت قاطع و پر تحکم او نقش اساسی داشت. به همین جهت او با روحیه‌ای نظامی و "سربازخانه‌ای" درکی از آزادی و دموکراسی نداشت."

و یا وقتی به دستگیری، محاکمه و زندانی کردن گروهی از روشنفکران ایران، معروف به ۵۳ نفر اشاره می‌کند، بلافاصله برای تحت الشعاع قرار دادن و گرفتن زهر این اقدام سرکوبگرانه رضاشاه می‌نویسد: در همان زمان در کشور همسایه ما بدستور استالین ۵۳ هزار نفر روشنفکر و متفکر انقلابی را دستگیر، محاکمه، زندانی، تبعید و یاتیرباران کردند.

بایستی از این " پژوهشگر تاریخ ایران" پرسید در کجای تاریخ عمل خطا و زشت کسی، موجب مشروعیت و یا توجیه اقدامات جنایتکارانه دیگری شده است؟ اگر از این منطق پیروی کنید بایستی برای بسیاری از جنایتکاران معاصر، هدایا و دسته گل قدردانی بفرستید که مثلا به اندازه چنگیز و آتیل و هیتلر، آدم نکشته‌اند! کما اینکه میرفطروس می‌گوید " رضا شاه بسیاری از خواسته‌ها و آرزوهای ناکام مشروطیت را جامعه عمل پوشاند."



اما وقتی با این سوال از سوی مصاحبه‌کننده مواجه می‌شود که " پس چگونه می‌توان مسائل ناگوار سیاسی دوران رضاشاه را نادیده گرفت؟ " جواب می‌دهد " بنده معتقدم این مسائل را باید از حوزه منازعات سیاسی خارج کنیم و آنها را به عنوان موضوعات تاریخی بررسی نمایم."

بر اساس همین " بررسی تاریخی" است که می‌گوید " در زمان شاه، عموم روشنفکران ما بوسیله انواع ایدئولوژی‌های انقلابی (از مارکسیسم تا تشیع سرخ علوی) " افسون" و "مسخ" شده بودند... و با اعتقاد به " ضرورت انقلاب و " با نوعی " رادیکالیسم کور" موجب تشدید و گسترش اختناق و استبداد سیاسی گردیدند."

فی الواقع در یک دفاعیه تاریخی بهتر از این نمی‌شد شاکی را به جای متهم و قربانی را به جای جسد نشانید. میرفطروس در دفاع از سلطنت، مرز ناپیموده‌ای پیش رو ندارد، چنان‌که صراحتا می‌گوید " چرا آن همه در سرنگونی محمدرضاشاه عجله داشتند."

وی با این گفته علاوه بر اینکه دریغ و حسرت خود نسبت به روزگار دیکتاتوری شاه را به نمایش گذاشته، مرتکب یک خطای تاریخی و یک خطای سیاسی نیز شده است. در مورد اول، او به عنوان یک " محقق تاریخ" بایستی می‌دانست که فروپاشی و اسقاط یک نظام سلطنتی چیزی نیست که تعجیل این و آن در فرارسیدن لحظه مرگش تاثیر تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. حتی خود شاه نیز با اقرار بر شنیدن " صدای انقلاب مردم ایران"، به هنگام بودن مرگ سلطنتش را گواهی داد. وانگهی مگر حامیان خارجی و داخلی سلطنت از ژنرال " هوپزر" امریکایی تا ژنرالهای ارتش برای به تاخیر انداختن امر سقوط رژیم پوسیده شاه، هر چه در توان داشتند رو نکردند؟ پس چه جای گله و شکایت از تعجیل و شتاب سقوط سلطنت؟

اما خطای دوم میرفطروس برغم اینکه بکرات دیگران را به داشتن " ماهیت ارتجاعی"، " مواضع ضد دموکراسی" و انکار " تمدن غرب" متهم می‌کند، خود در اینجا برخوردی کاملا "قیم‌مآب و پدر سالار" دارد. واقعیت این است که مردم ایران در موقعیتی تاریخی در ابعاد میلیونی علیه رژیم بپا خاستند و نظام سلطنتی را نفی کردند. حال اگر مردم ایران صغیر نبودند - که نیستند - پس بایستی به این عزم و اراده آنان به عنوان یک رویداد تاریخی احترام گذاشت و نسبت به آن چون و چرا نکرد. حال اینکه آخوندهای مرتجع با دستاوردهای انقلاب ایران چه کردند بحث دیگری است. در کجای تاریخ و کدام رویداد تاریخی - بویژه رویدادی انقلابی - تضمین صد در صد وجود داشته است؟ اگر بخواهیم بر اساس آنچه آخوندهای جنایتکار مرتکب شده‌اند قضاوت کنیم و یا معطل اما و اگر " پژوهشگران" تاریخ بمانیم هیچ انقلابی علیه هیچ دیکتاتوری در هیچ کجای جهان صورت نخواهد گرفت. در حالیکه واقعیت غیر از این است و همه ملت‌های تحت ستم و استبداد زده در تلاش برای آزادی و رهایی در کار پروریدن ناجیان خویشند.

میرفطروس اما یک حرف دیگر نیز دارد و آن اینکه " آیا در تمامیت دوران رضاشاه یا محمدرضاشاه هیچ کار مثبت و مفیدی انجام نشد؟"، این سوالی است که هم اکنون رژیم آخوندی و هر رژیم جنایتکاری، می‌تواند در مقابل مخالفین خود بگذارد. اما حتی اگر رژیم شاه، یا رژیم آخوندی یا رژیم‌های مشابه، بفرض اینکه کاری هم انجام داده باشند، بدلیل ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی، باز هم بختی برای ماندن ندارند و روزگارشان بسر آمده است، کما اینکه روزگار شاه نیز بسر آمد.

ناظم حکمت

به رغم موهای بورم

برادرانم !
 به رغم بوری موهایم
 آسیایی ام
 به رغم آبی چشمانم
 آفریقایی ام
 در سرزمین من ، بی سایه اند درختان
 چنانکه در سرزمین شما .
 در سرزمین من نان شب را
 از حلقوم شیر بیرون می بایست کشید
 و در کنار هر چشمه ، اژدهایی خفته است
 و انسان ها ، قبل از آنکه پنجاه ساله شوند
 می میرند چنانکه در سرزمین شما

به رغم موهای بورم
 آسیایی ام
 به رغم آبی چشمانم
 آفریقایی ام
 در سرزمین من
 هشتاد درصد مردمان
 نه خواندن می دانند ، نه نوشتن
 دهان به دهان
 ترانه می شوند اشعار .
 در سرزمین من
 درقشی می شوند شعرها
 چنانکه در سرزمین شما !



افتخار

مرضیه احمدی اسکویی

و از تباهی خورش
افزون تر می شود سود سرمایه دار
زنی که مرادف مفهومش
در هیچ جای فرهنگ ننگ آلود شما
وجود ندارد .
که دست هایش سپید
قامتش ظریف
که پوستش لطیف
و گیسوانش عطراگین باشد .

من یک زنم
با دست هایی که
از تیغ برنده ی رنج ها
زخم ها دارد .
زنی که قامتش از نهایت بی شرمی شما
در زیر کار توانفرسای
آسان شکسته است .
زنی که پوستش آینه ی آفتاب کویر است .
و گیسوانش بوی دود می دهد .

من زنی آزاده ام
زنی که از آغاز
پا به پای رفیق و برادر خود
دشت ها را در نور دیده است .
زنی که پرورده است
بازوی نیرومند کارگر
و دست های پر قدرت دهقان را
من خود کارگرم
من خود دهقانم
تمامی قامت من نقش رنج
و پیکرم تجسم کینه است .
چه بی شرمانه است که به من می گویند
رنج گرسنگی ام خیال
و عریانی تنم رؤیا است .

من مادرم
من خواهرم
من همسری صادقم
من یک زنم
زنی از ده کوره های مرده جنوب
زنی که از آغاز
با پای برهنه
دویده است سرتاسر خاک تف کرده ی
دشت ها را .

من از روستاهای کوچک شمالم
زنی که از آغاز
در شالیزار و مزارع چای
تا نهایت توان گام زده است .

من از ویرانه های دور شرقم
زنی که از آغاز
با پای برهنه
عطش تند زمین را
در پی قطره ای آب درنور دیده است .

زنی که از آغاز
با پای برهنه
همراه با گاو لاغرش در خرمنگاه
از طلوع تا غروب
از شام تا بام
سنگینی رنج را لمس کرده است .

من یک زنم
از ایلات آواره ی دشت ها و کوه ها
زنی که کودکش را در کوه به دنیا می آورد
و بزش را در پهنه دشت از دست می دهد
و به عزا می نشیند .

من یک زنم
کارگری که دست هایش
ماشین عظیم کارخانه را به حرکت درمی آورد
و هر روز

توانایش را دندانانهای چرخ
ریز ریز می کند پیش چشمانش
زنی که از عصاره های جانش
پروارتر می شود لاشه ی خونخوار

هرمز ممیزی

عشق

من یک زنم
زنی که مرادف مفهومش
در هیچ جای فرهنگ ننگ آلود شما
وجود ندارد .

زنی که در سینه اش دلی
آکنده از زخم های چرکین
خشم است .

زنی که در چشمانش
انعکاس گلرنگ گلوله های آزادی
موج می زند .

زنی که دستانش را کار
برای گرفتن سلاح پرورده است .

سرزنده به ایرانم
با عشق به آبادی ، با عشق به آزادی
بسته است اگر دستم

زخمی است اگر پایم
سنگ است اگر در راه

دور است اگر این راه
دار است اگر آنگاه

خواربست اگر سهمم

در دسترسم ار نیست

در پیش و پسم سردیست

مجروح تنم ار هست

قلبم به تپیدن شاد

جسم وطنم آباد

جان وطنم آزاد

من با قدم ستوار

من با قلم هموار

هر مانع و هر دامی
انگار کنم گامی

با صبر و خلوص و عشق

با همت و با خیزش

پرتاب کنم از راه

برخاستم آنگاه

خیزاب اگر باشد

امواج تکاپویند

خیزاب همان عشق است

عشق است به آبادی

عشق است به آزادی

در عشق تجلیهاست

سرزنده ز حامیهاست

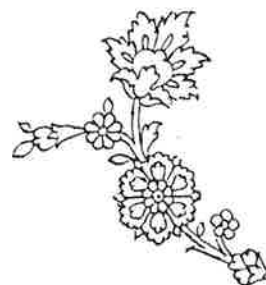
زاینده و پر آوا

انگیزه ارزشها

در عشق تجلی باد

در عشق به آبادی

در عشق به آزادی



به بهانه ۲ آذرماه
زادروز فرزندان سرزمین آفتاب و کویر : علی شریعتی

علی فیاض

خورشیدسیما



خوش آمدی ، خوش آمدی ، از قلب صحرا آمدی
دریادلی آتش به جان ، از عمق دریا آمدی

آتش به جان ما زدی ، طوفان پُر غوغا زدی
بر خرمن اندیشه مان ، خورشید آسا آمدی

قلب جهان مأوای تو ، درد بشر نجوای تو
مهر و ملک همپای تو ، افلاک پیما آمدی

شعرت کلام آتشین ، عشقت همه مستضعفین
همراه آن دیروزها ، تا عمق فردا آمدی

نوری نبُد در شامان ، مستی بلای جانمان
در ظلمت جاویدمان ، خورشید سیما آمدی

زور و زر اندر رزم تو ، تزویر اسیر خشم تو
ایمان امیر عزم تو ، پیروز و خندان آمدی

پیغام تو عرفان بود ، آزادی و ایمان بود
با عشق و عدل و آگهی ، با پیر و بُرنا آمدی

خورشید خونگرفته نه ارغوان

خورشید روی تپه سرخ اوین دمید
در قطره قطره خون گرم که دل می زد؛
در چشمه های سرخ که می جوشید ،
از حفره های رهگذر سرب داغ در تن رزم آورانِ خلق ،
در لحظه شهادت نامنتظر
در آستان آبی شبگیر انقلاب .
وانگاه روی شانه مجروح کوهسار اوین
خورشید خونگرفته نه ارغوان شکفت .

وقتی که از هوای ساکت سلول در سحرگاهان ،
با چشم و دستهای بسته برون می آیی
موج هوای پاک وزان روی گونه های تو گاهی ،
احساس پر کشودن و پرواز در هوای آبی آزادی ست .

وقتی که در فضای بسته و سنگین بند به ناگهان ،
درهای آهنین خشن با غریو خشک ،
بر روی پاشنه می چرخند ،
و پنجه می کشند بر اعصاب خرد زندانی ،
همراه گامهای رفیقی که می برند ،
احساس دوستان ز تک تک سلولهای بند ، روانه ست .

زندانی سیاسی ،
با چشمهای بسته راههای محبس و مقتل را ،
تا قصر ، تا کمیته و میدان چیتگر ،
باری به چشم روشن احساس خویش می بیند .

در آن پگاه شوم ،
وقتی که از درون بندهای اوین تا به روی تپه های مجاور ، یاران ،
با چشم و دست های بسته راه سپردند ،
در زیر گامهای رفیقان ،
در زیر گامهای روان سوی سرنوشت ،
قلب هزار قمری آشفته می تپید ،
در سینه های دیگر همبندان .

بیژن چه گفته است در آن لحظه ،
با مصطفی ؟
یاران به گاه بوسه و بدرود
بی سرود ؟
مبادا
توفان !

جلاد سنگدل مسلخ ،
از شرم این جنایت طاقت سوز ،
هنگام شرح فاجعه دیدیم می گریست !
بی شرم و روی تر از او ،
آنان که نقش جاودانی این پاکباز شهیدان را ،
بر لوح انقلاب خلقهای میهن ما ، منکرند !

بر تپه سارهای سرخ اوین ،
بر شانه بلندترین یال ،
خورشید انقلاب های همیشه ،
خونبار و جاودانه دمیده است ؛
در قامت شکفته نه ارغوان !



ی . علوی

اقتصاد ایران:

تمرکز و تراکم سرمایه تجاری

در ماه های گذشته مسائل اقتصادی چندی به شکل حادی خود را نشان دادند که مهم ترین آنها را می توان در زیر سه عنوان: تشدید شکاف طبقاتی ، کاهش سرمایه گذاری و تجمع آن در بخش تجاری و بالاخره لرزان تر شدن موقعیت ریال در عرصه بازار مورد بررسی قرار داد. مطالب ذیل در موقعیت های مختلف نوشته شده و همین سه مطلب را به مباحثه می گذارد.

نابرابری توزیع درآمد و تراکم ثروت محصول اقتصاد دلال

در خبرها آمده است که ۲۰ درصد از خانوارهایی که ثروتمندترین قشر جامعه ایران را تشکیل می دهند به لطف سیستم توزیع درآمد حکومت جبار آخوندها حدود ۵۰ درصد از درآمد ملی را به خود اختصاص می دهند. (۱) به عبارت دیگر تنها ۵۰ درصد از درآمد ملی به ۸۰ درصد از خانوارهای ایرانی تعلق می گیرد. البته توزیع همین میزان از درآمد ملی نیز در میان خانوارهای یاد شده به طور موزونی صورت نمی گیرد. با این وجود گر چه به نظر نمی رسد که این ارقام واقعیات را به تمامه و دقیق منعکس نماید ولی مقایسه این ارقام با آمار سال های میانی دهه ۶۰ خورشیدی ، نشان از آن دارد که با گذشت هرچه بیشتر زمان، توزیع درآمد نیز ناموزون تر شده است. (۲) در آمار دیگری که از سوی یکی دیگر از روزنامه هایی که متعلق به یکی از جناح های حکومت منتشر می شود نیز اعلان شده که ده درصد از خانواده هایی که قشر ثروتمند ایران به شمار می آیند نزدیک ۳۷ درصد درآمد ملی را در اختیار دارند. (۳) به جرأت می توان گفت که چنین توزیع درآمد غیر عادلانه بی حتی در دورانی که آخوندهای حاکم به آن لقب دوران طاغوت داده اند کمتر نظیر داشته است ، چراکه نسبت یاد شده در دوران رژیم استبدادی

سلطنتی از ۳۵ درصد بالاتر نبود. و از این نظر باید گفت که حکومت فعلی ازسلف طاغوتی خود طاغوتی تر است. اگر بخواهیم اوضاع ایران را با اوضاع کشورهای که سرمداران حکومت آخوندها به آن لقب استکباری ، کافر و زیر سلطه استکبار داده اند بپردازیم ، بی شک دستاورد سیستم اقتصاد آخوند زده ایران بهتر از آنها نیست. شاید بتوان گفت که پیامدهای سیاست های اقتصادی ، ایران را چنان به ورطه عقب ماندگی کشانده که از نظر توزیع درآمد چیزی قابل عرضه در مقابل سیستم های عقب مانده سرمایه داری و وابسته ندارد. چراکه مقایسه نسبت های توزیع درآمد ملی در ایران و سایر نقاط دنیا نیز حاکی از این است که ایران از نظر توزیع درآمد ملی در راس کشورهای قرار دارد که دارای ناموزون ترین و غیر عادلانه ترین شکل توزیع درآمد ملی است، به طوری که اگر در مقام مقایسه برآیم جای ایران طبق جدول بانک جهانی در میان کشورهای عقب مانده و دیکتاتور زده افریقا و آسیا قرار دارد. برای مثال این نسبت ها برای تانزانیا ۱٫۵ درصد کمتر، برای مصر حدود ۴ درصد کمتر و برای اندونزی ۳ درصد پایین تر است. (۴)

اکثریت بزرگی از خانوارهای ایرانی طبق تعاریف مؤسسات تحقیقات اقتصادی خود رژیم در زیر فشار فقر و محنت هستند .

باز در جای دیگری می خوانیم که خط فقر در ایران به علت تورم و انواع کمبودها به ۸۰ هزار تومان در ماه افزایش یافته است. (۵) یعنی اینکه کلیه خانوارهایی که درآمد ماهانه شان کمتر از این مقدار است را می توان به عنوان فقیر تعریف نمود. در همین حال باید افزود که تعداد محدودی از خانوارهای ایرانی درآمدها را بیش از این مقدار است. در نتیجه می توان گفت که اکثریت بزرگی از خانوارهای ایرانی طبق تعاریف مؤسسات تحقیقات اقتصادی خود رژیم در زیر فشار فقر و محنت هستند. و البته این امری پیچیده و پنهان نیست؛ چراکه شکایت و اعتراض اکثریت عظیم هموطنان ما در داخل کشور نماد ملموس آن است .

اما علیرغم این حقایق و علیرغم اینکه واقعیت تلخ فقر را مردم و زحمتکشان با پوست خود لمس می کنند رئیس جمهور حکومت آخوندها از تلاش مذبحانه برای خاک پاشیدن به چشم مردم کوتاهی نمی کند. وی می گوید: "روستایی آلان خانه ، ماشین ، تلویزیون و خیلی از لوازم یک زندگی خوب را دارد و ما آلان جزء معدود کشورهای دنیا هستیم که دیگر مشکل ارزی نداریم ، امریکا مشکل ارزی دارد. " و سپس مشکل بیکاری انبوه را کوچک جلوه داده همانند نژاد پرستان اروپایی گناه آن را به گردن افغان ها و عراقی های مهاجر به ایران می اندازد. او می گوید: "کمی بیکاری در کشور هست که اگر نبودند مهاجرین افغانی و عراقی می توانستیم آنها را هم حذف کنیم ما مشکل

برآن کدخدازاده باید گریست
 که دخلش بود هشت و خرجش دوست!
 رژیم می که زمانی مدعی عدالت خواهی و برابری بود و
 سعی داشت مشروعیت خود را با آن توجیه نماید امروز
 چنان روابط ستمگرانه بی را بر ایران حاکم کرده که روی
 رژیم های استبدادی وابسته با سیستم اقتصادی سرمایه
 سالاری را سفید کرده است. و بدین ترتیب خود بدست
 خود با فراغ بال ریشه مشروعیت خود را کنده است.

بحران سرمایه گذاری تبلور بحران سیاسی رژیم

تراکم و تمرکز درآمدها در نزد گروه اندکی از هیأت
 حاکمه بواقع با پدیده دیگری یعنی بحران سرمایه گذاری بی
 ارتباط نیست. اقتدار و سلطه سرمایه داری تجاری بر اقتصاد
 ایران به یک معنا مکیده شدن سرمایه از سایر بخش ها و
 انتقال آن به بخش تجارت است. این البته پدیده بی پنهانی
 نیست که سرمایه گذاری در بخش صنعت در سال جاری
 به کمترین میزان خود در سالهای اخیر رسیده است. (۹)
 آنچه تعجب کارشناسان سازمان برنامه را برانگیخت این بود
 که فلاکت در عرصه سرمایه گذاری در شرایطی رخ می

جدی بی نداریم که نگران باشیم! (۶) همانطور که
 ملاحظه می کنید گویا رفسنجانی بر روی کره خاک و در
 ایران زندگی نمی کند و یا مردم را احمق فرض می کند
 که برای رفع و رجوع بحرانهایی که سرپای دولتش را
 گرفته به این خزعبلات متوسل می شود...

او گویا حرفهای الویری یعنی مشاورمناطق آزاد اقتصادی
 خودش را نشنیده است که گفته است درآمد غنی ترین
 افراد جامعه بیش از ۳۷ برابر فقیرترین اشخاص است. (۷)
 حال در جامعه بی که درآمد ثروتمندان آنها ۳۷ برابر
 فقرای آن است و هر نفر می بایست نان آور ۶ نفر باشد
 چگونه می تواند مشکل جدی بی نداشته باشد، سؤالی است
 که رفسنجانی باید به آن پاسخ دهد. همین مشاور رئیس
 جمهور آخوندی در جای دیگری ضمن اعلام خطر نسبت به
 بحران بدهی های خارجی رژیم نگرانی خود را از عدم
 تعادل در تراز بازرگانی خارجی ابراز می دارد و می گوید:
 " در دوره سال های ۱۳۵۸-۱۳۷۲ در مقابل یک دلار
 صادرات غیر نفتی ۱۴ دلار واردات داشته ایم." (۸) در
 مورد بحران بدهی های خارجی نیز همین بس که یادآوری
 کنیم که ایران می بایست در چهار سال آینده حدود ۲۵
 میلیارد دلار از درآمدهای ارزی خود را بابت اصل و فرع
 وام هایی که صرف ریخت و پاش آخوندها شده را بپردازد.



عکس : ح . کریمیان

دهد که دولت در چارچوب برنامه پنجساله دوم خود به
 ظاهر بیشترین کوشش را برای افزایش سرمایه گذاری در
 بخش صنعت انجام داده است. این بی سرانجامی بواقع
 نشان فقدان هماهنگی سیاست های رژیم در بخش های
 مختلف و نیز تکرار شکست های گذشته در برنامه پنج
 ساله اول است که جای هیچ درنگی را برای ناظر بی
 طرف باقی نمی گذارد که رژیم آزموده را بارها آزموده،
 هیچ مفری برای خروج از این دور باطل ندارد. شکی
 نیست که هرگونه پیشرفت و توسعه اقتصادی که بهبود

اقتصادی که طبق آمار رسمی بانک مرکزی رژیم تنها در
 سال گذشته بیش از ۲۷ درصد تورم داشته ، تعداد فقرای
 آن دائما درحال افزایش است، بیش از ۳۰ میلیارد دلار
 بدهی خارجی دارد، تفاوت نرخ رسمی ارز آن با نرخ
 شناور از ۵۰۰۰ درصد بیشتر است، صد البته دارای بحران و
 آنهم بحرانی جدی است که اصلاح آن با روش های معمول
 در حکومت آخوندها غیرممکن است.
 شاید اگر سعدی شیرازی در حکومت آخوندها می زیست
 شعر خود را به این شکل درمی آورد که:

اوضاع اقتصادی به آن مشروط است، وابسته به افزایش سرمایه گذاری بطور اعم و افزایش سرمایه گذاری در بخش صنعت به طور خاص است. چراکه توسعه و رشد اقتصادی و رفاه عمومی به یک معنا عبارت است از افزایش اشتغال و افزایش تولید خدمات و کالا که این خود به سرمایه گذاری در امور نیروی کار و خرید مواد اولیه و نیمه ساخته شده وابسته است.

اما علیرغم تمامی وعده و وعیدهای دولت در چارچوب برنامه های اول و دوم توسعه، سرمایه گذاری در ایران نتوانسته روندی منطقی به خود بگیرد.

به طور خلاصه می توان دلایلی را که به عنوان مانع افزایش سرمایه گذاری عمل می کنند به دو دسته دلایل غیر اقتصادی و اقتصادی تقسیم نمود. بی ثباتی سیاسی، حقوقی و اداری، فقدان چشم انداز بلند مدت روشن از آینده از مهمترین عوامل غیر اقتصادی هستند که مانع بهتر شدن کمیت و کیفیت سرمایه گذاری ها در بخش صنعت هستند. شاید بتوان گفت که سهم عوامل سیاسی و حقوقی در شرایط فلاکت بار فعلی بیش از عوامل اقتصادی است. برای اینکه دلایل روند نامناسب سرمایه گذاری در بخش صنعت را توضیح دهیم لازم است خاطر نشان سازیم که سرمایه گذاری در صنعت به تحولات سیاسی و به خصوص بی ثباتی و فقدان چشم انداز بلند مدت حساس می باشد. بازگشت سرمایه در صنایع معمولاً در بلند مدت میسر است. این بدین معنا است که سرمایه گذاری در بخش صنعت بدون ثبات سیاسی و حقوقی و اداری در بلند مدت از نظر سرمایه گذاران غیر قابل قبول است.

بالا بودن نرخ بهره در بازار آزاد که بین ۴۰ الی ۶۰ درصد در نوسان است، سودآوری بخش خدمات و دلالتی نسبت به صنایع، و نوسان شدید قیمت ریال در مقابل سایر ارزها در مجموع باعث شده است که سرمایه های سرگردان، بخش صنعت را بخش مناسبی تشخیص ندهد و بنابراین از آن روی گردان شود. علائم و نشانه هایی نیز وجود دارد که حاکی از آن است که حتی قسمت هایی از سرمایه مالی بخش صنعت نیز این بخش را ترک نموده و به بخش پرسود بازرگانی و خدمات وارد شده اند. توضیح اینکه سرمایه گذاران در شرایط تورم افسار گسیخته مانند شرایط ایران برای جلوگیری از کاهش ارزش پول خود مجبورند که سرمایه خود را در رشته ها و اموری به کار بیاورند که سود بیشتری را باعث می شود و سود بخش صنایع در ایران علیرغم مشکل بشمارش از سود دهی بخش تجارت بسیار کمتر است. در عین حال که بخش تجارت دارای سود آوری بیشتری نسبت به بخش صنعت است، ولی از نظر ایجاد کار و اشتغال و منافع ملی دارای تاثیر چندانی مفیدی برای جامعه نیست.

شاید گفتنی باشد که در چارچوب آنچه اقتصاد بازار یا آزاد نامیده می شود میزان سرمایه گذاری در هر بخش معمولاً تابعی است از میزان سودآوری آن بخش؛ چراکه سرمایه مالی در شرایط فعلی اقتصاد بین الملل چنان سیال و فرار است که به سرعت از بخشی به بخش دیگر منتقل می شود. مثلاً اگر سودآوری سرمایه در بخش خدمات

بیشتر از میزان سودآوری در بخش صنعت باشد و دوره بازگشت سرمایه نیز در آن کوتاه تر باشد طبیعتاً سرمایه گذاری در بخش خدمات بیشتر خواهد شد. در برخی از کشورهای در حال توسعه دولت ها با علم به این مطلب معمولاً تسهیلات و سوبسیدهای زیادی را برای بخش های غیر سودآوری که به نظر آنها می توانند نقش لوکوموتیو توسعه اقتصادی را بازی کنند قائل می شوند. بدین ترتیب آنها مزیت بخشهایی را که با اهداف توسعه اقتصادی، خوانایی ندارند خنثی نموده مسیر سرمایه گذاری را به سمت بخش هایی که از نظر اهداف ملی مفید به نظر می رسند هدایت می نمایند. چراکه بخش تجارت و دلالتی معمولاً در کشورهای جهان سوم به عنوان یکی از موانع توسعه اقتصادی درونزا ظاهر شده به جای ایجاد تحرک در درون اقتصاد یک کشور آن را به بازار کالاهای خارجی تبدیل می کند و آنرا از پویایی می اندازد.



اما ناگفته پیداست که دولت به علت ناتوانی در تعادل بودجه و نیز بی ثباتی درآمد ارزی عملاً امکان محدودی برای اختصاص سوبسید سرمایه گذاری در بخش صنعت دارد. اما اگر حتی دولت چنین امکانی می داشت این کوششها تحت تاثیر بی ثباتی سیاسی و حقوقی و اداری نمی توانست تاثیر قابل توجهی بر روی نرخ انباشت سرمایه در بخش صنایع بگذارد. از این روست که حتی سوبسیدهای کلان نیز نمی تواند هزینه های سیاسی و اجتماعی نسبتاً بالای سرمایه گذاری در بخش صنعت را جبران نماید. چنین سیاست هایی در دوران رژیم پیشین و حتی دوران این رژیم تجربیات ناموفقی را به نمایش گذارده اند. برای نمونه اطلاعات و آمار موجود نشان می دهد که بسیاری از سرمایه گذاری های بخش صنعت که قرار بود طبق برنامه در سال های اخیر به بهره برداری برسند نه تنها به بهره برداری و تولید نرسیدند، که سرمایه گذاران به علت هزینه ها و مشکلات سیاسی و اجتماعی مربوطه عطای آنها را علیرغم زیان سنگین به تقایش بخشیدند. از این روست که بخش قابل توجهی از سرمایه گذاری برنامه پنج ساله دوم توسعه به این امر اختصاص یافته تا آن واحدها را به بهره برداری برساند. غافل از اینکه تا شرایط سیاسی و حقوقی و

اداری بطور ریشه‌ی دگرگون نشود آتش همان خواهد بود و کاسه همان.

بازار بین‌المللی نفت و موقعیت لرزان ریال ایران

در ماه‌های گذشته، محسن نوریخس رئیس بانک مرکزی رژیم، چند بار در مطبوعات وابسته ظاهر شد و مجدداً سعی نمود تا تابلوی بسیار زیبایی از اقتصاد ایران زیر سلطه آخوندها را، ترسیم نماید.

نوریخس ادعا کرد که با توجه به بالا رفتن قیمت نفت در بازار بین‌المللی نفت، عملکرد درآمدهای ارزی، بهتر از آنچه در بودجه آمده، پیش‌بینی می‌شود. از واردات هم به مقدار بسیار زیادی، نزدیک به ۴۰ درصد کاسته شده و بنابراین رژیم علاوه بر اینکه توانسته ذخایر ارزی خود را ۱,۵ میلیارد افزایش دهد، اکنون بهتر می‌تواند از عهده پرداخت اصل و فرع بدهی‌های خود برآید. او همچنین نرخ رشد اقتصادی سال گذشته را ۴,۵ درصد گزارش نمود.

نوریخس ادعاهای گذشته خود، در مورد کنترل حجم نقدینگی را مجدداً تکرار کرد و گفت که گویا سرعت تورم حجم نقدینگی به نصف، یعنی حدود ۵,۵ درصد کاهش پیدا کرده است.

اگر چه عدد و رقم، آمار و اطلاعات، در دنیای اقتصاد و مدیریت کاربرد زیادی دارد ولی آنچه در تحلیل‌هایی اهمیت دارد تغییر اوضاع عینی، به گونه‌ی است که اثر مثبت و عینی آن بر زندگی عامه مردم مشهود باشد. در غیر این صورت و در صورتی که تنها آمار و اطلاعات از بهبود اوضاع اقتصادی خبر دهد ولی معیار اصلی یعنی خوشنودی و رضایت مردم در جهت افزایش نباشد، اطلاعات و آمار نمی‌تواند گویای واقعیت باشد.

به همین جهت، کند شدن روند انباشت نقدینگی، افزایش قیمت نفت و بالاخره بهبود اوضاع اقتصادی در صورت واقعی بودن می‌بایست خود را در زندگی روزمره مردم نشان دهد. اما واقعیت عینی غیر از این است. چراکه در همان زمان که نوریخس این سخنان را برای رسانه‌های حکومتی ایراد می‌کرد شاخص‌های واقعی اقتصادی به چیز دیگری اشاره داشت. مثلاً شاخص قیمت‌ها، و بالتبع تورم، به گواهی روزنامه‌های حکومتی و حتی نشریات خود بانک مرکزی، چون گذشته آهنگی رو به بالا داشت؛ دلار در مقابل ریال گران‌تر شد و این روند حتی در روزهای بعد نیز ادامه یافت.

نوریخس با ارائه ناقص چند شاخص، بر بسیاری از شاخص‌های مهم اقتصادی دیگر پرده کشید. مثلاً او نگفت که نرخ واقعی سرمایه‌گذاری سرانه در سال گذشته روند نزولی داشت، و یا شاخص تورم، حکایت از افزایش هزینه زندگی می‌کرد، و یا نرخ بهره با نوسان، باز هم افزایش یافت و بالاخره روند اشتغال رویه کاهش بود. او همچنین نگفت که بازده صنایع در حد مطلوبی نبوده است، و ترکیب واردات و صادرات تغییری نداشته است و بسیاری پرسشهای بی‌پاسخ دیگر.

اما مهم‌تر از همه، با توجه به اینکه ترکیب و ساخت صادرات و واردات در دوران مشعشعی که نوریخس به آن می‌بالد تغییری نکرده بلکه بدتر هم شده، بهبود موقت درآمدهای ارزی بر اثر افزایش لرزان قیمت نفت یعنی تغییری بیرونی و غیر قابل کنترل رژیم، نیز نمی‌تواند در بلندمدت تأثیری بر روی متغیرهای اساسی اقتصاد ایران بگذارد. بازار نفت هر لحظه آستان حوادث غیر قابل پیش‌بینی است و بنابراین دلخوش کردن به بهبود موقت آن با توجه به مشکلات عظیم و پیچیده بی‌کی که در بطن اقتصاد ایران نهفته است جز خوش‌خیالی و عوام‌فریبی نیست.

در مورد کند شدن سرعت رشد نقدینگی که نوریخس بدان مفتخر است، نیز باید گفت که اولاً این کاهش، حتی اگر صحت داشته باشد، به آن میزانی نیست که در برنامه پنج‌ساله دوم وعده داده شده است، و در ثانی استقرای حکومت اینک به صورت پنهان و از طریق بانک‌ها و شرکت‌های تحت نظارت دولت انجام می‌گیرد. لذا آثار تورمی استقرای و انتشار پول بدون پشتوانه به صورت دم‌خروس تورم در کوی و برزن آشکار می‌شود.

در امور اقتصادی هر بهبود، اگر واقعیت دارد، می‌بایست در کوتاه مدت بر روی نرخ تورم، اشتغال و ارزش پول هر کشور تأثیر بگذارد. اما وقتی ما در مقام جستجو در مورد ادعاهای نوریخس بر می‌آییم، به قطع و یقین می‌توان گفت که بهبود مورد ادعای او در عالم واقعیت و بر روی پارامترهایی چون شاخص قیمت‌ها و تورم، اشتغال، و ارزش پول، نه تنها تأثیر مثبتی نداشته که عکس آن هم قابل اثبات است.

اما در بلندمدت نیز عملکرد اقتصادی رژیم نه باعث توسعه درون‌زای کشور شده و نه موجب بالا رفتن سطح زندگی عموم مردم گشته است. بلکه بالعکس، به اقرار خود متولیان رژیم، اقتصاد ایران هر روز بیشتر در مرداب دلالی فرورفته، و تبدیل به بازار محصولات خارجی می‌شود. همزمان با این تحول، اقشار بازمهم بیشتری به گستره محرومین و فقرا می‌پیوندند. سخن آخر اینکه، اگر بر روی بهبود اوضاع اقتصادی تنها نوریخس و عده کمی در راس حاکمیت توافق دارند، بر روی بدتر شدن اوضاع زندگی مردم، اکثریت قاطع مردم متفق‌القول هستند.

منابع و توضیحات :

- (۱) کیهان ۶ اسفند ۱۳۷۴.
- (۲) اطلاعات علمی شماره ۴۱ و ۴۲.
- (۳) عصر ما - ۱۷ بهمن ۱۳۷۴.
- (۴) Gillis and other, pp 77, Economics of development 1992, 3 ed.
- (۵) همشهری ۹ بهمن ۱۳۷۴.
- (۶) جمهوری اسلامی ۳۰ بهمن ۱۳۷۴.
- (۷) همشهری ۳ اسفند ۱۳۷۴.
- (۸) فرهنگ توسعه شماره ۲۰.
- (۹) سالنامه آماری سال ۱۳۷۴ بخش حسابهای مالی.

که این روح و این پیام بر آن حاکم است، اساسا نمی تواند نهادها و قوانین مبتنی بر تبعیض جنسی باشد. این پیام تا بدان اندازه محکم و متقن و صریح در قرآن بیان شده که حتی عالمان و متفکران معاصر اسلامی، آنانی که به هرحال در چارچوب حوزه های علمیه، که تفکر مرد سالار بفرهنگ آن حاکم است، ولی با ذهنیتی نسبتا عاری از تعصب به تحقیق و تفحص پرداخته اند، به درستی، پیام تساوی گرایانه قرآن را گرفته و آنرا منتقل کرده اند. در تفسیر المیزان از علامه طباطبایی، که بیش از ۳۰ سال پیش نوشته شده، در تفسیر آیه ۱۳ سوره حجرات می خوانیم «قرآن کریم هر انسانی را موجودی گرفته شده و تألیف یافته از دو نفر انسان نر و ماده می داند، که هر دو بطور متساوی ماده وجود و نکون او هستند، و انسان پدید آمده (چه مرد باشد و چه زن) مجموع ماده ای است که از آن دو فرد گرفته شده است. نکته اساسی دیگر در بینش اسلام قرآنی تاکید بر ارزش ها و صلاحیت های اکتسابی انسان است و نه ارزش های ذاتی، که اتفاقا پایه همه

پس به این ترتیب روشن است که هیچ توجیه شرعی برای اینکه زنان نتوانند در صورت کسب صلاحیت های لازم، مسئولیت های در سطح رهبری در جامعه را به عهده بگیرند، وجود ندارد.

استدلالات گرایش های مردسالارانه را تشکیل می دهد. در کلیه آیات قرآنی که منشاء و ملاک ارزشها و فضایل انسانی عمل و دست آوردهای زندگی عملی عنوان گردیده، هرگز صف مردان از زنان جدا نشده و در همه آیات یا خطاب آیه بر انسان در کلیت اوست و یا در بعضی آیات مشخصا از زنان و مردان هر دو نام برده شده است مثلا آیه ۳۸ سوره مدثر (هر کسی در گرو عمل خویش است) و یا آیه ۹۷ سوره نحل (هر آن کس که عمل صالح بجا آورد، چه مرد باشد و چه زن، به شرطی که عملش توأم با ایمان گردد، بر او زندگی طیب و پاکی داده و اجرشان بر طبق بهترین عملی که می کردند می دهیم). و یا سوره مومن، آیه ۴۰ (و هر کس عملی صالح کند، چه مرد باشد و چه زن، به شرط اینکه ایمان داشته باشد، چنین کسانی داخل بهشت می شوند و بدون حساب روزی خواهند داشت. » [ترجمه تفسیر المیزان، جلد ۲، صفحه ۴۰۶]. در ارتباط با این آیات و آیات مشابه نیز در تفسیر المیزان به صراحت آمده که « وقتی به حکم این آیات، عمل هر یک از دو جنس مرد و زن "چه خویش و چه بدش" به حساب خود او نوشته می شود، و هیچ مزیتی جز با تقوا برای کسی نیست، و با در نظر داشتن اینکه یکی از مراحل تقوا، اخلاق فاضله " چون ایمان با درجات مختلفش و چون عمل نافع و عقل محکم و پخته و اخلاق خوب و صبر و حلم " است، پس یک زنی که درجه ای از درجات بالای ایمان را دارد، و یا سرشار از علم است، و یا عقلی پخته و وزین دارد، و یا سهم بیشتری از فضائل اخلاقی را دارا می باشد، چنین زنی در اسلام ذاتا گرامی تر و از حیث

سارا یزدانی

عقب نشینی سران رژیم و حقوق زنان

اخیرا تعدادی از متولیان رژیم آخوندها و در راس آنها خامنه ای به مناسبت تولد فاطمه زهرا (ع) دخت گرامی پیامبر اسلام به سخنرانی در مورد زنان و حقوق آنها پرداختند. پیش از اینها نیز محمد یزدی، اعلام کرده بود که مانعی برای تصدی پست قضاوت از سوی زنان وجود ندارد. اینک در این نقطه عطف، خامنه ای به میدان آمد تا بگوید که زنان نه تنها نسبت به مردان دارای کمی و کاستی نیستند که در برخی از زمینه ها حتی دارای برتری هایی هم هستند. از سوی دیگر رئیس مجلس رژیم نیز با حمله به اقدامات ارتجاعی همپالکی هایش گروه طالبان در افغانستان بخاطر اقدامات زن ستیزه شان به فخر فروشی به امیرنشین های عرب جنوب خلیج فارس پرداخت و از آنها به دلیل اینکه زنان این کشورها دارای حقوق سیاسی و اجتماعی کافی نیستند انتقاد نمود. گویا خود رژیم در سرکوب زنان از چیزی فرو گذاری کرده و یا شرایط کشورهای عربی معیار و ملاک اوضاع زنان در ایران است. مردم ایران در زمانی شاهد این اظهارت بودند که چندی پیش بر فشار آخوندهای حوزه برای محدودیت زنان افزوده شده، گروه هایی از طلاب، نسبت به آنچه گسترش افکار فمینیستی خوانده اند، چنگ و دندان نشان دادند و حتی خزعلی عضو شورای نگهبان رژیم خواستار اعمال محدودیت های بیشتری بر زنان شده بود.

در اینجا باید تصریح نمود که هیچ دلیل و سند اصولی و محکم در متون پایه دینی همچون قرآن، وجود ندارد که زن را از تصدی رهبری مانع شود. چرا که در روح و پیام اسلام، قرآن و پیامبر اسلام، آنجا که به مسئله ساختار وجودی انسان برمی گردد هیچگونه تفاوتی بین زن و مرد قائل نیست و روشنترین نمونه آنرا در نحوه نگرش قرآن به انسان (چه زن و چه مرد) می توان یافت؛ آنجا که می گوید: هان ای مردم، ما یک یک شما را از نر و ماده آفریدیم، و شما را شعبه و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، و بدانید که گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است. > سوره حجرات، آیه ۱۳ < این آیه از قرآن خود به تنهایی خط بطلان بر تمامی تبعیضات و نابرابری های جنسی است. زیرا نهادها و قوانین موجود در جامعه ای

مرد که به طور مفصل در نمایش های جمعه در سال ۶۳ تحت عنوان عدالت اجتماعی در اسلام مطرح می نمود ، در تضاد است.

آنانی که سخنان رفسنجانی را که بعدها در کتابی به نام عدالت اجتماعی در اسلام از سوی ادارات دولتی چاپ شده است به دقت پی گرفته اند می دانند که محور استدلال رفسنجانی برای اثبات برتری مرد به زن و مجاز نبودن تصدی شغل قضاوت از سوی زنان ، همین برتری جسمی است که خامنه ای امروز آنرا ابزار زور گویی مرد به زن می داند . حالا چه شده که یکی زور و قوت را ابزار زورگویی و دیگری برتری و لیاقت می داند ، بماند.

خامنه ای به جای طرح مسائل زنان در کادر تبعیض حاصل از فرایند تاریخی و تحولات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ، سعی می کند تا مسائل زنان را به دعوی بین زنان و مردان در خانه و بر سر مسائل جزئی خانوادگی تقلیل دهد .

سوالی که اکنون مطرح است این است که اگر هیچ جای اما و اگر اصولی و شرعی برای تصدی شغل قضاوت از سوی زنان وجود ندارد چه شده است که آخوندها پس از ۸ سال امروز همان حرفی را می زنند که عده زیادی از مسلمانان و موحدین را به خاطر اعتقاد به آن از حقوق سیاسی و اجتماعی محروم و یا حبس نموده به قتل رسانیدند؟ آیا ترفند اخیر خامنه ای داستان جنگ ایران و عراق را به خاطر نمی آورد که عده زیادی از مردم ایران را در طی آن به خاطر طرح شعار صلح کشتند و به زندان انداختند، ولی آن زمان که از ادامه جنگ درماندند خود را پیشتاز شعار صلح قلمداد نمودند و گفتند مگر نگفتیم که صلح خوب است ؟ خامنه ای علیرغم عقب نشینی زبوانه به جای اینکه از سهم آخوندها و دستگاه ارتجاعی حوزه و حکومت در ترویج افکار مردسالار و زن ستیز سخن بگوید نوک تیز اتهام را متوجه مردان می کند. وی به جای طرح مسائل زنان در کادر تبعیض حاصل از فرایند تاریخی و تحولات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ، سعی می کند تا مسائل زنان را به دعوی بین زنان و مردان در خانه و بر سر مسائل جزئی خانوادگی تقلیل دهد.

خامنه ای حتی خود را به غفلت می زند که چگونه پس از یورش به آزادی های سیاسی بدست آمده از تحولات انقلاب، به جای بهبود قانون حمایت از خانواده ساخته و پرداخته رژیم شاه که آن هم چندان پیشرو نبود ، آن را لغو و به جای معرفی جایگزینی بهتر، اجرای آنرا متوقف نمود. عقب نشینی خامنه ای تنها باید به عنوان یک گام به عقب تلقی شود. ولی همزمان باید تاکید نمود که این تنها، اقرار به جزء کوچکی از حقوق از دست رفته زنان در دوران حاکمیت رژیم می باشد. این عقب نشینی، می بایست با فشار بیشتر تکمیل شود ، چراکه وقتی رژیم در اجرای وعده هایی که نسبت به آنها اشتیاق و جدیت داشته موفق نبوده، تردیدی نیست که در اعمال سیاست های موافق با منافع زنان، کاهلی و کارشکنی انجام خواهد داد.

درجه بلندتر از مردی است که هم طراز او نیست ، حال آن مرد هر که می خواهد باشد ، پس هیچ کرامت و مزیتی نیست ، مگر تنها به تقوا و فضیلت .» پس به این ترتیب روشن است که هیچ توجیه شرعی برای اینکه زنان نتوانند در صورت کسب صلاحیت های لازم ، مسئولیت های در سطح رهبری در جامعه را به عهده بگیرند ، وجود ندارد . تنها دستاویز سردمداران حوزه در این باب استناد به این نظر بود که چون به نظر برخی از فقهای سلف و متشرعین قدیم، زنان اجازه قضاوت ندارند، و از آنرو که حکومت، یک نوع قضاوت در گسترده ترین معنا است پس تصدی رهبری از سوی زنان موضوعیت ندارد. اینک با توجه به اظهار نظر بالاترین مقام سیاسی و ایدئولوژیک رژیم یعنی خامنه ای و تایید بالاترین مقام قضایی آن یعنی یزدی، با شکستن سد، در راه قضاوت زنان، از جانب سردمداران رژیم حتی از جنبه نظری هم شده، گمان نمی رود که استدلالات مقام های رژیم برای جلوگیری از اشغال پست ریاست جمهوری و حتی رهبری، توجیهی منطقی داشته باشد.



طبیعی است که اگر به لحاظ نظری مانعی برای این اظهار نظر وجود داشت آخوندهای واپس گرایی همچون یزدی هیچگاه به این گونه اظهار نظرها، نمی پرداخت و خامنه ای که در موقعیت های مختلف عمد دارد تا نزدیکی های خود را به جناح راست نشان دهد، چنین به " داد خواهی " بر نمی خواست. این موضع گیری خامنه ای ، همچنین نشان می دهد که حتی مرتجع ترین لایه های روحانیت نیز برای توجیه اقدامات سرکوب گرانه خود علیه زنان دستاویزی دینی ندارند و آنچه هست خرافات و توجیهاتی است که گرایش های مردسالار را تثبیت و تقویت می کند. بدین ترتیب شکی نیست که اظهارات اخیر آخوندهای حاکم در تایید امکان تصدی شغل قضاوت از سوی زنان به همان میزان که با بنیاد تفکر توحیدی تضادی ندارد با تصریحات آخوندهای حوزه و حتی خمینی سازگاری نداشته و هیچ هماهنگی با تعالیم حوزه آخوندی که بر مناسبات نابرابر بین مرد و زن استوار است ممکن نیست.

این سخنان حتی با نظرات رفسنجانی در مورد رابطه زن و

عقب نشینی سران رژیم و آخوندها از هر موضعی و با هر انگیزه بی، به خودی خود پیشرفتی در جهت کسب حقوق مردم است، چراکه باعث بی اعتباری بیشتر سران رژیم در میان مردم و جنگ خانگی میان آنها شده و حتی برای اقشار عقب مانده نیز به روشنی ثابت می کند که هیچ چیز مقدسی برای سران رژیم وجود ندارد و این منافع آخوندهاست که هر از چند گاهی با لفاظی های ارتجاعی نام مقدس به خود می گیرد. همزمان باید افزود که رژیم، علیرغم عقب نشینی در نظر و حرف، از تحقق عملی جزئی ترین حقوق زنان به طور خاص و حقوق مردم به طور عام ناتوان است. عقب نشینی در سیاست، ناشی از اشتیاق رژیم به پیگیری جدی مسئله زنان و ایجاد شرایط مساوی برای رشد زن و مرد نیست بلکه حاصل فرایند مبارزه مردم در داخل و خارج ایران، و فشار مردم است.

اما نکته آخر اظهار نظر بعضی از دستگاه های خبری دلال و تجاری بود که برای توضیح رفتار سران حاکمیت در مقابل مسائل زنان، به رمل و اسطرلاب متوسل شده ریشه رفتار خامنه ای و یزدی را در حوادث افغانستان جستجو نمودند. شواهد کافی وجود دارد که نشان دهد، عقب نشینی آخوندها نه تنها از ماه ها قبل که حتی از سال های قبل شروع شده بود. شکی نیست که مسئله بسیار حساس گسترش فعالیت های فائزه هاشمی و سایر زنان طرفدار حکومت در انتخابات مجلس بدون ارتباط با مباحثه درونی در راس حاکمیت و اجازه خامنه ای امکان نداشت.

اینها همچنین عکس العمل های جناح های واپس گرا، در مقابل فعالیت های گسترش یابنده زنان، که در اطلاعیه ها و تظاهرات آنها تحت عنوان ضدیت با فمینیسم عنوان شده را نیز از قلم انداختند. این جماعت حتی انزوا و به مضحکه تبدیل شدن زن ستیزان حرفه ای همچون عباسی نماینده رژیم از بندر عباس در مجلس را که نشان انزوا و کاسته شدن از شان این گونه تفکر زن ستیزانه است و حکایت از فشار مردم بر جامعه، مجلس و راست ترین جناح ها می کند را نیز به هیچ می گیرند.

اما تردیدی نیست که چه آخوندها و دلالان خبری نان به نرخ روز خور استحاله طلب بخواهند و چه نخواهند عقب نشینی آخوندها برای بار دیگر بر این حقیقت مهر تایید زد که فعل و انفعال اجتماعی در داخل جامعه ایران در جهت عقب نشینی هر چه بیشتر سران رژیم خواهد بود.

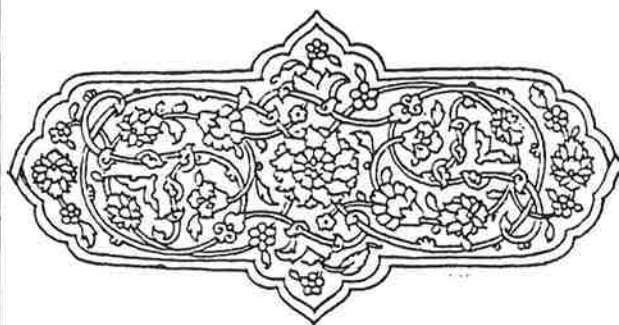
نادر صدر

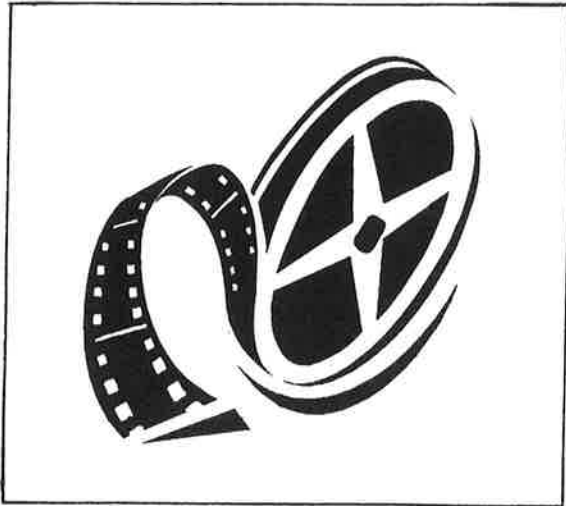
نمایی از محرومیت در حاشیه کویر

باد گرم کویر را حس کردم که از روی شنهای داغ گذشت و پوست صورتم را سوزاند، نه تنها پوستم را که تمام ذرات جانم را. ملاقاتی نامنتظر بود. بعد سالها کویر یکباره بی خبر به سراغم آمده بود. فیلم خمره را می گویم، کاری از ابراهیم فروزش. حکایتی دیگر از محرومیت و فقر. اما برای آنها که کویر را از نزدیک می شناسند این حکایت نه تکراری بود و نه ناشناخته. بخصوص که کارگردان به دنبال سوژه ای عجیب و دور از عقل، تنها به قصد به جوش آوردن احساسات بیننده نرفته بود.

خمره مدرسه ای محروم از هر وسیله هرچند ابتدایی آسایش ترک برداشته و آب خوردن بچه ها در خلال ساعات مدرسه دچار مشکل شده. و چه موضوع بجایی، چرا که کلمه کویر خود به خود تشنگی را در ذهن انسان بیدار می کند و چه موضوعی می توانست مناسب تر از همین مسئله آب محرومیت بی حد کویریان را به تصویر کشد بی آنکه به گرافه گوئی افتد.

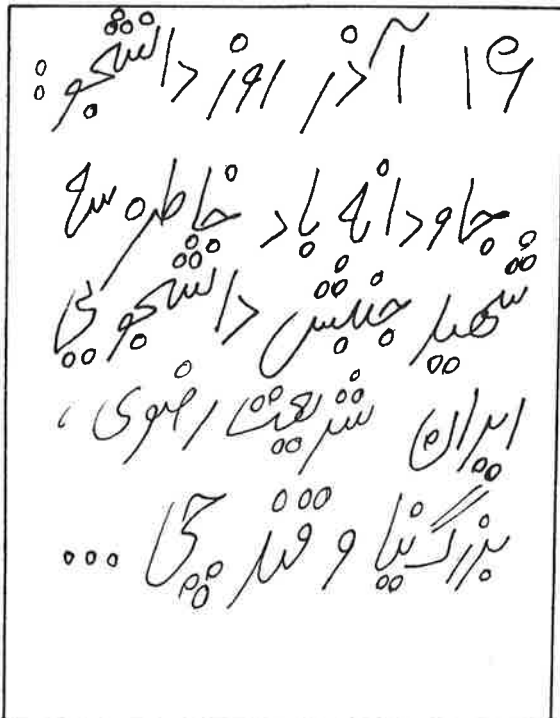
فیلم با صحنه آب خوردن بچه های مدرسه شروع می شود و در همان لحظه یکی از بچه ها ترک خمره را کشف می کند. معلم مدرسه، که مانند اغلب معلمان مناطق محروم هم مدیر است و هم ناظم و هم فرانش مدرسه، شاید بیش از هر کسی اهمیت این قضیه را درک می کند، چرا که مسئولیت بچه ها از وقتی که به مدرسه می آیند تا وقتی که مدرسه را ترک می کنند یکسره به گردن اوست. هم اوست که به دیدن پدر یکی از بچه ها، قنبری، که گفته می شود از تعمیر خمره سر رشته دارد می رود. ولی او از این کار به بهانه اینکه گرفتار است و در عین حال لوازم کافی برای این کار در اختیار ندارد سر باز می زند. معلم بچه ها را برای آب خوردن به جویباری که از نزدیک مدرسه می گذرد می فرستد ولی این راه حل نیز با افتادن یکی از بچه ها در آب که منجر به بیمار شدن او می شود، با شکست مواجه می شود. عاقبت پدر قنبری قبول می کند که برای تعمیر خمره بیاید، ولی برای این کار





می کند و با این عمل ، محرومیت و فقر موجود در فیلم را به رژیم سابق نسبت می دهد . البته در این باره که رژیم گذشته کوچکترین تلاشی برای بهبود وضع زندگی کوپریان نکرد جای هیچ بحث و شکی نیست ، اما رژیم فعلی هم با وجود همه ادعایی که دارد ، عملاً گامی در جهت آبادانی و عمران مناطق کویری و محروم برنداشته است .

فیلم خمره در یک کلام پیامی است که از دل بر آمده و به همین دلیل هم راحت بر دل می نشیند . آنرا ببینید .



احتیاج به مصالح دارد ، خاکستر و آهک و سفیده تخم مرغ . خاکستر و آهک فراوان است ، ولی تخم مرغ ؟ فیلم بچه ها را یکی یکی دنبال می کند به قصد ضبط جواب پدر و مادر آنها . جواب تقریباً همه جا یکی است : نداریم . مادر یکی از بچه ها جالب ترین و دردناک ترین جواب را به دخترش می دهد : « یک تخم مرغ هست ، می خواهی امشب بخور ، می خواهی فردا ببر مدرسه » . مصالح به هر جهت اما آماده می شود . اینجا ماجرا نیز چرخشی دیگر می گیرد . به معلم تهمت زده می شود که خود در این میان منفعتی را دنبال می کند ، هر چند حقیر . و معلم چه به جا این صدا را در گلو خفه می کند ، با میهمان کردن بچه ها به نیمروبی که از زرده تخم مرغ ها تهیه می کند . ولی داستان همینجا ختم نمی شود ، چرا که تعمیر خمره بی نتیجه است و خمره دوباره نشد می دهد . چاره تنها خریدن خمره ای نو می باشد ، ولی با کدام پول؟ کسی به کمک دولت امیدی ندارد ، چرا که تجربه نشان داده است که اگر کمکی هم از طرف دولت برسد ، همیشه بسیار دیر می رسد و حکم نوشناروی بعد از مرگ سهراب را دارد . مادر یکی از بچه ها پیش قدم می شود که پول جمع کند و خمره ای نو بخرد . ولی از طرف اهالی متهم به دزدی بخشی از پول های جمع شده می شود که معلم ده را نیز در این کار همدست او می دانند . پایان فیلم را شاید بتوان حدس زد . شاید هم بهتر باشد که هرکس خود آنرا ببیند .

فیلم خمره برای کسی که دهات ایران ، بخصوص دهات کویر را از نزدیک دیده باشد ، محیطی آشنا است ، با مردمی که از گوشت و پوست ساخته شده اند ، نه از تصورات کارگردان ، که این بزرگترین امتیاز فیلم است . تلاش کارگردان در سراسر فیلم این بوده که مردم را همانطور که در واقعیت هستند تصویر کند . آنچه که ما می بینیم همان گرمی و صمیمیت مردم کویر ، همان محرومیت بی حد و مرز آنها و همان صرفه جویی و محافظه کاری که زاینده محرومیت می باشد ، است .

از نکات قابل ذکر فیلم می توان استفاده کارگردان از رنگ ها را نام برد . در انتخاب رنگ ها کارگردان خست زیادی به خرج داده ، تا جایی که گاه بیننده تصور می کند که به تماشای فیلمی سیاه و سفید نشسته . از رنگهای شاد در فیلم خبری نیست و بیش از همه نبودن رنگ سبز است که نمایان می باشد . چرا که سبزی بشارت بخش آبادانی و وفور است و کارگردان آگاهانه از دادن چنین پیام دور از واقعیتی ، آن هم در محیط کویر ، خودداری کرده است . برای مثال در صحنه ای که پدر قبری در باغ مشغول کار است حتی یک برگ سبز بر درختان باغ دیده نمی شود . نکته دیگری که در همان ابتدای فیلم توجه انسان را به خود جلب می کند ترفند کارگردان برای رهایی از موانع احتمالی در راه توزیع فیلم از جانب متولیان رژیم است ، چرا که در ابتدای فیلم ، زمان حوادث را سال ۱۳۴۶ ذکر

محسن صفایی

آخرین روزهای حکومت ساسانی

مراجعة تازه به برخی از اسناد و مدارک کهنه

در سالهای اخیر و پس از برآمدن رژیم آخوندها بر اریکه قدرت در ایران تلاشهایی از سوی برخی محافل صورت می گیرد تا با شبیه سازی صوری و به مدد اوضاع و احوال فعلی به تفسیر تاریخ بامداد اسلام بروند. و سپس با مدد از این تصویر جعلی به معنا کردن آنچه که در ایران می گذرد، بپردازند. این روش اصولاً نه مبنای پذیرفته شده علمی را دارد و نه می تواند راهنمایی برای شناخت هر چند سطحی از تحولات تاریخ ایران را فراهم کند. این نحوه برخورد با مسائل اساساً دور باطلی را فراهم می کند که با روش دانش تاریخ در فهم تحولات و رفتار گروه های اجتماعی در مقاطع مختلف سازگار نیست. متأسفانه چنین روشی امروز عصای اندیشه گروهی شده بطوری که نه تنها قرینه سازی ناصواب راه حل همه مشکلات فعلی ایران را تنها سقوط رژیم دانسته و در عین حال رژیم را مترادف با اسلام پنداشته و با این مقدمات نادرست ضرورتاً به نتیجه ایی بسیار گمراه کننده تر میرسند. بدین معنا که مبارزه با اسلام را اغلب بر مبارزه با رژیم مرجع شمرده و به جای تقابلی نظری و عملی در صحنه کشمکش سیاسی، به درگیری ایدئولوژیک دامن می زنند.

از آن جهت که نظریات این عده معمولاً نظراتی نرماتیو(دستوری) و با پیش داوری همراه است و برای به کرسی نشاندن نظرات معینی وضع شده است، چنین گمان می کنند که نابودی رژیم به معنی رخت برستن اسلام از ایران است و یا اسلام زدایی از ایران با تعریف اینان الزاماً به معنی زوال خرافات و برقراری مردم سالاری و تحقق توسعه در ایران است. اما باید به یاد داشت که از جنبه منطقی، سقوط رژیم ضرورتاً به معنی رخت برستن اسلام و یا حتی اسلام آخوندی و خرافات و تاریک اندیشی از ایران نیست. و نه حتی با برافکندن دیانت و دین، دموکراسی به طور اتوماتیک در ایران مستقر خواهد شد و نه حتی به فرض استقرار دموکراسی تحقق توسعه امری است که خودبخود فراهم می شود. رابطه دین، دولت، دموکراسی و پیشرفت رابطه ایی به این سادگی نیست و قابلهایی که این

خرده جریانها برای فهم و توضیح تحولات فراهم می کنند در آنها نمی گنجد. آنها در ادامه به تعمیمی نابجا متوسل شده و اسلام اولیه را نیز با اسلام موجود- و به طور خاص با تفسیر خاص بخش کوچکی از روحانیت شیعه یعنی مجموع دستورات فقهی که میراث صدها سال قبل است- یکسان شمرده و علت نابسامانی های ایران بعداز سقوط ساسانیان را نیز به آن نسبت می دهند. این طرز فکر حتی شکستگی و گسستگی در تاریخ ایران را نیز نادیده می گرد. نه حمله مغول و تاتار را در تحولات ایران دارای سهم می بیند و نه مطالعه تجاوز حکام و پادشاهان ایران، به سایر مناطق جهان را برای شناخت تحول تاریخ ایران ضروری می داند. گویا تاریخ ایران یعنی ثبات همین وضع موجود در گذشته و ادامه آن در شرایط حال. اینها گمان می کنند که نفوذ مذهب در ایران با ظهور اسلام آغاز شد و ادامه یافت و پیش از آن از سلطه روحانیون و دین خبری نبود. و در صورتی که ایران به تصرف اعراب در نمی آمد، در حال حاضر شاهد ایرانی سکولار! بودیم. گویا ایرانیان خود هیچگاه مرتکب ستم و تجاوز به سایر ملل و اقوام نشده اند و تنها مظلوم تاریخ بشر هستند. گویا حمله اعراب مسلمان به ایران علت تمامی نابسامانی های جامعه ایران در طول تاریخ آن و عامل نهایی همه مشکلات فعلی جامعه ایران است. این نظریات اساساً از روش نسبی گرایی تاریخی مستند به دور بوده و نقد مفصل آنها فرصت دیگری را می طلبد.

فهم تاریخ اصولاً بدون عبور از سطح واقعه به درون آن، و گذر از امروز به دیروز و تمامی واقعیت (و نه جزیی از آن) و تمامی معانی نهفته در آن غیر ممکن است. در این جا البته ما در جستجوی فهم و تفسیر معانی - به معنی مکتب ویری و هرمنوتیکی آن - نیستیم، چرا که فرصت بسیار و بحث پیچیده ایی را اقتضاء دارد که اغلب در حوزه تخصصی خواهد بود و در اینجا موضوعیتی ندارد.

هدف نوشته ذیل این است که با طرح مجدد برخی منابع تاریخ نشان دهد که کوششهایی که متوجه این است تا تلاش اعراب برای خروج از سلطه جابراجه حکومت ساسانی، شورش های مردم ایران و همداستانی آنها با اعراب تازه مسلمان برای سرنگونی آن حکومت، و نیز قیام های مردم مستعمرات خارج ایران بر علیه استعمار ساسانی و انتقال پیام توحید را حمله اعراب به ایران بنامد، مستند نبوده و در چارچوب روشهای مورد پذیرش محققین علوم اجتماعی قابل دفاع نبوده و فاقد اعتبار می باشند. دشمن اصلی مردم سرزمین ایران در زمان ساسانیان به گواهی تاریخ پادشاهان، حکام و مغان و به طور کلی طبقات بالای جامعه آن روز ایران بودند. حمله اعراب هرچه بود در ابتداء فقط شرط بیرونی را فراهم آورد تا سیستم پوسیده آنروز ایران از هم بگسلد و در این میان این خود مردم ایران بودند که نقش اساسی را در سقوط نظام جبار و طبقاتی ساسانی به عهده داشتند. همچنین نفوذ دین و روحانیان از اسلام و یا اعراب به ایران منتقل نشد بلکه شواهد برای اثبات نظری عکس

این مطلب بیشتر است. بدین معنا با توجه به عمق نفوذ دین زرتشت در ایران دوران ساسانی و نزدیکی شدید مغان و شاهان، احتمال انتقال چنین ترکیبی از رابطه مابین دین و دولت، به درون اعراب و مسلمانان منطقی تر می نماید. البته ما در اینجا در پی روشن کردن آنچه رابطه دین و دولت و حکومت خوانده می شود نیستیم بنابراین آنجا که بدین وادی درائیم از باب ناچاری و ضرورت است و نه از روی قصد و عمد.

ایران و روم: قدرتهای استعماری دوران قدیم

در بدو ظهور اسلام، ایران یکی از دو ابرقدرت آن روزگار بود و نفوذش بر سراسر شبه جزیره عربستان گسترده بود. مورخ شهیر ایرانی عبدالحسین زرین کوب می نویسد: "در آن روزگاران که هیبت و شکوه دولت ساسانی، سرداران و امپراطوران روم را در پشت دروازه های قسطنطنیه به بیم و هراس می افکند، عربان نیز مانند سایر مردم انیران روی نیاز به درگاه خسروان ایران می آوردند و در بارگاه کسری چون نیازمندان و درماندگان می آمدند و گشاد کار خویش را از آنان می طلبیدند" (زرین کوب ص ۲). وی در جای دیگری به درستی می نویسد: "اما نفوذ ایران بر عرب منحصر به امارت حیره نبود. از همه قبایل و طوایف، گردنکشان و بزرگان عرب به درگاه پادشاهان ساسانی روی نیاز می آوردند. گذشته از این ها یمن نیز از روزگار انوشیروان دست نشاندۀ ایران بود." (زرین کوب ص ۶).

واقعیت این است که ایران و روم در دنیای پیش از ظهور اسلام دو قدرت بزرگ روی کره خاک بودند. هریک از این ابر قدرت و به بیان دقیق تر قدرت استعماری آن روزگار دارای مناطق مستعمراتی و زیر نفوذ خود بودند که بر اساس تعادل قوای نظامی و اقتصادی تقسیم شده بود. بجز مناطق شمالی شبه جزیره عربستان که شام نامیده می شد و امروز سوریه و لبنان و فلسطین نامیده می شود و زیر سیطره امپراطوری روم شرقی بود، بقیه شبه جزیره یعنی بخش های جنوبی آن زیر سلطه ایران قرار داشت. جوشش و خروش جنبشهای ملی و محلی بر علیه ابر قدرت های آن زمان نه تنها در مستعمرات ایران که در مستعمرات روم نیز وجود داشت و هر بار با سرکوب خونین و غارت توسط حکومت های استعماری مواجه می شد. تنها در شرایط معینی و از جمله پوسیدگی نظام های استعماری و اختلاف در راس هرم رهبری آنها و وحدت در میان نیروهای بومی بود که جنبش های محلی قادر می شدند تا نظم زمان خویش بگسلند و حتی برای زمان کوتاهی هم شده بر خود سروری نمایند.

حال اگر چنین بوده، یعنی دولت ساسانی به مثابه یک دولت استعماری یکی از اهداف خود را سروری بر دیگر اقوام قرارداده و بر آنها باج و جزیه (۱) مقرر نموده آنها را غارت می نمود، چطور می توان مقابله به مثل دولت های دیگر، و جنبشهای ملی که برای استقلال خود و افزایش فضای تنفس خود به مرزهای ایران تاخت و تاز نموده اند را محکوم نمود؟ چگونه مبارزه استقلال طلبانه و ضد سلطه

ابر قدرت های آن زمان را می توان با عنوان تجاوز و ویرانگری و غارت محکوم نمود؟ اگر تجاوز و سلطه امری نادرست و ضد انسانی است چگونه میتوان تجاوز دولتهای ایرانی به سایر سرزمین ها و اقوام را مثبت و خوب ارزیابی نمود ولی عمل مقابله به مثل را نادرست و ضد انسانی؟ جلوه فرهنگی استعمار دیگر ملل بوسیله حکومتهای ایرانی در آن روگار تحقیر و کوچک شمردن آن اقوام بود. مثلا در بررسی رفتار ایرانیان با اعراب و بخصوص شاه آنها دست کم گرفتن و تحقیر اعراب مسلمان به خوبی دیده می شود.

مثلا یزدگرد پادشاه ساسانی با بد رفتاری علیرغم شئون و رسوم آن زمان سرمست از باده غرور، نمایندگان اعراب که پیام آور فرمانده خود بودند را به زندان افکنده و سپس آنها را با خواری و در حالی که بر پشت برجسته ترین آنها توبه یی از خاک بر نهاده روانه محل استقرارشان می نماید. (ابن اثیر ج ۳ ص ۱۱۳۶۱ و نیز یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۶). رستم فرخزاد فرمانده برجسته ایرانی به دلیل این رفتار نابخردانه رنجیده خاطر شده و دلگیر می شود (ابن اثیر ج ۳ ص ۱۱۳۶۲ و نیز یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۷).

البته این دست کم گرفتن، تنها در نزد استعمارگر آن روزگار و از جمله ایرانیان وجود نداشت، بلکه چنانچه در دوران معاصر نیز معمول است، حتی در روایات و فرهنگ خود استعمار شده نیز رسوخ نموده بود. مؤلف دو قرن سکوت مثلا در این مورد می نویسد:

"اعراب که پیش از آن در حکم بندگان و فرمانبرداران ایران بودند، نخست از این جنگ بیم و هراس فراوان داشتند." (زرین کوب ص ۴۴). در جای دیگری همین مطلب را به شکل واضح تری می خوانیم:

"چون هر دو لشکر بهم رسیدند و عجم ترتیب آلات و اسلحه عرب را مشاهده کردند بدیشان می خندیدند و نیزه های ایشان را به دوک زنان تشبیه می کردند. رسولان سعد پیش رستم تردد آغاز نهادند هرکه به رسالت آمدی رستم را دیدی بر تخت زرین نشسته، تاج بر سر و بالشهای بزر بافته نهاده، بساط های مذهب انداخته و تمامت لشکر او آراسته بسلاح های نیکو و جامه های با تکلف و پیلان بر در بارگاه داشته .. (زرین کوب ص ۴۸).

همانگونه که از سطور فوق بر می آید تسلط ایران بر ملل دیگر و در این مورد خاص، اقوام جزیره العرب، هم در بعد مادی و هم در بعد فرهنگی واقعیتی انکار ناپذیر است، اما چگونه این نابرابری بارز در قوه نظامی و حتی امور فرهنگی، با جنبش جماعتی قلیل درهم می شکند، نکته یی است عبرت آور، و تنها با تکیه بر قوای نظامی و سیاسی مؤثر در تعادل قوا در آن شرایط، قابل فهم نیست. شکست دولت استعماری و بسیار عظیم و پر شکوه ولی طبقاتی - کاستی، ضد مردمی، پوک و ستمگر ساسانی بازتاب سستی درونی، کهنگی و بی پایگی این نظام بود. دولت نظامی - استعماری ساسانی اصولا نمی تواند با مفهوم ایران یکسان شمرده شود. به همین دلیل لازم است که در بررسی حوادث تاریخ ایران، بین "ایران" به معنی جامع آن

و دولت‌ها به طور عام و در اینجا به طور خاص "دولت ساسانی"، یعنی دولتی متمرکز و مستبد و طبقاتی تفاوت قائل شد.

ایران ساسانی علیرغم اینکه حاوی بسیاری نشانه‌های پیشرفتگی و تمدن بود با این همه بدون ضعف و فتور نبود. این فتور و سستی در نظام ساسانی کمتر در امور مادی و نظامی و بیشتر در ایمان و فقدان مشروعیت نظام اجتماعی و سیاسی و محبوبیت شاه و طبقات فرادست آن جامعه نهفته بود، به طوری که در تاریخ‌ها نیز آمده "پادشاه محبوب" ایران به دست آسیابانی کشته شد که طمع بر جواهرات او برده بود. در تفسیر این حادثه یا باید آسیابان و صد‌ها آسیابان مشابه او را که در کمین یزدگرد و سایر اعضای خانواده سلطنتی بودند را خائن و دون مایه بدانیم و یا یزدگرد را ستمگر و ظالم، تا بتوانیم در جستجوی درکی معقول از این گونه حوادث به نقطه پایانی برای فهم واقعه برسیم.

تحلیلی فردی از انگیزه آسیابان در داستان کشته شدن یزدگرد دشوار است. در عوض اگر محور تحلیل را عوض کنیم و به آن بعد اجتماعی دهیم مسئله ساده‌تر قابل حل است. بنابراین کشته شدن شاهنشاه ایران بدست آسیابان در واقع نماد تفرق طبقات فرودست جامعه آن زمان از شاهان و طبقات کهنتر است. چرا که با آن ارج و عظمتی که شاهان ایران در ذهن عوام داشتند به طوری که آنها حتی جرأت نگاه کردن به مهتران اطراف شاه را نداشتند چگونه آسیابانی ساده، انگیزه پیدا می‌کند تا تنها به انگیزه سرقت جواهراتی اندک که به همراه یزدگرد بوده، او را به قتل برسانند. بنابراین می‌توان پنداشت که تفرق از نظام شاهنشاهی ساسانی در میان مردم عادی بقدری گسترده و عمیق بوده که احساس احترام به شاه و عظمت در درون یک فرد را نابود کرده بود، به طوری که نتوانسته مانع وسوسه تصاحب او به جواهرات شود. چرا که بقول مولف کتاب تاریخ کامل ایران: "ایرانیان نوعاً افرادی شاه دوست بودند و حاضر بودند که بخاطر او جان فدا کنند." (رازی - تاریخ کامل ایران ص ۷۵-۹۰).

این البته پدیده بی‌استثنائی و یا فردی نبود چراکه سپاه عرب در تصرف شهرها و روستاهای ایران اغلب از راهنمایی و حمایت ایرانیان سود می‌برد، و الا سپاه بی‌ساز و برگ عرب نمی‌توانست به مقابله با ارتش ایران که مسلح به مدرن‌ترین سلاحهای آنروز بود درآید. شاید بتوان گفت که این گونه رفتار مردم در مقابل بزرگان، بواقع عکس‌العمل آنها در مقابل ستم‌های طولانی بود که دستگاه فرمانروایی کشور بر مردم عادی روا می‌داشت، به طوری که در موارد متعدد رفتار سپاهیان ایران نسبت به هموطنانشان بدتر از رفتار سپاه فاتح بود.

سپاهیان رستم در تدارک نبرد با سپاه عرب براه افتاده در راه به زور گویی به مردم، یعنی ایرانیان پرداختند و به گفته مورخین فرزندان و دارایی‌های ایشان را به ناروا ستاندند و با زنان به زور در آویختند و به میگساری روی آوردند (ابن اثیر ج ۳ ۱۳۶۴). به نوشته ابن اثیر: "مردم

به نزد رستم «فرخزاد» نالیدند و او گفت: ای مردم ایران، به خدا که این مرد عرب راست می‌گفت، بخدا جز کارهایمان ما را به دست دشمن نمی‌سپارد، به خدا که عربان گرچه با این مردمان در جنگند، بهتر از شما با ایشان رفتار می‌کنند (ابن اثیر ج ۳ ص ۱۳۶۴) تاکید از نگارنده این نوشتار.

نظام ساسانی یک کاست طبقاتی مبتنی بر ثنویت به نظر می‌رسد که برخی از منتقدین اسلام که سعی دارند تا آن را به عنوان دینی مملو از خشونت و قهر معرفی کنند، از آنجا که ادعا می‌کنند لائیک هستند، مبدأ تصورات خود را این قرار داده‌اند که گویا با ظهور اسلام بود، که نفوذ دین بر جامعه ایرانی گسترده شد، و پیش از اسلام آوردن ایرانیان نقش مذهب در سیاست و امور اجتماعی اندک بود.

در اسناد تاریخی نه تنها شاهی بر این ادعا نیست بلکه بعکس اسنادی وجود دارد که نشان می‌دهد نفوذ خرافات و دین و طبقه روحانیون بسیار شدیدتر از دوران بعد از اسلام بوده است. مثلاً مؤلف تاریخ کامل ایران می‌نویسد "گرچه رئیس موبدان (مُعبَد) را شاه انتخاب می‌کرد ولی چون تعیین سایر اعضاء آن طبقه بعهد او بود در برابر نفوذ عظیمی داشت قسمی که می‌توان گفت ضمیر پادشاه در دست او بود. (رازی ص ۱۱۳). در تائید این مطلب مورخ مشهور، راوندی می‌نویسد: "طبقه روحانیان در عهد ساسانیان در راس طبقات ممتاز قرار داشتند، قدرت آنها به حدی بود که گاه در مقابل سلاطین پایداری می‌کردند. روسای آنان از میان مغان انتخاب می‌شدند، نفوذ معنوی روحانیان در جامعه آن روز بحدی بود که هرکس از گهواره تا گور، تحت نظارت و سرپرستی آنها بود، اجرای تشریفات مذهبی و هدایت معنوی مردم با آنها بود (راوندی ۱ ص ۲۵).

مبنای مشروعیت قدرت حاکم یعنی شاه در حکومت ساسانی نیز، فره ایزدی و یا همان کارisma بود که آن هم با مذهب حاکم توجیه می‌شد. به همین دلیل هم روحانیون نفوذ بسیاری در ساخت قدرت داشتند تا جایی که قدرت آنها گاه بیش از شاه بود. رازی در تائید این مطلب می‌نویسد:

"پادشاهان ساسانی در ممالک وسیع خود کمال اقتدار را داشتند و تصور نمی‌رود که در ایام آنها مانند دوره اشکانیان مجلس اعیان و روحانیون وجود داشته باشد. نزد این پادشاهان که خود را مظهر کامل می‌دانستند سلطنت و دیعت الهی بوده که به آنها تفویض گردیده تا بر بندگان حکمفرمایی کنند. بدین جهات و چون به زعم خود دارای فره کیانی یا فره ایزدی بوده فوق اراده آنها اراده بی‌متصور نمی‌شد و سمت ریاست بر تمام طبقات حتی روحانیون را داشتند" (رازی ص ۱۱۳). در تائید تفرعن و تکبر شاهان ایران و مناسبات بسیار پیچیده قدرت وی در جای دیگری می‌نویسد: "پادشاهان ساسانی در کمال جلال و عظمت می‌زیستند و روئیت آنها برای بزرگترین اشخاص

هم مقدور نمی گردید. بین او و اطرافیاناش پرده بی حائل بود و شخصی ملقب به خرم باش وظیفه پرده داری داشت." (رازى ص ۱۱۴).

بنابراین وحدت دین و دولت امری نیست که با ظهور اسلام به ایران و فرهنگ آن تحمیل شده باشد، بلکه امری نهاده شده در جامعه ایران بوده است، و آن چنان با ساختار سیاسی و اجتماعی ایران عجین شده بود که، با توجه به پیشرفتگی تمدن ایرانی، در تماس ایران با سایر ملل به سایر جوامع منتقل می شد. وجود همین باعث شده تا نویسندگان مختلف و از جمله مولف کتاب زوال اندیشه سیاسی در ایران به درستی پدید آمدن نظریه شاه آرمانی ایرانشهری در اندیشه سیاسی فیلسوفان مسلمان را با تسلط فرهنگ ایرانی بر فرهنگ عرب توضیح دهد. نظریه شاهی آرمانی ایرانشهری، پادشاه، و حاکم را برگزیده ایزد و نه خلیفه و جانشین پیامبر خدا و یا امامی که با بیعت امت انتخاب می شود، بلکه سایه و منصوب خدا می داند (طباطبایی ص ۱۶۱). استقرار روش سلطنت، با عنوان سلطنت یا عناوین دیگر چون ولایت فقیه، اصولاً با حکام جبار اموی که هیچ مشروعیت دینی نداشتند و به طور خاص از دوران معاویه در میان مسلمانان پا گرفت (۲). معاویه حاکم شام در دوران عمر بود که در جوار امپراطوری روم قرار داشت، و سعی می کرد تا در جاه و جبروت و زرق و برق با رومیان، به بهانه سرفرازی مسلمانان، رقابت کند؛ او نیازمند ابزارهای این رقابت بود ولی به دلیل فقدان وجود زمینه چنین امری در فرهنگ عرب و اندیشه توحیدی، دست نیاز به سوی ایرانیان دراز کرد.

در دوران خلافت عمر بن خطاب، وی در گذری به شام، وقتی دستگاه پادشاهی معاویه را دید از او انتقاد کرد، ولی معاویه در جواب گفت که ما چون با رومیان هم مرز هستیم به تجمل و شکوه نیازمندیم تا ما را دست کم نگیرند (یعقوبی جلد ۲ ص ۱۶۵-۱۶۶، ۱۶۸ و ابن اثیر ج ۵ ص ۲۱۷۴-۲۱۷۵، علامه طباطبایی جلد ۴ ص ۱۹۱-۱۹۶، ابن خلدون ج ۱ ص ۲۱۵).

در میان مورخینی که در مورد تاریخ اسلام و ایران قلم زده اند، از شیعه و اهل جمهور و یا دیگران توافق گسترده وجود دارد که با به قدرت رسیدن معاویه، حکومت بر سرزمین های تحت نفوذ، به سلطنت تغییر شکل یافت و از صورت سابق خارج شد.

جانشینان معاویه، در ادامه سنتی که خود او مبدع آن بود، از ایرانیان نه تنها در امور کشور داری بلکه در استقرار روابطی همچون روابط دربار ساسانی نیز الگوبرداری کرده و به ایجاد آن همت گماشتند. یکی از جانشینان معاویه همیشه به آکراه می گفت که ایرانیان هزاران سال بر ما حکمراندند اما ساعتی به ما نیازمند نشدند و ما صد سال خلافت کردیم یک ساعت از آنها بی نیاز نشدیم (رازى ص ۱۴۰). نفوذ فرهنگ ایرانی در دوران بنی عباس افزایش بیشتری یافت تا آنجا که پایتخت عباسیان به خراسان منتقل شد و بسیاری از شئونات ایرانی در میان آنها راه یافت. این البته استثناء نبود، چراکه پیش از ظهور اسلام، جانشینان

اسکندر در ایران در فرهنگ ایران هضم شدند و حتی در دوران پس از اسلام اقوام مهاجمی چون مغول و تاتار نیز به همین سرنوشت دچار شده، در پروسه فرهنگ پذیری ایرانی قرار گرفته، و به اصطلاح "ایرانی" شدند. همین فرهنگ بود، که رؤسا و خوانین قبایل بیابانگرد را متمدن نموده دستگاه شاهی را برای آنها برقرار و استوار می کرد. و در درون این دستگاه البته دین - توجیهات مذهبی سیاسی ثنویت زردشتی - ولی اینبار در پوشش اسلام نقشی قابل اعتناء بازی می کرد.

با این وصف نه تنها فرهنگ مدنی ایران که دارای فرهنگ مذهبی و طبقاتی زیادی بود، بلکه فرهنگ سیاسی شاه آرمانی ایرانشهری نیز به داخل فرهنگ مسلمانان نفوذ نمود و آن را تحت الشعاع خود قرار داد.

نمونه تضاد بین این درک از سیاست که نزد کدخدایان ایرانی شهر انبار مقبول بود و رفتار جاری خلیفه مسلمان را که حتی در هنگام حکومت علی (ع) در میان ایرانیان شایع بوده و رفتار و برخورد انتقادی این بزرگ مرد تاریخ را می توان در نهج البلاغه دید. هنگامی که دهبانان انبار در مسیر علی (ع) از مرکب های خویش پیاده شده و به پیشبازش می شتابند، علی (ع) از آنها می پرسد که این چه کاری است که کردید؟ گفتند که این آدابی است برای بزرگداشت امیرانمان! در بین ما مرسوم است. امام پس از شنیدن این مطلب به آنها گفت: به خدا سوگند با این عمل زمامداران شما بهره مند نمی شوند، و شما با این کار در دنیا مشقت بر خود هموار میسازید. و در قیامت بدبخت خواهید بود. و چه زیان بار است رنج و مشقتی که که در ادامه اش عذاب الهی باشد و چه پر سود آن آرامشی که با آن امان از عذاب دوزخ باشد (صبحی صالح، کلمات قصار شماره ۳۷، ص ۴۷۵). همچنانکه از این سخن بر می آید، تا دوران علی (ع) چنین سنتهایی در میان اعراب مسلمان رایج نبوده؛ از این رو وقتی آن مثل اعلاى آزادگی و آزادی، رفتار کدخدایان ایرانی را که زمانی بوسیله آن طبقات بالای جامعه را تملق می گفتند مشاهده می کند، به آنها انتقاد می کند. آن هم نه انتقادی تشریفاتی و سطحی، بلکه با روشی عقیدتی به آنها در مقابل رنج دنیا، آنها را به عذاب آخرت بیم می دهد. چنین بیمی قاعدتاً امری گذارا، موقت و عرضی نیست و حتماً بطور عمیق با خدشه دار شدن یک اعتقاد و یک آرمان و مصلحتی سیاسی و اجتماعی ارتباط پیدا می کند. والا علی برای نرنجاندن تازه مسلمانان ایرانی می بایست مراعات حال آنها را می نمود! و به جهت مصلحت شخصی و حکومت مسئله را درز می گرفت. در چهارچوب همین اندیشه است که علی در هنگام برگرفتن مسئولیت رهبری خود را بری از اشکال و انتقاد نمی داند و مسئولیت حکومت را خود به عهده می گیرد و آن را به خداوند یا فره ایزدی حواله نمی دهد (خطبه ۱۶ صبحی صالح ص ۱۵۷).

رفتار علی (ع) دارای معنا و مفهوم اعتقادی و سیاسی است و از روی سهو یا قصور و یا دلخواه از او سر نمی زند. وقتی می گوئیم این رفتار و سلوک مملو از معانی و نکات

اعتقادی است یعنی اینکه در دل آنها نوعی نگرش به خلق، رابطه با انسان ها، سازمان دهی نیروی انسانی، استفاده از منابع طبیعی و بطور کلی نحوه مدیریت و رهبری نهفته است، که با بنیادهای اعتقادی و جهانی بینی معینی سازگاری دارد. به زبان دیگر، به مجموعه جهان بینی و ایدئولوژی دیگر نمی توان عینا به چنین سلوک و رفتاری دست یافت. برای همین هم است که مثلا معاویه و دارو دسته ضد انقلابی و ضد مردمی اموی - گرچه در زیر نام اسلام - هرگز نمی توانند منشاء چنین روابط و مناسباتی باشند؛ هرچند اگر در دستگاه خلیفه دوم که خود به زهد معروف بود، عمری را سپری کرده باشند.

نظام طبقاتی و بندگی ساسانی عامل اصلی گرایش مردم به اسلام

بنا به اسناد تاریخی ملت ایران در زمان ساسانیان بر اساس تعالیم مذهبی به طبقات گوناگونی تقسیم شده بود و انتقال از یک طبقه به طبقه دیگر به ندرت اتفاق می افتاد. به تائید نویسنده تاریخ کامل ایران " انتقال از طبقه یی به طبقه دیگر به ندرت اتفاق می افتاد. ولی چنین به نظر می آید که احدی ممکن نبود جزء طبقه روحانیون گردد مگر اینکه از خانواده روحانی باشد (رازی ص ۱۱۶). در این مورد اغلب توافق گسترده یی بین مورخین و صاحب نظران وجود دارد. و ما علیرغم استفاده از منابع گوناگون با مطلبی که مخالف آن باشد بر نخورده ایم. در تائید همین مطلب راوندی گزارش می کند: " آزادی انفرادی بسته به اراده دولت بود و در حدود دو هزار سال در ایران اثری از آن نبود، بدبختی که ملت در آن غوطه ور بود مانع از آن می شد که بدین فکر پردازد و عدم عدالت اجتماعی را احساس کند (راوندی ۱ ص ۲۷).

راوندی در توصیف جامعه کاست گونه ایران آن دوران و تاثیر آن بر اوضاع طبقات فرودست آن در جای دیگری می نویسد: "در حالی که کشاورزان زیر فشار مالیات و بیگاری، قادر به تأمین مواد غذایی مورد نیاز خود نبودند، فئودال ها و طبقات ممتاز، گندم، روغن، شراب، انواع میوه و گوشت خود را از املاک خود تأمین می کردند و مازاد را در بازار می فروختند (راوندی ۱ ص ۲۷). همین مؤلف در جای دیگری تمرکز قدرت، ثروت و اختیار در تمامی شئون اجتماعی را در دست شاه و درباریان دانسته و این گونه از آن یاد می کند: " مدارک تاریخی نشان می دهد که در طی سلطنت هخامنشیان (غیر از عهد کورش و داریوش) تا آخرین روزهای پادشاهی ساسانی، حکومت ایران نمونه کامل استبداد در مشرق زمین بود که در آن ثروت بیکران و قدرت سیاسی و قضائی در دست اقلیت صاحب امتیاز بود و تأمین وسایل معاش طبقات ممتاز بر روی شانه های بیجان توده محروم قرار داشت " (راوندی ۲ ص ۱۵).

راوندی در ادامه در مورد تفرعن شاهان ساسانی می نویسد: "مخصوصا آخرین شاهان ساسانی به جنونی غرور آمیز مبتلا شده بودند. خسرو دوم خود را چنین میخواند: « انسانی

جاویدان در میان خدایان و خدائی بسیار توانا در میان آدمیان، صاحب شهرت عظیم، شهریاری که با خورشید طالع می شود و دیدگان شب عطاء کرده اوست » * (راوندی ۲، ص ۱۵-۱۶).

این روابط آکنده از برتری طلبی بزرگان و پستی توده ها حتی از چشم نمایندگان اعراب مسلمان دور نمی ماند و می توان آن را از خلال گفتگوی نماینده سپاه عرب های مسلمان با سردار سپاه ایران دریافت: "مغیره بن شعبه پس از مشاهده روابط بین ایرانیان در گفتگو با رستم فرخزاد می گوید: " ما شما را خردمند می انگاشتیم، اکنون نادان تر از شما کس نمی بینیم. از ما تازیان هیچکس دیگری را بنده نیست. گمان کردم شما نیز چنین باشید، بهتر آن بود که از اول می گفتید که برخی از شما بندگان برخی دیگرید (زرین کوب ص ۵۰ به نقل از ابن جریر طبری).

این مطلب در اغلب تواریخ با مضمون واحد ولی به صورت متفاوت آمده است. مثلا در جای دیگری می خوانیم که رستم فرخزاد در مجادله با عربی که در راه به او بر می خورد می گوید: " همانا مردم ایران از هنگامی که اردشیر بر سر کار آمد، روا نداشتند که هیچ کس از فرودستان از کار و پیشه خود بیرون آید و کار و پیشه دیگری برگزیند. چون چنین کسانی از کار و پیشه خود بیرون می آمدند، به ایشان گفته می شد از مرزهای خویش درگذشتند و پا بر سر مهران خود گذاشتند. (ابن اثیر جلد ۳ ص ۱۳۶۸). و یا اینکه "مغیره بن شعبه در گفتگو با ایرانیان می گوید: همانا ما تازیان برده همدیگر نمی شویم و یکدیگر را به بردگی نمی گیریم. گمان من بر این بود که شما نیز مانند ما بر پایه برابری باهم رفتار می کنید. بهتر از این کار این می بود که به من می گفتید که خداوند یکدیگرید. فرودستان گفتند: به خدا که مرد عرب راست می گوید. دهبانان گفتند: به خدا سخنی گفت که هنوز بردگان ما دلباخته آند (ابن اثیر جلد ۳ ص ۱۳۷۸) [تاکید از نگارنده این نوشتار]. البته بردگان نظام ساسانی پیام را درست گرفته بودند، چون پس از شکست سپاه ساسانی بردگانی که در خدمت آنها بود آزاد می شوند (یعقوبی ج ۲ ص ۲۸). آن دهبان ایرانی بر اساس احساس حب ذات و به حکم شعور طبقاتی درست می گفت.

آری این سخنی بود که بردگان و طبقات فرودست ایران دلباخته آن بودند ولی "بالایی ها" که درکی از جهان بدون تبعیض و بدون شرک اجتماعی نداشتند را دشوار بود تا حتی در حسی ترین مراتب به شناختی سطحی از آن برسند. این مطلب را از گفتگوی رستم فرخزاد و یکی از فرستادگان اعراب مسلمان به خوبی می توان دریافت. ذکر نمونه دیگری از این نوع برخورد، درک اعراب تازه مسلمان را بهتر نشان می دهد:

رستم در مکالمه با یکی از فرستادگان عرب از او می پرسد آیا تو سرور ایشان هستی؟ او گفت نه که یکی از ایشانم ولی مسلمانان مانند پیکر یگانه اند و اندامهای تن یکدیگرند. آن را که فروترین ایشان در پناه گیرد، فراترین ایشان پاس بدارد.

رستم پس از این مکالمه با سران خویش خلوت می کند و می گوید: آیا هرگز گفتاری گرامی تر و بشکوه تر و روشن تر از گفتار این مرد دیده اید؟ گفتند: پناه بر خدا که به کیش این سگ تازی گراییم! آیا جامه اش را ندیدی؟ رستم گفت: دروغ از شما! به جامه پیکر ننگرید بلکه به سخن و مغز و اندیشه اش نگاه کنید. عربان جامه ما را خوار می دارند و جان را گرامی (ابن اثیر ج ۳ ص ۱۳۷۰). به نوشته مورخی دیگر رستم فرخزاد حتی در دل خواستار گرایش به اسلام می شود ولی بعلت ترس از همراهِ آنرا آشکار نمی کند (یعقوبی ج ۲ ص ۲۷).

تبعیض شدید مابین طبقات گوناگون، گسیختگی امور و سلطه اختناق فکری و خرافات و سرکوب سیاسی کار را به جایی رسانید که نظامیان ایرانی که افراد آگاه نیز در میان آنها وجود داشت اصولاً روحیه و انگیزه ایی برای دفاع از نظام ساسانی و مرزهای ایران نداشتند. در ارتباط با این موضوع، زرین کوب که داوری اش در امور تاریخی بنا به گواهی خود و قرائن متعدد اغلب زیر نفوذ میهن گرایی شدید و تعصب ضد عربی قرار دارد می نویسد: "لا محاله قرائنی هست که نشان می دهد رستم و دیگر سرداران و پهلوانان امیدی به پیروزی نداشتند. با فساد و خللی که در همه ارکان ساسانی دیده می شد برای رستم دشوار نبود که شکست ایران را در برابر سپاه تازه نفس و بی باک تازی پیش گوئی کند (زرین کوب ص ۵۱).

بی ایمانی و عدم احساس مسئولیت سربازان ارتش ساسانی برای حفظ کیان دولت متبوع خود به قدری است که خود بیش از اعراب برای غارت شهرهای ایران علاقه نشان می دهند! مؤلف دو قرن سکوت در جای دیگری چنین می نویسد: "ایوان (مداین) را لشکریان یزدگرد خود در هنگام گریز غارت کرده بودند! اما فاتحان (عرب) آنها را ذنبال کردند و مالهای غارتی را بازستاندند! (زرین کوب ص ۵۶) [تاکید از نگارنده این نوشتار]. این فقدان روحیه و بی ایمانی، به نظامیان ختم نمی شود و گویا به طرز گسترده بی در بین مردم شایع بوده است، و از آنجا به نظامیان سرایت نموده. چراکه باز هم به نوشته زرین کوب "شهرهای دیگر ایران چون شوش و شوش همگی بدون مقاومت و حتی با همکاری اهالی شهرها تسلیم شدند" زرین کوب ص ۶۲، نگاه کنید همچنین به ابن اثیر ج ۳] تاکید از نگارنده این نوشتار].

اقبال آشتیانی در تأیید همین مطلب می نویسد: "رستم فرخ زاد با وجود کثرت عدد ابداء حرکتی نکرد مثل اینکه انتظار داشت که لشکر اسلام که جماعتی قلیل بیش نبودند بر او حمله کنند در صورتیکه بعقب راندن عرب و ریختن ایشان بآن طرف که فرات که حد طبیعی ایران و از همه جهت برای دفاع شایسته بود با صرف مختصر تدبیر و کارآگاهی چندان اشکالی نداشت اما بدبختانه دل لشکریان ایران بر اثر جنگهای خسرو پرویز و انقلابات بعد از او و از میان رفتن مردان کاری، مرده بود و سرعت پیشرفتی که در طی زمانی قلیل اسلام و عرب به آن توفیق یافته بودند همه را مبهوت و ناامید می داشت (اقبال ص ۵۲) [تاکید از

نگارنده این نوشتار].

این امر البته استثناء نبود، چرا که حتی سپاه روم نیز که قریب یک چهارم میلیون بودند در مقابل سپاه ۵ هزار نفری مسلمانان، یعنی نیرویی که ۵۰ برابر کوچکتر از آن بود، به خواری شکست خوردند. اقبال می نویسد: "فتح یرموک که اولین واقعه تاریخی خلافت عمر است و در آن ۵۰۰۰ مسلم بر ۲۴۵۰۰۰ رومی غلبه یافتند کمال ضعف دولت روم را که در این مقام با ایران همسایه و رقیب دیرین خود در یک عرض بود بر مسلمین ظاهر و بایشان اطمینان داد که فتح ممالک رومی دیگر با اشکالی مصادف نخواهد شد، چنانکه کمی بعد فتح قادسیه عین همین اطمینان را به ایشان در مقابل سپاه ایران داد" (اقبال ص ۵۷ همچنین در تأیید این مطلب نگاه کنید به ابن خلدون ج ۱ ص ۱۶۸).

ابن خلدون در تبیین اوضاع و شرایط اعراب مسلمان و روحیه بالای آنها که تا پیش از ظهور اسلام در جنگهای فرساینده با خود مشغول بودند، را سخت کوشی، جدیت، روحیه صرفه جویانه و اخوت می داند و تحکیم "عصبه" (۳) ما بین آنها، تحت تأثیر دین جدید، می داند (ابن خلدون، ج ۱ ص ۲۱۶). بواقع علت شکست نظامیان دولتهای استعماری آن زمان، چون دوران ما، بیش از آنکه معلول تعادل قوای نظامی باشد، حاصل "انتقال پیام نو" و روحیه شورشی و عدالت طلب ستمدیدگان داخل کشور بود که مایل به جنگ برای بقای جامعه طبقاتی حاکم نبودند.

بنا به نوشته اغلب تاریخ نگاران و از جمله یعقوبی (جلد ۲ ص ۲۹) سپاهیان ایران پیش از یورش سپاه اعراب از پیش روی آنها گریخته علیرغم سلاح و تجهیزات بسیار بهتر تاب مقاومت در مقابل آنها را در خود نمی دیدند. در توضیح همین مطلب به گفته زرین کوب، فتح نهاوند، تلاشی قطعی ارتش ساسانی را به همراه داشت: در واقع این فتح نهاوند، در آن روزگاران پیروزی بزرگی بود. پیروزی قطعی ایمان و عدالت بر ظلم و فساد بود. پیروزی سادگی و فداکاری بر خودخواهی و تجمل پرستی بود (زرین کوب ص ۷۳).

با سقوط دولت ساسانی روابط جدید سیاسی که بر اساس مسئولیت رهبران نسبت به مردم بود در مدت کوتاهی در مناطق ایرانی نشین مستقر شد، به طوری که می شد آن را به شکل مادی و عملی و در مناسبات میان انسانها دید. زرین کوب در مقام مقایسه حکام ایرانی و حاکمان جدید، سلمان پارسی- سلمان پاک که پیامبر بزرگوار اسلام به حق او را از زمره اهل خانه اش نامید- را برای نمایش اوضاع جدید به تصویر می کشد: "سلمان فارسی که بعدها از جانب عمر به حکومت مدائن رسید نان جوین می خورد و جامه پشمین می پوشید. از اسباب دنیوی نیز جز دواتی و لوله گنی نداشت. در روزگاری که مردم ایران خسروان خود را تا درجه خدایان می پرستیدند و با آنها از بیم و آرم روی می کشیدند، چنانکه در آتشگاه ها رسم بود، عربان ساده دل و وحشی طبع با خلیفه پیغمبر خویش، که امیر آنان بود در نهایت سادگی سلوک می کردند. خلیفه با آنها

در مسجد می نشست و رای می زد و آنها نیز بسا که سخن وی را قطع می کردند و بر وی ایراد می گرفتند و این شیوه رفتار و اطوار ساده ناچار کسانی را که از احوال و اوضاع حکومت خویش به ستوه بودند بر آن می داشت که عربان و ائین تازه آنها را به دیده اعجاب و تحسین بنگرند (زرین کوب ص ۱۷۴) [تاکید از نگارنده این نوشتار].

آنچه از این جملات بر می آید، این است که پیام نویسی (۲) که در بطن روابط و سلوک موج می زد ناگهان ایرانیان را از عمق خواب دیرینی که بودند بیدار آورد. آنها را مبهوت روابط و مناسبات جدیدی که کرامت بنی نوع بشر و برابری انسانها محور آن بود، نمود که تا پیش از این از آن حتی بویی هم به شامه آنها نخورده بود. از این رو به شدت شیفته و خواهان آن شدند. شواهدی متعدد برای این مدعا وجود دارد؛ از جمله مولف تاریخ کامل ایران، بر خلاف عقیده زرین کوب که در نوشته اش همواره در جستجوی اثبات "دوقرن سکوت" در ایران، بر اثر حمله "تازیان" است، می نویسد: پس از واقعه قادسیه قریب ۴ هزار نفر از دیلمیان به کیش اسلام درآمده عربها را در جنگ جلولا امداد نمودند- چند قرن پس از اسلام آتشکده هایی در سراسر ایران بر پا بود و ادبیات پهلوی از بین نرفته معذک زردشتیان با اینکه در اجرای مراسم دین خود با پرداخت جزیه آزاد بودند گروه گروه بخلعت دین اسلام مشرف می شدند (رازی ص ۱۳۸). همین نویسنده افراد سرشناس و گروه های مشهور متعددی را نام می برد که صدها سال پس از ظهور اسلام، نه به اکراه بلکه به اختیار خود به اسلام گرویدند (رازی ص ۱۳۹). از سوی دیگر در واقع امر، در اسناد تاریخی قرائن و شواهدی وجود ندارد تا عکس این مطالب را نشان دهد بنابراین می توان نتیجه گرفت که به نوعی در مورد این مطالب بین تاریخ نگاران و اهل فن اجماع وجود دارد.

فشرده کلام:

در پایان بحث به اختصار به نتایج مطالب فوق اشاره می شود:

جامعه دوران ساسانی جامعه یی به شدت شرک آلود (مذهب شرک) و طبقاتی بود، این جامعه از مذهبی که مبنای آن حکومت مطلقه شاه به کمک طبقه روحانیون بود، به مذهبی گرایید که رهبر مذهب رسما و عملا جز بنده یی از بندگان خداوند نبود. در چنین مذهبی تا صدها سال بعد متولی رسمی و طبقه متمایزی بنام روحانیت وجود نداشت. یکی از اولین خواستگاه های روحانیت بعنوان یک گروه اجتماعی متمایز ایران شد، که پیش از ظهور اسلام با چنین روابطی آشنا بود.

رابطه انسان و خداوند که تا پیش از آن بر اساس یک طبقه مذهبی کاستی مرکب از روحانیون اداره میشد پس از آن دگرگون شد به گونه یی که دیگر نیازی به طبقه روحانی احساس نمی شد، به همین دلیل در اسلام محمدی و علوی جایگاه ممتازی برای روحانیون و یا دانشمندان دینی نمی بینیم. حتی تا سده های نخستین ظهور اسلام از چنین گروه ممتازی خبری نیست. در نتیجه، سیاست حکومت

های مسلط بر ممالک مسلمان نشین عملا بدون حضور قشر متمایزی بنام روحانیت اعمال می شد. اغلب دانشمندان دینی و حتی آنان که فقه آنها بعدا به عنوان راه و رسم آنها از سوی اهل سنت و جماعت پذیرفته شد، و بعنوان مثال ابوحنیفه و مالک ابن انس تحت تعقیب خلفای اموی و عباسی بودند به وسیله آنها سر به نیست شدند. و داستان رهبران انقلابی شیعی (که درودشان باد) البته جای خود دارد و بحث پیرامون آن فرصت دیگری را می طلبد. به عبارت دیگر دستگاه جباریت خلفای اموی و عباسی بیش از آنکه دینی باشد، هرچند که از نام دین بهره می برد ولی عملا غیر دینی و سکولار بود.

رابطه بین رهبران و مردم در ایران که تا پیش از ظهور اسلام بر اساس رابطه خدایگان و بنده شکل گرفته بود بر اثر ظهور اسلام و گسترش تعالیم آن به رابطه انسان و انسان بدل شد. مشروعیت مذهبی و موروثی که جوهره تمامی انواع مشروعیت بود جای خود را به مشروعیت بر اساس عمل صالح و تقوی داد. این نوع مشروعیت البته نسبی است و تابعی است از رعایت تعهدات نسبت به خالق و خلق و احترام به مقررات و قوانین.

سقوط دولت ساسانی بیش از هرچیز به دلیل تعارضها و کشمکشهای داخلی آن رخ داد و تهاجم اعراب مسلمان تنها به کمک قیام های داخلی ایرانیان شورشی بود که به تلاشی حکومت ساسانی انجامید. با توجه به ضعف شدید نظامی و اقتصادی اعراب از سویی و قدرت نظامی و اقتصادی ایران، صرف تهاجم نظامی اعراب به هیچ وجه نمی تواند شکست دولت ساسانی و گسست نظام اجتماعی ایران را توضیح دهد.

ظهور اسلام در ایران قید و بندهایی را که نظام طبقاتی و استعماری پیشین بر آن تئیده، و سد راه پویایی آن بود را درید و راه را برای تحول جامعه در ایران و منطقه خاورمیانه فراهم آورد. بقای دولت ساسانی بر قدرت بواقع مانع و سد هر نوع تحرکی در ایران و منطقه بود که با تلاشی آن قیام های ملی و مردمی آغاز شد. تثبیت این دولت که در دورانی طولانی بر مقدرات ایرانیان و سایر ملل منطقه حاکم بود، بواقع سدی در مقابل دگرگونی های اجتماعی محسوب می شد.

با ظهور آئین یگانگی و برابری متناظر با پذیرش درک جدید از رابطه خداوند و انسان و پذیرش نزدیکی خداوند از رگ گردن به انسان و بی واسطگی رابطه با او رد هرگونه واسطه بین خداوند و انسان، هرم طبقاتی جوامعی را که به نحوی با اعراب مسلمان در تماس بودند، درهم شکست و قدرت از راس هرم به پایه آن منتقل شد. این درک جدید بر سازمان بندی جامعه و نحوه مدیریت بر مناسبات انسانها سایه افکند و قدرت را به میان توده مردم آورده، محرومین را بر مقدرات و سرنوشت خود حاکم نمود.

پذیرش نکات فوق در بطن خود به این معنا است که محور مباحث مربوط به تحول ایران به سمت دمکراسی و توسعه، از آنچه امروز از سوی گروهی در میان مخالفین رژیم پذیرفته شده، عوض شده و موانع استقرار مردم سالاری و

توسعه می‌بایست نه در ایده‌های مکتب یگانگی و برابری بلکه در فرهنگ ایرانی جستجو شود.

توضیحات و فهرست منابع و ماخذ :

۱- جزیه، معرب پارسی گزیت از جمله مقرراتی بود که ایرانیان زردتشتی نیز نسبت به اتباع سایر ادیان و ملل روا می‌داشتند و امری نبود که با ظهور اسلام پیدا شود(از جمله نگاه کنید به رازی در تاریخ کامل ایران).

۲- برای بحث مبسوط پیرامون درک مسلمانان نخستین از تفاوت خلافت و سلطنت رجوع کنید به فلسفه تاریخ ابن خلدون از محسن مهدی، به ترجمه مجید مسعودی، چاپ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، سال ۱۳۷۳، بخصوص بخش پنجم از این کتاب.

۳- عصبه در ادبیات ابن خلدون به معنی همبستگی است به نظر او همبستگی دارای انواع مختلفی است که بعضی بر سنت، بعضی بر هم‌خونی و بعضی دیگر بر حمیت دینی بنا می‌شود. برگردان این واژه در جامعه‌شناسی مدرن به گفته برخی همان علقه اجتماعی و یا صورت همبستگی جمعی است که دارای انواعی است و هر نوعی دارای اثر معینی است.

۴- قرآن مجید پیام توحید و یگانگی را که همواره بوسیله پیامبران ابلاغ می‌شده " یاد نوین " ذکر مُحَدَّث " می‌نامد. بنابراین پیشگامان نخستین نوگرایی دینی پیامبران هستند که در هر مرحله که غبار کهنگی و شرک بر آینه درخشان آئین توحید می‌نشست به این امر قیام می‌نمودند. نوگرایی دینی امری ذاتی و درونی منظومه دین است، بنابراین، امری خارج از آن و عرضی نیست که مثلاً بواسطه عوامل خارجی و در سمت و سوی آن حادث و هدایت شود.

سوره‌های انبیاء آیه ۲ و سوره شعراء آیه ۵. گویا قرآن روحیه عدالت طلبی را پیامی می‌داند که همیشه مطرح بوده و از این جهت دارای جنبه بی‌کهنه است ولی از سوی دیگر این پیام همواره در دورانهای مختلف به اشکال گونه‌گون مجدداً مطرح شده است و این جنبه نو آن است. این گونه استفاده از ترکیب متضاد کلمات در زبانهای دیگر نیز وجود دارد.

۵- در میان این محرومین صالح و با تقوا که به مراتب عالی مدیریت جامعه آن روز رسیدند چهره بلال حبشی برده زنگی (فرماندار مکه)، سلمان پاک، ایرانی مهاجر (فرماندار مداین)، عمار یاسر فرزند کنیز عرب (فرمانده سپاه و سپس فرماندار کوفه)، زید بن حارثه و بلکه صدها نفر دیگر را می‌توان مشاهده نمود. جذابیت این ترکیب اعجاب‌آفرین از گونه‌گونی ملیت، نژاد و طبقه اجتماعی برای سامان دادن مدیریت جامعه آن روز همانا مثل اعلاّی آیه " ای انسانها ما شما را از نر و ماده بی‌آفریدیم و بر ملل و قبایل بر نهادیم پس برترین شما نزد خداوند با پروا ترین شما است " (سوره حجرات) در عمل رومزه و جامعه است. به یاد بیاوریم جوامع به اصطلاح پیشرفته دنیا را که هنوز پس از ۱۵۰۰ سال با تمامی پیشرفت مادی در ایجاد

چنین نمونه بی‌دارای مشکلات زیادی هستند.

فهرست ماخذ و منابع :

۱- ابن اثیر، عزالدین، تاریخ کامل. ترجمه از دکتر محمد حسین روحانی - انتشارات اساطیر، تهران - ۱۳۷۰.

۲- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمه، من کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر- بیروت - موسسه الکتاب الثقافیه- ۱۹۹۴. ۳- اقبال آشتیانی - عباس - تاریخ مفصل ایران - کتابخانه خیام، تهران - بی تا.

۴- رازی، عبدالله - تاریخ کامل ایران - انتشارات اقبال - چاپ نهم، تهران، ۱۳۷۱.

۵- راوندی، مرتضی (۱) - زندگی ایرانیان در خلال روزگار، بخش از انتشارات زوار، تهران، سال ۱۳۶۲

۶- راوندی، مرتضی (۲) - سیر قانون و دادگستری در ایران - نشر چشمه، تهران - ۱۳۶۸.

۷- زرین کوب، عبدالحسین. دو قرن سکوت. تجدید چاپ ۱۳۶۸ - انتشارات نوید - آلمان غربی.

۸- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی ایران-تهران - ۱۳۶۲.

۹- طباطبایی، جواد- زوال اندیشه سیاسی در ایران - انتشارات کویر، تهران- ۱۳۷۳

۱۰- طباطبایی، محمد حسین- تفسیر المیزان- ترجمه تفسیر المیزان- ترجمه: محمد باقر همدانی- انتشارات اسلامی، تهران- بی تا.

۱۱- صبحی، صالح- شرح نهج البلاغه، از سخنان علی (ع)- انتشارات هجرت، قم - ۱۳۹۵ هجری قمری

* عبور: عبور در لغت به معنی گذر از حالی به حالی است، عبرت در اصطلاح به معنی گذر از آنچه معلوم است به آنچه مجهول است اطلاق می‌شود (المفردات فی غریب القرآن)، از راغب اصفهانی در ذیل ماده عبر) صدرالدین شیرازی بر اساس مشرب خود در مفاتیح الغیب می‌نویسد که عبرت یعنی عبور از ظاهر به باطن و لفظ به معنا، و از اعراض به جواهر.



به بهانه یک خبر!

رساله های آخوندی هم کامپیوتری شدند!

رادیوی رژیم در تاریخ ۱۹۹۶/۲/۱۴ خبر دلنشین و هیجان آوری را برای «مؤمنان» پخش کرد. طبق این خبر نرم افزار جدیدی که حاوی رساله های خمینی، اراکی، خوئی و گلپایگانی است، تولید و به بازار عرضه شده است. گوینده این خبر گفت: مراجعه کنندگان با تهیه این نرم افزار به سادگی می توانند مشکلات شرعی و دینی خود را حل کنند! وی همچنین افزود که تصاویر متعددی در این نرم افزار جای گرفته اند که استفاده کننده می تواند به وسیله آنها به سهولت به مطالب مورد نظر دست رسی پیدا کند. بنا به همین خبر، تهیه و تولید این نرم افزار حدود یک سال به طول انجامیده است. اعلام چنین خبری ما را به شک انداخت که نکند افکار اخوندها نیز متناسب با عصر کامپیوتر، کامپیوتری و مدرن شده باشد و ما بی خبر باشیم. نکند محتوای رساله ها به کلی تغییر یافته باشد و ما از قافله تمدن آخوندیسم عقب افتاده باشیم. آخر طی سال های اخیر عده بی به طور مرتب تبلیغ می کنند که رفسنجانی مدرن شده و سردمدار جناح راست مدرن است و... گفتیم نکند رساله نویس هایشان (به اصطلاح مراجع تقلید) هم مدرن شده باشند و دیگر از «احکام حیض و نفاس و احکام تخلی (بول) و غائط کردن» و نحوه رفتن به مستراح» و... ننویسند. برای پاسخ به این موضوع، مدتی تحقیق کردیم تا بالاخره موفق شدیم به شماره ۱۸ (فروردین و اردیبهشت ۷۵) مجله بی به نام بصائر که خود را «فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اعتقادی» می نامد، دست یابیم. این مجله چند پرسش شرعی (رساله بی) که خیلی هم تازه و نو است را از یک به اصطلاح «آیت الله» «استفتاء» کرده است. ما نیز برای اینکه خوانندگان گرامی از مزایای این جواب های علمی بی بهره نمانند، عین آنها را چاپ می کنیم تا مبدا خدای ناکرده در این فرنگ «ایمان» سوز! دچار مشکلات شرعی شده باشند! مطالعه این «استفتائات» از «آیت الله» مربوطه نشان می دهد که آخوندها واقعا مدرن شده اند و به مسائل خیلی «مدرنی»! چون رب، کراوات، پاپیون، ماشین ریش تراشی، رقص و... نیز توجه دارند! فقط بعضی جاها به نظر می آید از زمان ما هم خیلی جلوتر رفته باشند. چون آیت الله فوق گویا در زمان حاضر حضور ندارد و نمی داند که در کشور ما پولی به نام «درهم» هیچ محلی از اعراب ندارد! اما همانطور که گفتیم شاید آینده بینی کرده باشد. دنیا را چه دیدی شاید همزمان با سایر پیشرفت های آخوندی، واحد پول ایران هم پیشرفت! (ببخشید تغییر) کرد!

متنی را که پیش رو دارید بخش سوم از جدیدترین استفتائات مراجع عالیقدر جهان تشیع پیرامون مسائل و موضوعاتی است که اغلب برادران و خواهران دینی به نوعی با آن مواجه می باشند.

مجله بصائر در بستر اهداف و رسالت خود و به منظور مساعدت مخاطبین گرامی خصوصاً مبلغان دینی و در جهت پاسخگویی به سؤالات و مسائل رایج مردم بویژه جوانان مسلمان سعی دارد با چاپ و انتشار برخی از این استفتائات گامها مؤثری در این زمینه بردارد. در این شماره استفتائاتی از حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی را می خوانیم.

- نظر حضرت تعالی درباره شنیدن موسیقی و ترانه چیست و اساساً ملاکی برای تشخیص غنای حرام از حلال وجود دارد؟ آیا بین موسیقی نوین با سنتی فرقی است؟

بسمه تعالی

هر کیفیتیه که موجب تهییج و اطراب و توام با ترجیع باشد و مناسب با مجالس لهو و لعب باشد حرام است و در صورت شک محکوم به حلیت است و فرقی بین سنتی و نوین نیست.




بسمه تعالی
هر کیفیتیه که موجب تهییج و اطراب و توام با ترجیع باشد و مناسب با مجالس لهو و لعب باشد حرام است و در صورت شک محکوم به حلیت است و فرقی بین سنتی و نوین نیست.

- اخیراً در میان برخی از جوانان لباسهایی مد شده که از کشورهای اروپایی و بلاد بیگانه ارائه می‌گردد (مانند رپ و...) نظر به اینکه پوشیدن این لباسها عرفاً از مصادیق تشبیه به کفار است آیا حلال است یا حرام؟

بسمه تعالی
ترویج کفار مخصوصاً در شرایط فعلی که کثیری از آنها علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و بلکه علیه اسلام بطور کلی فعالیت دارند جایز نیست.


بسمه تعالی
ترویج کفار مخصوصاً در شرایط فعلی که کثیری از آنها علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و بلکه علیه اسلام بطور کلی فعالیت دارند جایز نیست.



- تراشیدن صورت با تیغ یا ماشین که مانند تیغ باشد حلال است یا حرام؟

بسمه تعالی
احتیاط و جویبی آن است که از آن اجتناب شود.


بسمه تعالی
احتیاط و جویبی آن است که از آن اجتناب شود.



- نگاه کردن به فیلمهای تلویزیون که زهای بی حجاب و آرایش کرده را نشان می‌دهد، حلال است یا حرام؟ پخش این فیلمها جایز است یا خیر؟

بسمه تعالی
اگر موجب تهییج و تحریک شود و به قصد لذت انجام گیرد جایز نیست.


بسمه تعالی
اگر موجب تهییج و تحریک شود و به قصد لذت انجام گیرد جایز نیست.




- زدن کروات یا پاپیون یا دیگر اموری که انسان را متشبه به کفار می‌کند حلال است یا حرام؟

بسمه تعالی
اگر موجب ترویج کفار باشد جایز نیست.

بسمه تعالی
اگر موجب ترویج کفار باشد جایز نیست.



- اشیايي که پيدا مي‌شود در چه صورتي لازم به تعريف نيست و در چه صورتي بايد براي پيدا کردن صاحبش تلاش کرد، در زمان معاصر وضعيت تعريف چگونه است؟

درهم حسب ظاهر
 قيمت آن در اول بگيريم
 كميته ل طهر فاعلم
 ابراهيم


بسمه تعالی
 اگر هم از درهم باشد می‌تواند از مالک گند و لازم نیست تعریف نماید و اگر با اندازه درهم باشد لازم است تعریف نماید در زمان حاضر از طریق روزنامه‌ها و کثیرالانتشار و یا از طریق رادیو و تلویزیون در صورت امکان، بهترین راه تعریف تحقق پیدا میکند. و درهم به حسب ظاهر قیمت آن معادل یک دهم مثقال طلای خالص مسکوک است.

بسمه تعالی
 اگر کمتر از درهم باشد می‌تواند آنرا تملک کند و لازم نیست تعریف نماید و اگر به اندازه درهم باشد لازم است تعریف نماید و در زمان حاضر از طریق روزنامه‌های کثیرالانتشار و یا از طریق رادیو و تلویزیون در صورت امکان، بهترین راه تعریف تحقق پیدا میکند. و درهم به حسب ظاهر قیمت آن معادل یک دهم مثقال طلای خالص مسکوک است.

- آیا جایز است برای امور آموزشی در دانشگاه، پسران و دختران جوان در یک کلاس مقابل همدیگر و یا عده‌ای از پسران جوان پشت سر دختران جوان بنشینند؟

بسمه تعالی
 صرف نظر از مشکل شرعی که در این مورد وجود دارد کیفیت مزبور مانع از رسیدن به مسائل علمی و رشد و تعالی خواهد بود.

محمد خاتمی


بسمه تعالی صرف نظر از مشکل شرعی که در این مورد وجود دارد کیفیت مزبور مانع از رسیدن به مسائل علمی و رشد و تعالی نخواهد بود.

اشاره:
 متن ذیل از دفتر عقیدت آیت الله العظمی حاج شیخ جواد تبریزی به دستمان رسیده است که توجه خوانندگان را به آن جلب می‌نماییم:

در شماره مجله ۱۴ و ۱۵ آذر و دی ماه سال ۱۳۷۴ مجموعه‌ای از استفتانات آیت الله العظمی تبریزی به چاپ رسید که یکی از استفتانات [ارسالی این دفتر] ناقص و بدین جهت تصحیح می‌شود.

آیا رقص زن برای مردان نامحرم یا زنان دیگر جائز است؟ رقص مرد برای زنان محرم یا مردان دیگر چگونه؟

بسمه تعالی

رقص زن بر مرد نامحرم بلکه محرم حرام است و رقص او بر شوهرش یا بر زنان در مجالس عروسی و مثل آن مانعی ندارد و رقص در غیر این موارد لهو است و سزاوار است که مؤمن از لهو اجتناب کند. والله العالم

جواد تبریزی


بسمه تعالی
 رقص زن بر مرد نامحرم بلکه محرم حرام است و رقص او بر شوهرش یا بر زنان در مجالس عروسی و مثل آن مانعی ندارد و رقص در غیر این موارد لهو است و سزاوار است که مؤمن از لهو اجتناب کند والله العالم

م . هدایت

طالبان : عسرت و ارتجاع قبیله‌ای در افغانستان

- دو گزارش

در جریان تحولات اخیر افغانستان، نام طالبان، بیش از پیش بر سر زبان‌ها افتاد و توجه جهانیان را برانگیخت؛ از آنجا که افغانستان در همسایگی ایران است، تحولات این کشور و یا چگونگی سمت و سوی این تحولات، برای ما اهمیت خاصی پیدا می‌کند. بویژه اینکه قدرت‌گیری طالبان با توجه به فاکتورهای موجود، خود تهدیدی بالقوه برای میهن ما محسوب می‌شود.

افغانستان ۲۰ میلیون نفر جمعیت دارد که شامل اقوام گوناگونی از جمله پشتون، دری (شاخه‌ای از زبان فارسی) و ترکی است و مذهب‌شان نیز شیعه و سنی می‌باشد. در سال ۱۹۷۹ شوروی در چارچوب سیاست غیر اصولی خود مبنی بر ایجاد و تشکیل مکانیکی دولت‌های به اصطلاح کمونیستی به افغانستان لشکر کشید و بیش از ۱۰ سال این کشور را آماج تهاجمات و تاخت‌و‌تازهای تجاوزکارانه خود قرار داد و مشکلات جبران‌ناپذیری را به مردم استقلال‌طلب و سرکش افغانستان تحمیل نمود. در سال ۱۹۹۲ شوروی در افغانستان شکست خورد و با تن دادن به فضاخت و آبروریزی جهانی و بدون هیچ نتیجه‌ای، ناگزیر نیروهای خود را از افغانستان بیرون برد. افغانستان اما بار دیگر صحنه جنگ‌های داخلی و درگیری‌های خونین جناح‌ها و دستجات قبایل مختلف واقع شد که ضایعات و تلفات کمتر از جنگ با شوروی نبود.

پس از عقب‌نشینی شوروی، دولت کمونیست نجیب‌الله سقوط کرد. وی قصد داشت به اتفاق برخی از همراهانش از طریق فرودگاه کابل بگریزد اما موفق نشد و به دفتر سازمان مللدر کابل پناهنده گردید. در ۲۷ سپتامبر ۹۶ زمانی که شبه نظامیان طالبان وارد کابل شدند، به عنوان اولین اقدام پس از تصرف پایتخت، نجیب‌الله و برادرش را از دفتر سازمان ملل بیرون کشیده و بطرز فجیع و وحشتناکی تیرباران کرده و سپس جنازه‌هایشان را به دار کشیدند.

با اینکه طالبان همه جا خود را و اهداف خود را با نام دین معرفی می‌کنند بایستی تأکید نمود که هم باورهای طالبان و هم عملکردهای ارتجاعی آنها عمیقاً ضد اسلامی است و با روح اسلام مغایر و بیگانه. ظهور طالبان در افغانستان،

دقیقاً یک ظهور سیاسی و ناشی از نزاع‌های داخلی افغانستان، تضادهای کشورهای منطقه و مسائل بین‌المللی است. و به طور مشخص با حمایت‌های وسیع آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی به قدرت رسیده است.

در فاصله بیرون رفتن شوروی از افغانستان تا ورود طالبان به کابل، این کشور به تدریج در حوزه نفوذ برخی کشورهای مسلمان بویژه ایران و رژیم حاکم بر آن قرار گرفت که حلقه‌ای از شبکه سوداگران مواد مخدر، قاچاقچیان اسلحه و اقدامات تروریستی بین‌المللی را تشکیل می‌داد. فعالین این شبکه از طریق مناطق کوهستانی افغانستان، پیشاور پاکستان و دره بقاع در لبنان به هم می‌پیوستند و عملیات خود را در سطح گسترده بین‌المللی انجام می‌دادند. حمایت آمریکا از طالبان از جمله در این ارتباط و به منظور متوقف ساختن فعالیت‌های این شبکه قابل توجه است. تحلیل‌گران امریکایی بر این باورند که با نظم و نسقی که طالبان در افغانستان بوجود می‌آورد، یکی از حلقه‌های عمده شبکه مذکور از میان خواهد رفت. علاوه بر این آمریکا در چارچوب سیاست تحریم اقتصادی علیه ایران، با همدستی پاکستان و عربستان از طالبان دفاع می‌کند. برای آمریکا نقض حقوق بشر در افغانستان توسط طالبان یا در پاکستان و عربستان و ایران، امر تعیین‌کننده‌ای نیست، آنچه مهم است تأمین منافع امریکاست. لذا آمریکا با اسلامی که مخالف آمریکا باشد مخالفت می‌ورزد. بهمین خاطر سقوط کابل، یک هفته بعد از ملاقات دیپلمات‌های امریکایی با رهبران طالبان در ستاد آنها در قندهار صورت گرفت. گفته می‌شود پیدایش و تقویت طالبان بخشی از استراتژی آمریکا در منطقه و جزئی از سیاست نظم نوین جهانی است.

پاکستان اما از حمایت طالبان دو هدف را جستجو می‌کند: اول، مسلط کردن پشتون‌ها در کابل که نفوذ قابل توجهی در میان آنان دارد. دوم، گشودن راه بازرگانی به سوی بازار نوپای کشورهای آسیای مرکزی. این راه توسط گروهی از فرماندهان جهادی که به راهزنی افتاده بودند، بسته شده بود!

عربستان نیز با این امید حمایت‌های مالی خود را نثار طالبان می‌کند که شاید با مسلط شدن آنها بر افغانستان، یکی از منابع عمده تغذیه مخالفان سعودی بشکند و از میان برود. بدین ترتیب است که منافع آمریکا، پاکستان و عربستان، در افغانستان زیر سلطه طالبان، با هم تلاقی می‌کند. به نوشته نشریه آلمانی اشپیگل، آمریکا قصد دارد راههای تجاری مسدود میان آسیای مرکزی به دریای عمان را از طریق ایجاد محیط امن در افغانستان بگشاید. گشایش این راهها برای پاکستان و آمریکا منافع فراوانی در بر دارد. عربستان نیز در صنایع نفت و گاز آسیای میانه همراه آمریکا سرمایه‌گذاری کرده تا از راه تجارت نفت، مخارج فعالیت خود را در افغانستان تأمین کرده و سودهای سرشار بدست آورد.

پس از ورود طالبان به کابل وزیر خارجه پاکستان جشن گرفت و وزیر خارجه آمریکا از گروه طالبان به منزله «ناجی» و کسانی که افغانستان را نجات می‌دهند نام برد.

حال باید پرسید آنها افغانستان را از دست چه کسی نجات دادند؟ مگر سایر گروه های افغانی همان هایی نبودند که تا دیروز از دست همین امریکایی ها برای مبارزه با روس ها اسلحه و کمک می گرفتند؟

گفتنی است که از دیگر اهداف تقویت و روی کار آوردن طالبان، ایجاد یک قطب قوی و متعصب سنی در برابر شیعه است. در این زمینه هم روزنامه انگلیسی گاردین و هم نشریه اسپیکل نوشتند که سیاست امریکا، ایجاد یک توازن قوای سنی در مقابل شیعه می باشد. واقعیت این است که پیدایش یک قطب متعصب سنی مذهب در شرق ایران، از بابت نظری و نظامی خطری است بیخ گوش ایران که از طرف بسیاری از همسایگان ایران با رضایت تلقی می شود. عربستان در این راه همراه با پاکستان قویا تلاش می کند تا از فشار ایران در جنوب و فعالیتش در خلیج فارس بکاهد.

دارو دسته طالبان - بخصوص عناصر اصلی آن - پس از کودتای کمونیست های حزب پرچم و خلق که تحت حمایت شوروی صورت گرفت، به پاکستان گریخته و در مدارس به اصطلاح علمیه در اردوگاه های پناهندگان افغان در بلوچستان در مرز شمال غربی این کشور که زیر نظر حزب پاکستانی جمعیت علمای اسلامی نزدیک به بی نظیر بوتو قرار دارد، درس می خواندند. گروهی از طلاب مدارس یاد شده حدود ۳ سال پیش به دور هم جمع شده و با استفاده از خستگی مردم از جنگ های مخرب و بی ثمر گروه های جهادی و قتل و غارت مستمر، به بیانیه و با شعار برقراری صلح و ختم جنگ، وارد صحنه شده و به سرعت در بسیاری از جبهه ها رشد کردند؛ طالبان علاوه بر آموزش های مذهبی با تجهیزات نظامی و سلاح های مدرن آشنا شده اند. آنها به مقدار کافی راننده تانک و پرتاب کنندگان موشک در اختیار دارند. بسیاری از جنگجویان طالبان با سلاح های خودکار به خوبی کار می کنند، به حد کافی مهمات دارند و همچنان مهمات بدست آنان می رسانند و این نشانه آنست که این گروه را در پاکستان برای روی کار آوردن در افغانستان از پیش تربیت و آماده کرده اند.

گروه طالبان از همان آغاز، از حمایت های مالی و نظامی امریکا، پاکستان و عربستان برخوردار بود. اگر غیر از این می بود چگونه از میان مشتکی طلبه بیسواد ناگهان خلبانان کارآموده جت های جنگی و رانندگان تانک سر بر می آوردند؟ در اکتبر ۹۴ وزیر کشور پاکستان و سفیر امریکا در اسلام آباد به محل تجمع طالبان در جنوب افغانستان رفتند و با آنها قول و قرارهایی گذاشتند؛ از آن تاریخ به بعد، عملیات نظامی طالبان ابعاد گسترده ای یافت.

طالبان، همچنین مزارع کشت تریاک در جنوب افغانستان را نیز تحت کنترل دارند. افغانستان یکی از بزرگترین کشورهای تولیدکننده و صادر کننده تریاک و هروئین است و سالیانه حدود ۲۰۰ میلیون دلار درآمد این تجارت است. دارو دسته ارتجاعی طالبان در حالی که عکاسی و فیلمبرداری و حتی هوا کردن بادبادک را به اصطلاح حرام می دانند و ممنوع کرده اند اما خرید و فروش و صدور مواد مخدر و تشدید اعتیاد جوانان را مجاز و مباح می دانند!

در مورد خاستگاه اجتماعی طالبان باید گفت که عمدتاً یک جریان قبیله ای با تمایلات شدیداً ارتجاعی و عقب مانده است که در جریان تکوین و رشد خود عمیقاً به نیروی خارجی نیز وابسته شده است. گفته می شود در مدارس که افراد طالبان در آن باصطلاح درس می خوانند، از دروس علمی و حتی زبان انگلیسی نیز خبری نیست. تنها مجموعه ای از قشری گری و سنت های قبیله ای تحت عنوان اسلام تبلیغ می شود. از اینروست که مواضع و عملکردهای طالبان اساساً بر بستری از تعصبات و خصومت ورزی های قومی و کینه توزی های ناشی از درد و رنج و آوارگی، نزاع های طولانی درونی و فشارهای خارجی صورت می گیرد.

لذا باید تاکید کرد آنچه تاکنون طالبان انجام داده اند، از اساس و مطلقاً هیچ ربطی به اسلام نداشته و ندارد. کما اینکه کارنامه ضد مردمی خمینی و دارودسته ارتجاعی او نیز به هیچ عنوان به اسلام مربوط نمی شود. مگر دولت لرزان ریانی نیز پیش از طالبان مدعی اسلام نبود؟ و یا هم اکنون عده ای نمی گویند که خود نجیب الله نیز یک چهارم قرآن را حفظ بوده و دولت افغانستان را اسلامی اعلام کرده بود؟ آنچه طالبان مدعی آنست حتی با سنت های معمول و مرسوم توده های مردم افغان نیز همخوانی ندارد. به نوشته روزنامه فرانسوی لوموند مردم افغانستان قرنهایست که مسلمانند - با همان درکی که از اسلام دارند - و هیچگاه رفتاری شبیه طالبان نداشته اند. طالبان و آخوندهای حاکم بر ایران می توانند هر اسمی که می خواهند و مایلند بر روی خود بگذارند، اما آنان باید بدانند که وصله ناجور و ننگینی هستند که به اسلام نخواهند چسبید. مگر امروزه طیفی از راست ترین جریانات، نیروها و احزاب سیاسی خود را سوسیالیست، کمونیست، مارکسیست و لنینیست نمی نامند؟ از این ادعاها نیز کمترین گردی بر دامان کبریایی آئین های مردمی ننشسته و هرگز نیز نخواهد نشست.

زن ، موجودی نادیدنی

روزنامه تایمز ۱۲ اکتبر ۹۶

دستور داده شده که زنان در خیابان ها نیایند همین جمله کوچک پنهان در یک گزارش خبری ، یعنی فقط تعدادی حروف ، سرنوشت دهها هزار نفر را تعیین می کند. در کابل نیمی از جمعیت اکنون به خاطر زن بودن در خانه ها ، به حال توقیف بسر می برند .

حدود ۱۰ روز پیش ، زنی که جرات کرده بود به بازار کابل در آید ، بخاطر اینکه پوشش او موها و صورتش را بطور کامل نپوشانده بود ، توسط نظامیان طالبان با چوب مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفت . چرا که سر و وضع ظاهری اش [به اصطلاح] اسلامی نبود . او لباس سیاه بلندی به تن داشت اما لباسش تا حدودی تنگ و چسبان بود . سایر زنان نیز جهت استفاده از پوشش نوع طالبان "پرده" تحت فشار قرار گرفته اند . برای بسیاری کسان این کابوسی بود در بیداری . همان کسانی که ، زمانی این شهر را یک شهر لیبرالی فرض می کردند . آنها می

ترسیدند که چنین وضعی باز گردد .

فشارها و سخت گیری های مسلمان های بنیادگرای طالبان تشدید می شود . همین چند هفته پیش من در گوشه ای در یک بیمارستان شلوغ با یک دکتر زن بنام مالیکا ، صحبت می کردم . او به من گفت "بله ، من قصد دارم افغانستان را ترک کنم . همه روزها که من به اینجا می آیم ، این احتمال وجود دارد که به وسیله راکت کشته شوم . من چه می توانم بکنم ؟ ما فقط مقدار اندکی دارو داریم . من فقط مجاز هستم زنان را مداوا کنم . من با اینکه یک جراح هستم ، تنها ، اجازه دارم دندان سازی کنم " .

اکنون دنیای این زن به پایان رسیده . او یکی از نادر زنان تحصیلکرده بی است که همچنان در کابل مانده است . در آن هنگام حداقل ، شغلی داشت . اگر چه دندان سازی ، آن حرفه ای نبود که او درسش را خوانده و یا آموزش هایش را گذرانده و یا آن چیزی است که او تمایل داشت انجام دهد . با این همه او چسبیده بود به حق مسلم خودش برای کار کردن .

حالت و اظهاراتش متفکرانه بود . وقتی در باره چیزهایی که زمانی وجود داشتند صحبت می کرد ، چشمانش مشتاق و آرزومند بود . کابل در دهه هشتاد ، سرشار از زندگی بود . جنگ علیه رژیمی که از جانب شوروی سابق حمایت می شد ، آن را در هم پیچید . اما ویرانی و هلاکت و پریشانی ، نتیجه درگیری های مجاهدین بود و هنوز هم کار این ویرانگری ادامه دارد . او یک زن مسلمان بود ، جوان و عاشق . برنامه داشت فرزندانی داشته باشد . در مورد آینده ، چیزی است که بایستی پس از جنگ به آن پرداخت .

امروزه دانشگاه هایی را که او در آنها درس می خواند ، به ویرانه ای تبدیل شده اند ، و مدارس تعطیل و طالبان مقرر کرده اند که زنان مشاغل خود را ترک کنند . چید روز پس از تصرف کابل توسط طالبان ، من تلاش داشتم با دکتر بریکدی ، تماس بگیرم ، هیچکس نمی دانست که او کجاست . شاید رفته بود به پاکستان ، جایی که بسیاری از زنان تحصیل کرده برای ادامه زندگی و اشتغال خود به آنجا گریخته اند . عده دیگری نیز به نزد اقوام خود به شمال رفته اند . این منطقه تحت کنترل طالبان نیست . عمدتا زنان فقیر ، تحصیل ناکرده و آسیب پذیر باقی مانده اند که بایستی زندگی شان را خودشان به یک نحوی اداره کنند . خدمات درمانی البته ضروری و مفید خواهد بود . اما نه پرستارها و نه هیچ دکتر زنی ، پس از آمدن طالبان اجازه کار ندارد . در تتوری ، طالبان ، تجویز می کنند که پرستارهای زن ، زنان مریض را مداوا کنند . چون زنان نمی توانند دکتر بشوند . در عین حال برای مردان نیز ممنوع است که زنان بیمار را معالجه کنند .

در افغانستان این تنها بیماران نیستند که رنج می برند ، بلکه یکی از بالاترین نرخ مرگ و میر نوزادان متعلق به این کشور است : از هر ۸ نوزاد ، یک نفر . با این همه اکنون نیز مقرر شده زنان باردار ، بدون مراجعه به دکتر و بودن کمک دکتر ، فرزندان خود را بدنیا بیاورند . یک زن از من می پرسید "چرا دنیا ما را بدست فراموشی سپرده ،

زنان بیچاره ما و مردم بسیار فقیر و شوربخت ما را؟" ، این هم یک مبارزه است و هم یک (تمنا) . اما اکنون برای زنان بسیار دیر شده .

طالبان ، تازه ترین جنگ داخلی در افغانستان را به پیش می برد . آن ها غالبا "طلبه های نظامی" خوانده می شوند ، به خاطر اینکه شماری از رهبران آنها در حوزه های مذهبی پاکستان درس خوانده اند . این انفجاری بود که در نوامبر ۹۴ زمانی که شهر قندهار به تصرف آنها در آمد ، اتفاق افتاد . اعضاء طالبان را اساسا افرادی از نژاد اصلی افغان به نام (پشتون) تشکیل می دهند .

سربازان طالبان افرادی بی رحم و افراطی اند . ظرف سه ماه در سال ۹۵ افغانستان را به چنگ خود گرفتند . در ابتدا مورد استقبال قرار می گرفتند . اینک خستگی است ، پس از سال ها جنگ ، ابتدا علیه شوروی مهاجم ، سپس با خودشان . بسیاری از افغانی ها مشتاق صلح و آشتی اند . جنگ داخلی با خود هرج و مرج و بی قانونی به ارمان می آورد . و طالبان به وسیله اجرای سخت گیرانه شریعت ، نظم پیشنهاد می کنند . طالبان حتی بازی شطرنج در خانه ها را نیز قدغن کرده اند . شطرنج نوعی قماربازی محسوب می شود . برخی از تماشا کنندگان ویدئو ، حین تماشا غافلگیر شده ، مورد ضرب و شتم قرار گرفته و در شهر گردانده شدند ؛ سرهای آنها را تراشیدند ، صورت های شان را سیاه کردند ، و کاست ها را به گردنشان انداختند .

امروزه در تازه ترین پیروزی ها ، در مناطق پرت و دور افتاده ، نیروهای طالبان برای یک بار مورد استقبال واقع می شوند ، اما چه بسا که این وضعیت بر اثر اعمال شیوه های سخت گیرانه تغییر کند . کما اینکه چنین تجربه ای در دیگر بخش های کشور ، با پی بردن به ماهیت آنها وجود دارد .

سربازان طالبان از مارچ سال گذشته ، ترور و وحشت را حاکم کرده اند . یعنی از زمانی که پایتخت را به محاصره در آورده و حملات موشکی در حومه جنوبی را افزایش دادند . البته حتی قبل از این نیز زندگی بویژه برای زنان کابل وارد یک دوره سخت شده بود .

در سال ۹۲ در زمان رژیم نجیب اله که توسط شوروی حمایت می شد ، افغانستان رسماً خود را یک دولت اسلامی قلمداد می کرد . (طالبان پس از تصرف کابل به عنوان اولین اقدام جنازه نجیب اله را پس از تیرباران به دار کشیدند تا همه آن را ببینند) . دکتر بریکدا به من می گفت وقتی که انقلاب اسلامی آغاز شد ، زنان از سر ناچاری با برخی فشارهای مشخص مانند پوشیدن حجاب در ملاء عام موافقت کردند . البته این تنها یک واکنش بود . زنان گمان می کردند این فشارها کوتاه مدت و آن هم در زمان جنگ اعمال خواهد شد . آنچه که آنها متوجه نشده بودند این بود که جنگ ، سال ها ادامه خواهد داشت و آخوندها خلأیی را که توسط انهدام مراجع قانونی در مراکز شهری به جود آمده پر خواهند کرد و روز به روز نیز قوی تر خواهند شد . خلاء مورد اشاره بر اثر ویرانی ها به جود آمده بود .

چه خواهد شد .



فرزند او تا به حال بدنیا آمده و اگر همسرش آزاد نشده باشد، به این معنی است که طالبان خانواده او را به تحمل گرسنگی محکوم کرده اند . پیش از این نیز این مسئله ای بود که تلاش کنی تا کاری و شغلی بدست بیاوری تا بتوانی خود را حفظ کنی . امروز البته روز قدغن کردن هاست : ناجیا حتی نمی تواند بودن همراهی یک مرد از خانه به خیابان برود .

تا وقتی که طالبان به شهر وارد نشده بودند ، حداقل یک منبع کمک کننده ای وجود داشت : سازمان زنان افغان یکی از معدود مؤسسات ملی که در جریان جنگ دست نخورده مانده بود . رئیس آن یک پرفسور پیشین حقوق ، با افتخار به من گفت که چگونه زنان به طور گسترده ای گرد آمدند ، با اینکه مرکز تجمع آنان در کابل از هم پاشیده بود . این مرکز نیم قرن پیش بنیان گذاری شد . اولین مرکزی که زنان آزادانه و داوطلبانه به آنجا می رفتند و در باره آینده و برنامه هایی که داشتند صحبت می کردند . در صحن حیاط و در زیر سایه های درختان ، گروه هایی از زنان ، دلواپسی های شان را در ارتباط با حقوق اولیه بشر مطرح می کردند : حق داشتن انتخاب ، حق رفتن آزادانه و بدون ترس به هر کجا و هر وقت که بخواهند . آنها همچنین در باره وجود تهدیدات نیز گفتگو می کردند . این دردناک بود که حق تحصیل و حق ادامه تحصیل را از زنان بگیرند .

آنها می دانستند که چه وضعی خواهد بود . اگر چه در افغانستان ، سیستم پست کار نمی کرد ، ولی رفت و آمدها ، اخبار زندگی در وحشت و ترور طالبان را منتشر می کردند . دکتر بریکدا به من گفت که دو خواهر دارد که در شمال غربی شهر هرات در نزدیکی ایران زندگی می کنند . هرات ، شباهت بسیاری با شهرهای ایران دارد و تا پیش از ورود طالبان ، شهری بود فرهنگی که با هنرش مشهور بود . چیزی که هم اکنون در کابل صورت می گیرد - نوعی از اجبار و تحمیل - در هرات هم انجام می شود . خواهران دکتر بریکدی هم اکنون در خانه های خود به

افغانستان هیچگاه در معرض یک انقلاب جنسی قرار نداشته است ؛ همیشه مردان ، قوانین را وضع و اعمال می کرده اند ، و شوهران تصمیم گیرنده هستند . حتی تعداد کمی نظیر همکاران تحصیل کرده دکتر بریکدا هستند که حاضرند در باره حقوق مشابه برای خود درگیر شوند . دلیل خود دکتر بریکدا برای عدم ترک افغانستان این بود که هنوز شوهرش حاضر به ترک آنجا نیست . او گفت : "من بی صبرانه مایلم که از افغانستان بروم . من می خواهم دختر کوچکم را نیز حفظ کنم " . اما همسرش مخالف بود . و حالا چه بسا دیر شده باشد . می گویند ۲۵۰ هزار نفر از مردم قبل از ورود طالبان به شهر گریخته اند . من هیچ راهی ندارم که بدانم برای دکتر بریکدا و دختر ۵ ساله اش چه اتفاقی افتاده است . دکتر بریکدا زن نسبتا پولداری است ؛ برای زنان فقیر حتی قبل از ورود طالبان به شهر ، زندگی به غایت سخت و طاقت فرسا بود . من با ناجیا احمدی قبل از سقوط کابل دیدار داشتم . همسر او یک معلم بود که ناپدید شده بود ، او به هنگام ورود طالبان بر سر یک موضوع خانوادگی با آنها درگیری داشت . این آخرین چیزی بود که او در باره همسرش شنیده بود . طالبان به همه کسانی که برای دولت کار می کردند ، مشکوک هستند . به ویژه نسبت به معلم ها . همه آموزش ها ، به جز آنچه با قوانین سخت گیرانه اسلام [مورد نظر طالبان] موافق باشد، تهدیدی محسوب خواهد شد .

ناجیا در مورد اینکه چه اتفاقی برای همسرش رخ داده ، چیزی نمی داند . تنها شنیده بود که توسط طالبان دستگیر شده است . خودش نیز به این مسئله باور دارد . اگر چه هیچ مدرک و گواهی در اختیارش نیست . او در یک اطاق خالی همراه دو کودک خردسال و یک عکس رنگ و رو رفته از مرد گم شده اش زندگی می کند .

۲۷ ساله بود اما بسیار مسن تر از آن به نظر می آمد . ۸ ماهه باردار بود بدون داشتن مردی که از او مواظبت کند . در عین ناداری و تنگدستی ، هیچ خویشاوندی در نزدیکی او نبود تا کمکش نماید . وقتی طفلش بدنیا می آمد ، هیچ کمک کاری نداشت . در طبقه فوقانی یک ساختمان زندگی می کرد . کابل ، برق و آب نداشت . بنابراین ناجیا می بایستی دلو سنگین آب را تا طبقه بالا حمل می کرد . هنگامی که من او را دیدم با فروش لباس هایی که با چرخ خیاطی قدیمی اش دوخته بود امور خانواده را می گذراند . او با جسارت در مناطقی که روزگاری مرکز مغازه ها بود ، دکه می زد و مقدار کمی پول در می آورد .

در زمستان گذشته از اینجا و آنجا گزارشاتی می شنیدی مبنی بر خرید و فروش کودکان ؛ شرایط بسیار مایوس کننده ای در کابل بوجود آمده است . ناجیا خیلی تلاش و تقلا کرده تا زنده مانده است . او از من می پرسید : "می توانی تصور کنی که چه وضعیتی بود ؟ بودن شوهرم کمکی بود . او در کارها و نگهداری از بچه ها همکاری می کرد و پول هم می آورد . اما اکنون من هیچ چیز ندارم و به زودی صاحب نوزادی هم خواهم شد . حتی اگر نوزادش بیاید ، غیر ممکن است بتواند فکر کند که آینده

حالت زندانی به سر می برند. هر دو معلم بودند، اما در حال حاضر مدارس بسته شده، رفتن به بازار و مراکز خرید برای زنان متوقف گردیده و اثر اشک هایشان بر نامه هایشان دیده می شود.

هرات در تصرف طالبان به شهری تاریک و بی روح بدل گشته: مردان مسلح با سلاح های سنگین، لباس های مشکی و گشت زنیهای خیابانی. دستور داده شده است مردان بایستی ریش خود را بلند کنند و گرنه با رفتن به زندان روبرو خواهند بود. دزدان، دست و پایشان در ملاء عام قطع می شود. رقص و موسیقی ممنوع است، سینماها بسته و رادیوها فقط اشعار و مطالب مقدس به ویژه تلاوت قرآن پخش می کنند.

گروه های جوان افغانی، در سرزمینی پرورش یافته اند که اکنون علیه خودش در جنگ است. از آنجا که جنگ داخلی از اوایل دهه ۹۰ تشدید شده، بسیاری از سفارتخانه های کشورهای غربی، کارمندان خود را به پاکستان، منتقل کرده، حتی سازمان ملل نیز دفتر خود را بسته و افغانستان را در ممانعت از دخالت همسایگان، تنها به خود وانهاده است. قبل از اینکه طالبان، تلویزیون و دیگر رسانه ها را ممنوع کنند، نفوذ خارجی بر آنها به سرعت کم می شد. تنها نقش و مدل سربازها و آخوندها مانده بود.

در خیابان های کابل، یکبار شاهد مراسمی مذهبی بودم. یک مراسم عبادی و توبه آمیز. جمعیت هیجان زده ای دور گرفته بودند. یک گروه از مردان جوان، خود را با قمه و زنجیر می زدند. آنها بر روی زانوان خود در میان خون نشسته بودند. این قبل از آن بود که برای تظاهرات به خیابان ها هدایت بشوند. با حالتی هیجانی، از خود بی خود شدگی و خستگی بر سر خود می کوبیدند. زنی وجود نداشت اما پسرهای فراوانی در میانشان بود، جوان و احساساتی. به تقلید از بزرگترها به سینه خود می کوبیدند، به طوری که می توانستی سرخ شدگی سینه شان را ببینی. این نسلی بود که بر حسب تصادف، شرایط آن را سخت و خشن ساخته بود و نمونه مشخص آن جنگ های افغانهاست و درگیر کردن های اسلام بنیادگرا. آنها شیعه بودند. سربازان طالبان سنی هستند. با طرز تفکر ویژه بنیادگرایانه با افراط مضاعف.

پیش از این نیز رنج ها و سختی ها عمیقاً وجود داشت. شهر در بدبختی غوطه می خورد. به تخمین سازمان های امدادی قریب ۳۰۰ هزار نفر از گرسنگی رنج می بردند. اکنون نیز جنسیت، یعنی زن بودن یا مرد بودن است که تعیین می کند بمانی یا بمیری. افغانی ها، کابل را شهر زنان شوهر مرده می نامند. ده ها هزار سرباز و مرد غیر نظامی در جنگ کشته شده اند، آنها زنان خود را رها کرده اند تا خودشان، از خود و فرزندانشان حفاظت و سرپرستی کنند. اما اگر زنی سرپرست خانواده باشد، فرزندان او یتیم محسوب خواهند شد. این چه بسا اساسا کنایه نیشدار و گزنده ای باشد مبنی بر اینکه زنان به حساب نمی آیند. این تاثیر دردناکی روی بچه ها دارد به ویژه روی پسران.

در یک محوطه کثیف در خیابانهای دور افتاده کابل من نوجوانی را دیدم به نام عبدالله. پدر او در سال گذشته در یک حمله موشکی کشته شده بود؛ او ۱۲ سال دارد و در میان ۶ فرزند خانواده از همه بزرگتر است. اگرچه مادر عبدالله زنده است، اما او نان آور خانه است. این بدان معنی است که او نمی تواند به مدرسه برود، حتی وقتی که مدارس باز باشد. او در دو جا کار می کند. من او را در گاراژی دیدم. جایی که از ساعت ۷ صبح آنجا کار می کند. لاغر و کوچک تر از سن اش مانده بود. او شاگردی می کرد تا بتواند یک مکانیک بشود. در همانجا شماری از مردان نشسته و در حالی که گپ می زدند کار او را تماشا می کردند. شاید حدود ۲۰ پسر بزرگ تر با او کار می کردند - رنگ یک ماشین کهنه را می تراشیدند و یا برای تعمیر موتور سرشان را تا کمر درون کاپوت ماشین فرو می کردند.

این بچه ها معادل ۲۰ پیسه در هفته دست مزد می گیرند که کفاف زندگی شان را نمی دهد. آنها غروب و پس از ۱۲ ساعت کار به خانه بر می گردند و جوان ترهایشان جدا زندگی می کنند. آنها که نمی توانند چیزی بیابند، ریسک بزرگی را متحمل می شوند.

مناطق وسیعی در کابل دستخوش خرابی و ویرانی شده. ۵ سال پیش، خانه ها در این مناطق سالم و برپا بود. تا اینکه درگیریهای داخلی به خیابان ها کشید. ویرانه هایی که شاید ۶ میلیون مین در آنها کاشته شده باشد. اکثر مردم خطر را می دانند، اما وقتی زمستان فرا می رسد، و تلاش برای پیدا کردن مواد سوختی و غذا سخت می گردد، راهی نمی ماند جز پذیرش خطر (برخوردر با مین) یا تحمل گرسنگی.

در شهر، دختر دکتر بریکدی همراه دوستانش در جشن کنایه آمیز "روز بین المللی کودکان" شرکت کرده بود. چه کسی می داند که امروز آنها در کجا هستند؟ دختر کوچک همچنان در حال رشد و نمو است. آیا او در قرن بیست و یکم زندگی خواهد کرد یا در قرن دوازدهم؟

در گذرگاه درگیری ها

از: لن هانت روزنامه گاردین ۲۲ اکتبر ۹۶

افغانستان، سرزمینی محاط در خشکی، در مرکز آسیا، کشوری فقیر و خسته اما همچنان موضوع و عرصه جنگ ها، توسط فرماندهانی که نمی خواهند شریکی در قدرت داشته باشند.

افغانستان، کشور کشاورزان خرده پا، چوپانان و افزارمندان می باشد. پس از سال ها، یک طبقه متوسط در کابل (پایتخت) و دیگر شهرها به وجود آمده، اما افغانستان به غایت فقیر مانده است. در تمام این قرن، دولت ها متوالیا تلاش می کردند تا تعادلی در زمینه نیازهای آموزش و پرورش و تغییر وضعیت و نقش زنان علیه عادات و رسوم سنتی و مقررات مذهبی به وجود بیاورند. افغانستان،

منطقه ای کوهستانی و بیابانی و از بابت راه های ارتباطی بسیار ضعیف است. درصدی از مردم افغانستان، مردمی خانه بدوش و بدوی هستند اما درصد بیش از اینها را، آوارگان و پناه جویان تشکیل می دهند.

تجاوز شوروی

در ۱۹۷۹ شوروی، افغانستان را مورد تاخت و تاز و تجاوز قرار داد تا چوب زیر بغلی باشد برای دولت کمونیستی که در سال ۷۸ سر کار آمده بود. این توضیحی است بر جنگ هایی که دوران آن پایانی ندارد. در کشور اگر همه جا تحت تاثیر جنگ قرار نداشت اما همه نقاط را سلاح به وفور فرا گرفته بود. تا سال ۷۹ تثبیت اتوریته دولت کار مشکلی بود. کینه کشی های محلی و نیز هواداری از دولت واقعیت های زندگی بود. اگر چه تغییرات قابل توجهی بخصوص در شهرها وجود داشت.

در زمان تجاوز شوروی در سال ۷۹ و اعمال سیاست های مدرنیزه کردن، بدون توجه به مردم توسط دولت کمونیستی، افغانی ها را به طور جدی سیاسی کرده بود. البته بدون اینکه این پروسه تا اینجا هیچ فایده ای به بار آورده باشد. مانند واگذاری وضع قوانین به نمایندگان مردم و یا پرداختن به سرویسهای محلی نظیر بهداری و غیره.

در سال ۸۸ نیروهای شوروی عقب کشیده شدند. در ۹۲ رژیم که شوروی ها حمایتش می کردند نهایتا سرنگون شد و دولت اسلامی مستقر گردید. برای دولت جدید موضوعاتی وجود داشت که مستمرا موجب ضعف و سستی آن می شد؛ از جمله فشارهای خارجی و نزاع دستجات مختلف. مسائل سیاسی و اجتماعی - چنانکه به کرات در تاریخ افغانستان دیده شده - حاوی تنش هایی است که مالا به درگیری های قومی کشیده می شود.

جنگجویان بنیادگرا

طالبان جدیدترین گروه جنگجویان با تجربه و بنیادگرای افغانستان هستند که تلخی های سالیان دراز تبعید و درگیری، عامل وجودی آنهاست. طالبان از قلعه های نظامی شان در قندهار تا هرات در شمال غربی، همه جا را به تصرف درآورده و در ۲۷ سپتامبر ۹۶ کابل را نیز گرفتند. آنها هم اینک با نیروهای هوادار دولت سابق و نیز دیگر گروه ها رو در رویی های سنگینی دارند. گروه های مختلفی علیه آنها عمل می کنند. گویی این گروه ها اختلافات گذشته خود را در این رابطه موقتا دفن کرده اند. اختلافاتی که کشور را به دو قسمت مذهبی و قومی تقسیم می کرد. اگرچه اینها به تنهایی و به سادگی عامل درگیری ها نبودند. این گروه ها در حال حاضر کاری را انجام می دهند که در گذشته سابقه نداشته است.

درگیری جناح ها و دستجات مختلف، به عنوان یک رخداد ساده در درون مرزهای جغرافیایی افغانستان قابل فهم نیست. ورود شوروی و تجاوز آن به افغانستان، توجهات ناچیزی را برانگیخت. منتهم ساختن دخالت های خارجی - پاکستان، ایران، آمریکا - البته جنبه مهمی از درگیری ها را تشکیل

می دهد. شکل گیری و ظهور طالبان آخرین نمونه از جنگ قدرت مهاجرین افغانی است. در مناطق و کمپ های مهاجرین در اطراف پیشاور، نسل های جدید مهاجرین نیز در ارتباط با ایده های سیاسی، تلقیاتشان از اسلام و ضدیت با کمونسم، در گیر جنگ قدرت هستند. این در حالی است که اکثر کشاورزان و مردم روستاها چیزی نمی خواهند، جز اینکه وضعیت کشاورزی خود را سامان بدهند و به وسیله آن گذران زندگی کنند.

طالبان اکثرا از قوم و قبیله پشتون هستند، به زبان پشتو صحبت می کنند و رهبر آنها محمد عمر آخوند می باشد.

ظاهرا عملیات طالبان با حمایت ضمنی پاکستان صورت می گیرد. عناصر اصلی طالبان که در حوزه های اسلامی پاکستان و مناطق مهاجرنشین افغان هستند، به عنوان یک حرفه، فریاد "جنگ مقدس" سر داده اند که متضمن قدرت و خشونت است. آنها هیچ امیدی به جای دیگری ندارند.

اسلام

اسلام نوع طالبان، نمی تواند بی رحم و بازدارنده نباشد. آنها مدعی اند اساس اسلامشان از قران است. چیزی که به جز گروه اندگی، دیگران با آن مخالفت ورزیده اند. شریعت یعنی قوانین اسلامی شعار آنهاست و اسباب تحکیم قدرت شان نیز ترور و وحشت. حضور آنها در برخی مناطق با تکیه بر ترور و تهدید و خشونت تامین می گردد. اگرچه طالبان بخاطر خواندن دروس الهیات، "طلبه" معرفی می شوند ولی از نظر آموزش و تحصیلات فقیرند و شمار بسیاری از آنان بی سواد هستند.

این البته در مناطق مهاجرنشین افغان در پاکستان و افغانستان امر غیر معمولی نیست. در حال حاضر دو نسل از کودکان در این مناطق، برای درس خواندن بخت اندکی دارند. آنها بخاطر جنگ طولانی علیه رژیم دست نشانده شوروی و پیامدهای درگیری فرماندهان جناح های مسلح است که از افغانستان رانده شده اند. شیوه و روش این فرماندهان در رویارویی با طالبان، هم با رشد و پیشرفت و هم با آنچه که مردم افغانستان خواهان آن هستند، فاصله بسیار دارد.

جناح ها و دستجات کنونی در افغانستان:

طالبان

طالبان، یعنی "طلبه های مراکز دینی". اما این تعریف، گمراه کننده است. طالبان، جنبش نظامی مسلمان های سنی است که در مدارس مذهبی و کمپ های مهاجرنشین پاکستان در روستاهای جنوب افغانستان به وجود آمد و پا گرفت. این مدارس بیشتر با شرکت مهاجرین و پناهنده های افغانی تشکیل می شد. شمار بسیاری از آنان، اساسا از آموزش ها و سیاست های اجتماعی کمونیستی گریخته بودند. طالبان اکثرا از قوم و قبیله پشتون هستند، به زبان پشتو صحبت می کنند و رهبر آنها محمد عمر آخوند می

لباس مجاهدین افغان به تن می کنند . البته مشهور است که دوستم به هر سو که برایش مقرون به صرفه باشد به همان سو خواهد چرخید .

برهان الدین ربانی

نخست وزیر اخراجی ، رهبر حزب جمعیت ، از نادر رهبران سیاسی تاجیک در این قرن . تاجیک ها در افغانستان گرچه در اقلیت اند ، به عنوان یک مجموعه اکراه دارند که دست از نفوذ خود بردارند ، آنان در این زمینه صاحب تجربه نیز هستند .

برخی همسایگان و کشورهای درگیر در مسئله افغانستان

ایران

ایران نسبت به نوع اسلام سنی طالبان ، عمیقاً دشمنی می ورزد . ایران ، حدود ۳ میلیون پناهنده افغانی را در گذشته جذب کرده و تا همین اواخر هیچ کمک مالی در این زمینه دریافت نداشته است . اکثر این پناهندگان ، تمایلی به بازگشت ندارند . شمار بسیاری از آنها نیز هم اکنون در شهرها و شهرستان ها ساکن و مستقر شده اند . در این ارتباط ، ایران - به هر قیمت - تضمین قطعی می خواهد که دولت ها در افغانستان ، موجبات تشدید بحران پناهجویان را فراهم نسازند . اما این تاریخ مداخله در افغانستان است و تاریخ تلاش های مسلحانه مجاهدین ، و بعید به نظر می رسد که به کلی خاتمه یابد . ولی مانند سایر قدرت های



منطقه ، این مسئله حداقل نگرانی عمومی را به وسیله فشارهای دیپلماتیک ، تخفیف می دهد .

پاکستان

طی سال ها ، نسل های تبعیدی افغان ، از جمله طبقه متوسط ، روشنفکران محروم از قدرت و کشورزبان بی زمین به پاکستان گریخته اند . آنها قویاً ضد سیاست های

باشد . اگر چه آنها در مناطق گسترده ای تبلیغ می کنند ، با مصرف مواد مخدر مخالف هستند اما برای کسب درآمدهای مالی قویاً به معاملات مواد مخدر مبادرت می ورزند . تنها شمار اندکی از مسلمان ها در گوشه و کنار جهان بر این اعتقادند که شریعت طالبان مطابق ایده های پیچیده اسلام است . و یا ضدیت آنها با آموزش زنان ، از قرآن اخذ شده است . طالبان می گویند طی تماس هایی با دانشمندان و کارشناسان در جستجوی فرمول هایی پیرامون وضعیت و شرایط زنان در جامعه هستند . در عین حال از پرداختن زنان به کار ، تحصیل و سیاست جلوگیری به عمل می آید .

سطح سواد و تحصیلات در میان نیروهای نظامی نازل است . گرچه نیروی نظامی مؤثری دارند . رشد و فزونی طالبان همواره بر خشونت متکی نبوده ، که این بسته به میزان حمایت واقعی است که آنها می توانند به دست بیاورند ، به ویژه در شهرها؛ که این مسئله زیر علامت سؤال است .

احمد شاه مسعود

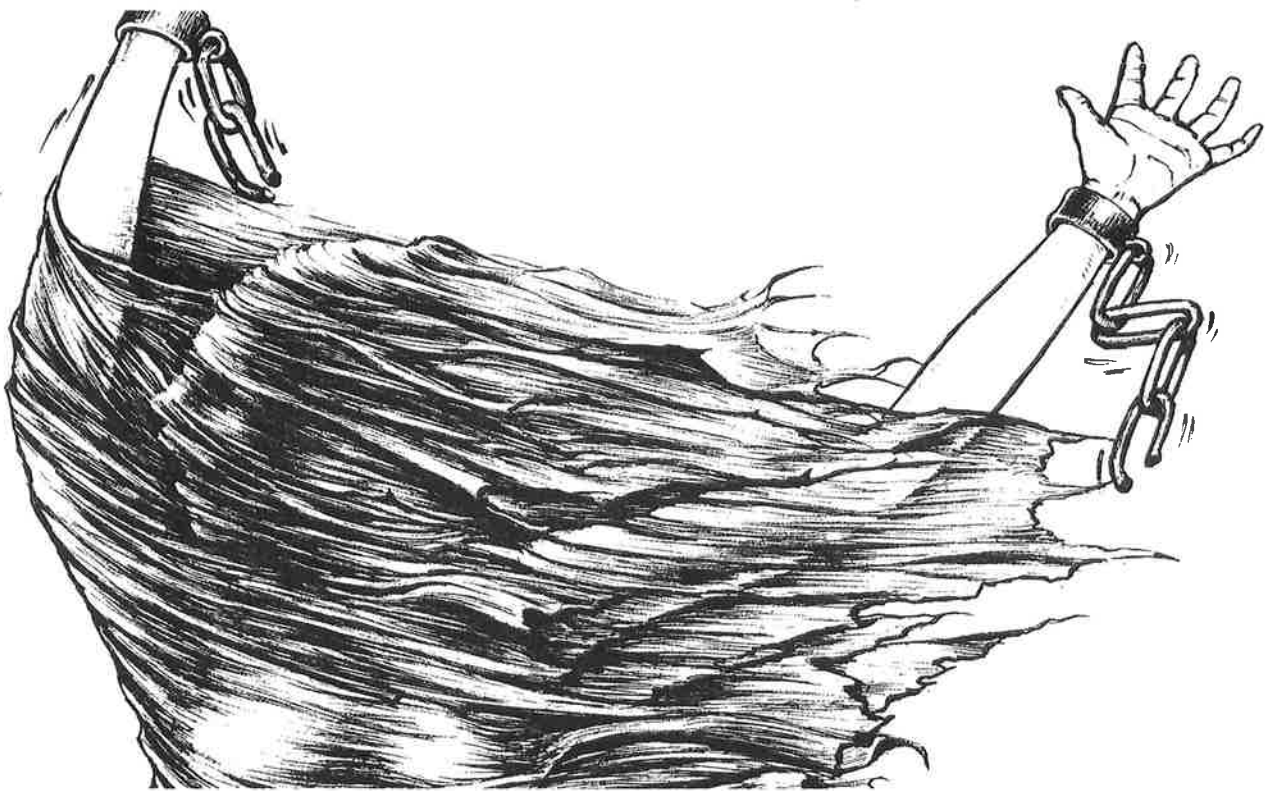
یک نظامی رده بالا ، اخراجی از دولت و رهبر تاجیکها ، مسعود به زبان دری که شاخه ای از زبان فارسی است ، صحبت می کند . جنگجویی با تجربه و از استراتژیست های نظامی است . او مانند مردان سیاسی صحبت می کند و سازمان ملل را برای میانجیگری فراخوانده است . با این همه وی هنوز داتا یک جنگ سالار است . در جریان جنگ علیه تجاوز شوروی ، مسعود یک بنای جدید سیاسی به وجود آورد که قبایل را نادیده می گرفت و خودش را به عنوان یک سیاستمدار ماهر جا انداخت . برغم مخالفت مسعود با طالبان - که گروهی از کشورهای غربی و برخی از گروه های مسلمان آن را محکوم کرده اند - وی به راحتی با کس دیگری متحد نمی شود و تمایل دارد که قدرت را در دست خود داشته باشد .

هزاره ها

هزاره ، گروه هایی از مردم ساکن مناطق کوهستانی هستند . هزاره ها هم اکنون بخش تازه ای از نیروهای ضد طالبان را تشکیل می دهند . آنها شیعه هستند و از سوی جنبش وحدت عبدالکریم خلیلی هدایت می شوند .

عبدالرشید دوستم

وی رهبر ازبک های شمالی است . و بخش وسیعی از شمال غرب افغانستان را به وسیله نظامیان نیرومند خود کنترل می کند . او در دوران کمونیست ها ، ژنرال بود . به نظر می رسد که دوستم هنوز هم کمک هایی از ازبکستان دریافت می کند . وی به درستی به عنوان یک جنگ سالار توصیف شده و احتمالاً به منظور کسب استقلال داخلی منطقه ای که اکثر مردم آن به زبان ترکی صحبت می کنند ، فشارهایی را به کار گیرد . نیروهای دوستم هم اکنون برای تحکیم وحدت به نیروهای احمد شاه مسعود پیوسته و بجای اونیفورم روسی ، لباسی شبیه به



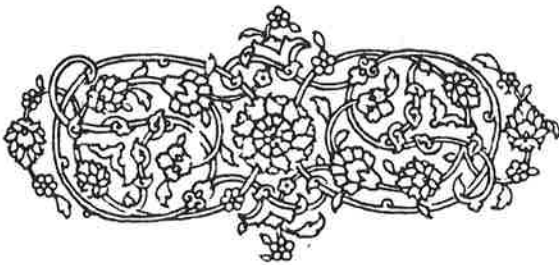
مشترک و آرامی داشت ، اما تفسیرهای افراطی از اسلام ، در تضاد با شرایط منطقه می باشد . ترکمنستان ، آذربایجان و تاجیکستان - که به طور جدی با خود اختلافاتی دارند - بیشتر دلمشغول این مسئله هستند که جمعیت شمال افغانستان با آنها بیامیزد .

آمریکا

محکومیت طالبان ، تقریباً جهانی و بین المللی است . اما آمریکا برغم تکذیب هرگونه رابطه ، بیشترین روابط را در میان کشورهای غربی با طالبان دارد . آمریکا از بابت ایران نگران است . ایرانی که قویاً شیعه است . از سوی دیگر آمریکا دارای سابقه فعالی در زمینه مداخله در افغانستان از طریق "سیا" می باشد و به ایران به عنوان یک پناهگاه تروریسم بین المللی نگاه می کند . از اینرو به نظر می رسد به نظامیان طالبان سنی متعصب - که از شیعیان ایران متنفرند - به عنوان عاملی برای ایجاد تعادل در منطقه می نگرد . همه آنچه که توسط برخی مقامات وزارت کشور آمریکا گفته شده ، اینست ، که شاید از طالبان مطرح ساخته باشد که افغانستان را آرام سازند.

کمونیستی یا ضد شیوه های ازدواج بوده و یا خیلی ساده کسانی بودند که از جنگ فرار کرده بودند . گرچه ائتلاف هدایت شده توسط "بی نظیر بوتو" هرگونه ارتباطی را با (طالبان) تکذیب می کند ، اما دستگاه نظامی پاکستان ، در زمینه های تسلیحات ، مواد سوختی ، وسائل ارتباط الکتریکی ، تجارب مورد نیاز و نیروی انسانی ، به طالبان کمک می رساند . شماری از شبه نظامیان طالبان نیز در پاکستان آموزش دیده اند . پاکستان ، در افغانستان در جستجوی دولتی است که توسط مسلمان های سنی که به زبان پشتو صحبت می کنند به قدرت رسیده باشد و معمولاً قانونی بودن دولت پیشین افغانستان را نیز مورد سؤال قرار می دهد . پاکستان همچنین خواهان روابط بهتری با افغانستان است تا از این طریق تجارت با کشورهای آسیای مرکزی را ارتقاء دهد . پاکستان از قدرت های اصلی منطقه محسوب می شود و گروه های بسیاری از آوارگان افغانی از ۱۹۷۸ به پاکستان گریخته اند . البته شهرت دخالت هایش در افغانستان هرگونه ایفای نقش دیپلماتیک را برای آن دشوار می سازد .

ترکمنستان ، آذربایجان ، تاجیکستان ، قرقیزستان تجاوز و تاخت و تاز شوروی در افغانستان ، سرآغاز دوران جنگ هایی بود که پایانی نداشته ، در کشوری که گرچه همه جای آن تحت تاثیر جنگ نبوده ، اما سلاح همه جای آن را فرا گرفته . شوروی به طور قابل توجهی در ایجاد چنین شرایطی مقصر است و بعید خواهد بود که به طور مستقیم به کشورهای آسیای مرکزی در مورد تضمین حفاظت از مرزها کمک کند ، ولو اینکه آنها را با نیروی نظامی تقویت نماید . ترکمنستان یک سال با طالبان مرز



دوستان و همفکران گرامی ، خوانندگان عزیز :
با پرداخت بهای نشریات و کمک های مالی خود ما را در ادامه انتشار منظم هبوط و آثار دیگر
یاری رسانید . بهای اشتراك يك ساله نشریه (۴ شماره) با احتساب هزینه پستی معادل ۱۲۰ کرون
سوئد (۲۰ دلار آمریکا) می باشد که می توانید یا مستقیما به آدرس پستی نشریه ارسال دارید و
یا به حساب پستی که در زیر می آید ، واریز نمایید :

Hobout postgiro nr. 62 59 42-8 105 06 Stockholm , Sweden

HOBOUT
A PERSIAN POLITICAL - CULTURAL REVIEV
NR. 8 AUTUMN 1996

CONTRIBUTE:

N. Azarm , M. Ahmadi Oskoui , N. Ahmadi , Y. Alavi , A. Fayyaz , F. Farzan , N. Hekmat , M. Hedayat , H. Kasrayan , H. Momayyezi , M. Momken , N. Sadr , M. Safae and S. Yazdani

EDITOR-IN-CHIEF : Ali Fayyaz

Adress:

HOBOUT
BOX 8932
402 73 GÖTEBORG
SWEDEN